

پرسه‌ای در نگارخانه تاریخ

اسناد تازه آمریکا درباره کودتای ۱۳۳۲

فخرالدین عظیمی*

Non ridere, non lugere, neque detestari, sed intelligere.

نه خنده و سخره، و نه سوگواری و نفرین؛ فهمیدن به کار می‌آید.
اسپینوزا

۱. درآمد

در شصت‌سالگی کودتای ۲۸ مرداد جستاری منتشر کردم که دربردارنده نکته‌های اصلی دریافت‌ها و دانسته‌هایم درباره آن رویداد تا آن هنگام بود.^۱ در آن نوشته از اسنادی که تا آن زمان دیده بودم — از جمله آن‌چه در سال ۲۰۰۰ منتشر شد^۲ — بهره بردم.^۳ دیگر چندان امیدوار نبودم که اسناد مهمی در این زمینه در دسترس قرار گیرد. سال‌ها سخن از این بود که بخش‌های زیادی از سندهای آمریکایی مربوط به کودتا، در سال ۱۹۶۲ نابود شده است. اما در سال ۲۰۱۴ اسناد بیشتری در دسترس قرار گرفت،^۴ و در خرداد امسال (۱۳۹۶/۲۰۱۷) نیز اسناد مهم و کامل‌تری منتشر شد.^۵ این اسناد گامی در تکمیل جلد دهم اسناد وزارت امور خارجه آمریکا درباره امور ایران در سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۴ است که در سال ۱۹۸۹ منتشر شد و همان سال‌ها را در برمی‌گیرد.^۶ مجموعه هزار صفحه‌ای تازه گزیده‌ای از اسناد سری گوناگون دستگاه‌های سیاسی، دیپلماتیک، و اطلاعاتی موجود مرتبط با آن سال‌هاست و اهمیت آن در این است که سندهای دست‌اول فراوانی از سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سی. آی. ای. — از این پس سیا) در آن گنجانیده شده که جزئیات تازه‌ای درباره زمینه و چندوچون کودتا به دست می‌دهد.

این اسناد دریافت کلی پژوهشگرانی را که در بایگانی‌ها، و سندهای پیشین آمریکا و بریتانیا،

* دکتر فخرالدین عظیمی، استاد تاریخ دانشگاه کنتیکت؛ آمریکا. تازه‌ترین کتاب دکتر عظیمی به فارسی: تأملی در نگرش سیاسی مصدق، انتشارات خجسته، ۱۳۹۴.

کاوش کرده‌اند استوارتر می‌کند و جزئیات فراوانی را، به‌ویژه درباره نقش و تلاش‌های سیا، روشن می‌سازد. به تصریح خود این اسناد، بسیاری از بخش‌های حساس این سندها و نام‌ها و جزئیات افراد و عملیات، همچنان پوشیده مانده است. بارها، به‌ویژه در گزارش‌های اطلاعاتی و عملیاتی، اشاره شده است که این بخش، صفحه‌ها، سطرها، جمله‌ها، یا نام‌ها «از طبقه‌بندی خارج نشده است». این برای پژوهشگران تاریخ آن روزگار دل‌آزار و دل‌سرده‌کننده است ولی همین اندازه هم که منتشر شده، در کنار اسناد دیگری که به آنها اشاره شد، روشنگر بسیاری از نکته‌هاست. در آنچه می‌خوانید کوشیده‌ام در حدی که ممکن است به گزارش و بررسی و تحلیل بسنده کنم و از داوری بپرهیزم. فروفشرده‌ای از درون‌مایه این سندها — نکته‌های مهم، آگاهی‌ها، و داوری‌های ابرازشده در آنها — را، تا جایی که توانسته‌ام بی‌کم‌وکاست، در روایتی کمابیش منسجم بازتاب داده‌ام و برخی از دریافت‌های خود را نیز با خوانندگان در میان گذاشته‌ام. توضیح بسنده این سندها در سایه آگاهی‌ها و منابع دیگر، از گستره این نوشتار بسیار فراتر می‌رفت. کوشیده‌ام در حد ممکن به زبان و اصطلاحات گزارش‌ها وفادار بمانم یا مواردی را مشخصاً نقل کنم. هر گزارش را با شماره‌ای که در مجموعه تازه چاپ به آن داده شده است، مشخص کرده‌ام.

کودتای بیست‌وهشتم مرداد ۱۳۳۲ همیشه داستانی عاطفی بوده است: برای شماری پر آب چشم و برای برخی روایت‌هایی و فتح. مورخ هدف خود را روشنگری تاریخی می‌داند و بهره‌گیری سنجشگرانه از اسناد برای پیشبرد دامنه معرفت‌شناسی تاریخی. آنچه را نیز رخ داد، و کارهایی را که آمریکا و بریتانیا کردند در زمینه ویژه تاریخی ایران و جهان آن روز می‌نگرد. اما گمان نمی‌کنم هیچ ایرانی آزاده‌ای بتواند این اسناد تازه را بخواند و دچار احساساتی ناخوشایند نشود. جزئیات کارهای آمریکا و بریتانیا برای بازگرداندن نفوذ خود در ایران، تخطی آنها از همه موازین قانونی بین‌المللی و هنجارهایی که مدعی پابندی به آنها بودند، و چندوچون همراهی شماری از ایرانیان با آنها، جان و وجدان هر انسان حقیقت‌جویی را تازیان می‌زند. کوشش من بر این بوده است که داوری درباره نام و ننگ دست‌اندرکاران بیگانه و بومی آن رویداد را به خوانندگان واگذارم که، بی‌گمان، سخن دکتر محمدعلی موحد را به جا و خردمندانه خواهند دانست:

تاریخی که مطلقاً نه ستایش و تمجیدی در برابر شرف و پاکی و راستی و استقامت برانگیزد و نه احساس نفرتی را از غدر و دغل و خبث و شقاوت راه دهد و نه آینه عبرتی برای آیندگان باشد و نه خواب‌نشین هیچ بی‌دردی را برآشوبد [...] قدر و ارزش ندارد که انسان زندگی کوتاه خود را به آن مصروف دارد.^۷

ته‌نشست گرانسری‌های تحقیرآلود، خوارداشت پنهان و آشکار، و نگاه ناچیزانگاران نسبت به ایرانیان، نیز در این سندها آشکار و آزاردهنده است. اما تأمل در این نکته‌ها و در واکنش‌های دیگری که خواندن این اسناد دامن می‌زند، نگرش تاریخی ما را ژرف‌تر می‌کند. این گزارش‌ها، به‌رغم آنچه همچنان در پرده مانده، خواننده را به اندیشیدن درباره دشواری‌هایی و می‌دارد که مشروطیت ایران، و کوشندگان راه آن، با آنها دست‌به‌گریبان بوده‌اند. این که چرا و چگونه سفارتخانه‌ها و دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا و بریتانیا خود را در تشخیص مصالح ایرانیان برحق می‌دانستند و در هماهنگی با یاوران ایرانی خود مسیر تاریخ ایران را دگرگون کردند درخور تأمل جدی است. برنامه‌ای که «تی. پی. ایجکس» (از این پس آژاکس) نامیده شد از یک‌سو ادامه، تعدیل، و بسط روش‌ها و طرح‌هایی بود که دولت بریتانیا، به پشتوانه هواداران و دست‌نشاندهانش، از همان آغاز

نخست‌وزیری مصدق به آنها دست یازیده بود؛ از سوی دیگر ریشه در سیاست‌های خود امریکا داشت. دولت امریکا از همان آغاز کار مصدق، ناخشنود از آرمان‌های نهضت ملی که آنها را تندروانه می‌دانست، و نگران از بالیدن حزب توده، برنامه‌هایی را برای تغییر حکومت مصدق* در ایران پیش‌بینی کرده بود

و پس از چندی، همین‌گونه که از این اسناد برمی‌آید، بریتانیا و امریکا در این کار همدستان و همدست شدند. بهره‌برداری از ترتیبات و نهادهای مشروطه (مجلس، مطبوعات، و آزادی بیان و گردهم‌آیی و اعتراض) برای از کار انداختن مشروطه، در کانون توجه هر دو کشور بود. بهره‌برداری از شاه و تأکید بر جایگاه او به‌عنوان محور و پاسدار مشروطه، و برخوردار از حق برگماشتن و برکنار کردن نخست‌وزیران، از ترفندهای اصلی بود. ویژگی اصلی نقشه‌ای که در بهار و تابستان ۱۳۳۲ به آن دست یازیده شد، این بود که دولت امریکا امکانات گسترده خود را پشتوانه کامیابی آن کرد و بُعدی نظامی به جنبه‌های دیگر برنامه افزوده شد.



مصدق را از زندان به دادگاه می‌آورند.

تبلیغات، بیش از پیش، بر دامن‌زدن به ترس از کمونیسم تمرکز یافت. از بسیاری از این گزارش‌ها چنین برمی‌آید که مباشران و مبلغان کودتا آگاهانه و، بیش از پیش، سوداگران مزور ترس بودند. این گزارش‌ها را نباید برکنار از کاستی و خطا دانست و روایت بی‌طرفانه رویدادها و گفته‌ها و شنیده‌ها به شمار آورد. روح کلی این سندها و آنچه را در میان سطرها نهفته است نباید نادیده گرفت. هیچ مورخ آزموده‌ای نمی‌تواند و نباید منافع، عواطف، پیشداوری‌ها، و غرض‌های نهفته در این‌گونه سندها را نادیده بگیرد. سندهایی از این‌گونه را نباید صرفاً گزارش رویدادها دانست؛ گزارشگران خود در شکل‌گیری رویدادها دست داشته‌اند. کیفیت برخی گزارش‌ها نمودار نادانی‌ها و ساده‌نگری‌های کارگزاران وزارت امور خارجه و دستگاه‌های اطلاعاتی امریکای آن سال‌هاست و شمار دیگری نمودار کاردانی و موشکافی آنها. واژگان برخی سندها یادآور زبانی است که جرج ارول در برخی نوشته‌های خود به سخره گرفت. پنداشت‌ها و پیشداوری‌های نهفته در این سندها اغلب نمودار درکی سطحی از ایران و تاریخ و فرهنگ و مردم آن است و بر باور غربیان به برتری ذاتی - نژادی خود و بهره‌وری از حق قیم و غمگسار دیگر مردمان بودن، تکیه دارد. ایرانیانی که با

* در سراسر این مقاله واژه حکومت (حکومت مصدق، حکومت زاهدی، و...) به معنای مصطلح در علم سیاست و در برابر government به کار رفته که در ادبیات سیاسی و در مطبوعات امروز ایران دولت خوانده می‌شود (دولت روحانی، دولت اوپاما، و...). نگاه نو.

شبکه‌های ارتباطی، از آن گونه که در این اسناد از آنها سخن رفته است، در پیوند بودند (سیاستگران، نظامیان، روزنامه‌نگاران، و مانند آنها) نماینده ارزش‌های مدنی و اخلاقی - فرهنگی جامعه ایران نبودند. آنها تداوم منافع خود و لایه‌های اجتماعی خاصی را که به آنها وابسته بودند، در سایه سلطه قدرت‌های غربی، و ترتیباتی که آن سلطه را ممکن می‌کرد، می‌دیدند. این اسناد بر آنچه درباره شماری از ایرانیان درگیر در کودتا می‌دانیم، و این نگارنده در گذشته درباره نقش بسیاری از آنها نوشته است،^۸ نکته‌های بیشتری را روشن می‌کنند اما اهمیت اصلی این اسناد روشنگری درباره نقش امریکاییان است. این اسناد درک ما را از زمینه تاریخی رویداد ۲۸ مرداد و چندوچون به ثمر رسیدن آن بسیار می‌افزاید.

۲. رهیافت‌های «جهان آزاد»

در پی قتل سپهبد حاج علی رزم‌آرا (۱۶ اسفند ۱۳۲۹)، و افزایش دامنه جنبشی که ملی کردن نفت را خواهان بود، مقامات امریکایی و انگلیسی خود را بیش از پیش نگران افزایش نفوذ حزب توده و شوروی و بی‌ثباتی ایران نشان دادند. به این سبب بود که به‌رغم اوج‌گیری احساسات ملی و ستیز با سلطه بریتانیا، روی کار آمدن کسی مانند سید ضیاءالدین طباطبایی و حکومتی «قوی» امری جدی شد. پس از آن که مصدق نخست‌وزیر شد (۷ اردیبهشت ۱۳۳۰) سید ضیا به مقامات انگلیسی و امریکایی گفت از آنچه رخ داده ناخشنود نیست؛ مصدق خودکشی سیاسی کرده است؛ از مجلس حذف شده، و در مقام نخست‌وزیر به‌زودی بی‌آبرو و اعتبار خواهد شد. شاه نیز گفت مصدق دیری نمی‌پاید (۲۲). با توجه به شدت‌گیری جنگ سرد و فضای ضد کمونیستی آن روزهای امریکا، چشم‌انداز هجوم شوروی و اشغال ایران، یا غلبه هواداران حزب توده در ایران، نگرانی زیادی را دامن می‌زد. سیاستگران امریکا بر آن بودند که ایران نمی‌تواند، و نباید، بی‌طرف باشد؛ ایران یا باید یکسره هوادار غرب باشد، و سیاستگرايش متعهد به غرب باشند، یا وابسته به شوروی. چیز دیگری متصور یا پذیرفتنی نبود.

این برداشت‌ها در یادداشت ۲۸ مارس ۱۹۵۱ / ۸ فروردین ۱۳۳۰ الن دالس (معاون سیا) به رئیس سیا (ژنرال والتر بدل اسمیت)، بازتابی روشن داشت. دالس نوشت با توجه به آنچه در ایران می‌گذرد، ممکن است، در یک سال آینده، غرب ایران را از دست بدهد و ضروری است گام‌هایی برای مقابله برداشته شود و افزود اکنون زمینه عملیات سیا در ایران محدود است و کار چندان، بیش از افزایش پیکار روانی - سیاسی که مانع از آن شود که وضع از آنچه هست بدتر شود، نمی‌توان کرد. او در این مورد کارهایی را برشمرد مانند: پرداخت یارانه به برخی روزنامه‌ها؛ دادن رهنمود و پول به کسانی که با ناسیونالیست‌های تندرو، تروریست‌های متعصب، و هواداران شوروی مخالف اند؛ بررسی ایجاد حزب‌ها و گروه‌های هوادار غرب؛ افزایش فعالیت‌های سیاسی پنهان در هواداری از افراد و گروه‌های مطلوب [درخور حمایت غرب] و علیه افراد و گروه‌های نامطلوب [مخالفان غرب]؛ پرداخت یارانه به سیاستگران و احزاب که، به گفته وی، در ایران روشی معمول بوده؛ تشویق جدایی افراد از حزب توده؛ بی‌اعتبار کردن و مختل کردن نیروهای مخالف منافع امنیتی امریکا؛ بررسی امکان ایجاد یک فرستنده رادیویی مخفی؛ کمک به بازسازی نیروهای اطلاعاتی و امنیتی ایران؛ کمک اقتصادی به ایران برای ایجاد فضایی دوستانه‌تر نسبت به امریکا؛ و افزایش پیکار سیاسی، و سازمان دادن سریع گروه‌های مقاومت و شبکه‌های «گریز و طفره‌روی»

برای مقابله با هجوم شوروی. دالس افزود این کارها ممکن است نتواند مانع سرنگونی رژیم کنونی ایران شود و، در نتیجه، شناسایی و تماس با رهبران ایلی، نظامی، و کشوری که آماده‌اند در صورت غلبه «حکومتی با گرایش خصمانه» در ایران، از برنامه‌ای برای مقاومت هواداری کنند، آغاز شده است و هر وقت توافق حاصل شد، کمک‌های مادی لازم تعیین خواهد شد. (۱۱، پیوست)

در پی نگرانی از پیامدهای قتل رزم‌آرا و افزایش دامنه درگیری ایران و بریتانیا، و آنچه دالس گفته بود، در سوم آوریل ۱۴/۱۹۵۱ فروردین ۱۳۳۰ به وزیر امور خارجه (دین اچسن) اطلاع داده شد که «وزارت امور خارجه و سیا سرگرم تهیه برنامه‌ای ویژه هستند که بی‌درنگ به اجرا درآید. این برنامه شامل اقدام مخفی در چندین حوزه است و افسرانی آزموده از هر دو سازمان به زودی برای این کار به تهران می‌روند» (۱۲). مقامات سیا همچنین به این فکر افتادند که پولی در اختیار حسین علا، جانشین رزم‌آرا، که سخت مورد توجه و حمایت آنها بود، بگذارند تا به تشخیص خود برای

تقویت خود و هواداران و تضعیف دشمنانش هزینه کند (۱۸). به‌رغم تلاش‌های مخالفان سرانجام مصدق نخست‌وزیر شد. این تحول باعث «میانه‌روها» دانسته شد و نگرانی‌هایی را دامن زد (۲۰). برای مقابله، پشتیبانی آمریکا از حکومتی که شاه بر آن چیره باشد از همان آغاز مطرح شد. روشن‌ترین نمودار این رویکرد نظریات دالس است که در ۱۰ مه ۱۹۵۱/۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۰، دو هفته پس از آغاز نخست‌وزیری مصدق، در نشستی با حضور کسانی مانند معاون وزارت خارجه و کرمیت روزولت، رئیس بخش خاور نزدیک و افریقای سیا، توجه زیاد سیا به وضع ایران را یادآور شد و گفت بر آن است که به‌زودی زمان آن می‌رسد که شاه باید میان تلاش برای پاسداری از پادشاهی خویش و رهسپار تبعید

نه مصدق خواهان آن بود که آمریکا جای انگلستان را در ایران بگیرد و نه سیاست دولت آمریکا پشتیبانی از کسی مانند مصدق بود. بریتانیا از همان آغاز حکومت مصدق، خواهان برکناری او بود و آمریکا نیز خواهان حکومتی هوادار غرب و معارض کمونیسم بود. تلاش برای مقابله با کمونیسم منحصر به ایران نبود و آمریکا، حتی در کشورهای اروپایی، برای رویارویی با حزب‌های کمونیست به کارهای پنهان گسترده‌ای دست یازید. در ایران این‌گونه کارها پس از مدتی با اقدامات بریتانیا هماهنگ شد، با مسئله نفت در آمیخت، و به برقراری رژیمی اقتدارگرا و هواخواه غرب انجامید.

شدن یکی را برگزیند و اگر مبارزه را برگزیند چه‌بسا چاره‌ای جز انحلال مجلس و یافتن جانشینی برای مصدق که بتواند بر او تکیه کند، و اداره کشور به شیوه پدرش نخواهد داشت. دالس گفت شاه، پیش از دست‌یازیدن به چنین کاری، به پشتیبانی معنوی و عملی زیادی نیاز خواهد داشت و ما باید آماده باشیم با تمام توان خود از کاری پشتیبانی کنیم که ایران را از چیرگی شوروی در امان نگاه خواهد داشت. (۲۶)

این باور نشانه روشنی است از این‌که، از دید مقامات آمریکا، حکومت مصدق، و اصولاً مشروطیت، برای ایران نامناسب و زیانبار بود. آمریکا، برخلاف ادعاهای رایج آن روزگار، میانجی نیکخواه و بی‌طرفی میان ایران و بریتانیا نبود و تحقق ملی شدن نفت را با منافع خود ناسازگار می‌دانست. در ایران، هواداران سنتی نفوذ بریتانیا، آمریکا را مسئول و مشوق ملی شدن نفت ایران می‌دانستند. حزب توده نیز تا مدت‌ها هدف از رویارویی مصدق با بریتانیا را جایگزینی «امپریالیزم

تازه‌نفس» به جای «استعمار پیر» می‌دانست. واقعیت جز این بود. نه مصدق خواهان آن بود که امریکا جای انگلستان را در ایران بگیرد و نه سیاست دولت امریکا پشتیبانی از کسی مانند مصدق بود. بریتانیا از همان آغاز حکومت مصدق، خواهان برکناری او بود و امریکا نیز خواهان حکومتی هوادار غرب و معارض کمونیسم بود. تلاش برای مقابله با کمونیسم منحصر به ایران نبود و امریکا، حتی در کشورهای اروپایی، برای رویارویی با حزب‌های کمونیست به کارهای پنهان گسترده‌ای دست یازید. در ایران این‌گونه کارها پس از مدتی با اقدامات بریتانیا هماهنگ شد، با مسئله نفت درآمیخت، و به برقراری رژیمی اقتدارگرا و هواخواه غرب انجامید.

دالس در نشست با حضور کسانی مانند رئیس سیا، در ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۲/۷ مرداد ۱۳۳۱، از دشواری‌هایی که عملیات مورد نظر سیا در منطقه قشقای با آنها مواجه شده سخن گفت. رئیس سیا ارزیابی هندرسن، سفیر امریکا در ایران، را به یاد آورد که پس از سی‌ام تیر ۱۳۳۱، تهدید کمونیسم در اثر موضع مصدق افزایش یافته و با توجه به «پیش‌روانی» مصدق، وضع پیش‌بینی‌ناپذیرتر شده است. او اهمیت همکاری امریکا و بریتانیا در ایران را برای غلبه بر اوضاع یادآور شد (۱۰۲). هندرسن مدتی بود با همتای انگلیسی‌اش (فرنسیس شپرد و سپس جرج میدلتون) همدل شده بود که موضع مصدق با «دشواری‌های روانی او» پیوند دارد. رابطه هندرسن و مصدق پس از سی‌ام تیر ۱۳۳۱ بدتر شده بود. هندرسن در ۳۱ ژوئیه ۱۹۵۲/۹ مرداد ۱۳۳۱، در گزارشی به وزارت امور خارجه نوشت او و میدلتون بر این باورند که در برابر مصدق گزینه‌ای جز کودتای نظامی یافت نمی‌شود. او نام زاهدی را به میان آورد و افزود کامیابی این کودتا در گرو این است که ارتش ایران، به نام شاه، ولی بدون اطلاع او، به آن دست یازد.^۹

مدتی پس از این کسی به نام مکس ثورنبرگ، رئیس پیشین شرکت نفت استاندارد که مدتی هم در تهران بود، توصیه کرد شاه به کودتایی برانگیخته شود و امریکا و بریتانیا از او حمایت معنوی و مادی کنند. جان لی ویت (مدیر شاخه ایران بخش خاور نزدیک و افریقای سیا)، درباره این طرح، با توجه به توانایی‌های شاه و خطر این که دست‌نشانده غرب دانسته شود، تردیدهایی داشت. او در ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۲/۳۱ شهریور ۱۳۳۱، در یادداشتی به روزولت، پیشنهاد کرد که شاه حکومتی اصلاح‌طلب و مخالف کمونیسم و ناسیونالیسم تندروانه، و آماده حل معقول مسئله نفت، بر سر کار آورد و نقشی عمده ایفا کند. او جزئیاتی درباره این که چه باید کرد و نقش سیا چه باشد پیشنهاد کرد، از جمله این که هندرسن شاه را بیش از مصدق ببیند. در هر حال، به نظر لی ویت، می‌بایست نقش امریکا پنهان بماند و نقش بریتانیا پنهان‌تر؛ شاه برانگیخته شود که از اختیارات خود در برگماشتن حکومتی تازه بهره گیرد، و اگر درماند و کاری از پیش نبرد، باید رهبران نظامی را تشویق کرد کودتایی به نام شاه به راه اندازند، حتی اگر او اجازه نداده باشد، و بعد مسئولیت تشکیل حکومت جدید را به شاه واگذارند (۱۲۲). تحول این‌گونه برنامه‌ها سرانجام به طرح آژاکس انجامید و نباید فراموش کرد که پیشینه آن برنامه به مدت‌ها پیش‌تر بازمی‌گردد.

طرح‌هایی از آن‌گونه که لی ویت در میان نهاده بود تردیدهایی را دامن می‌زد و دونالد ویلبر، مشاور امور ایران سیا، که از طراحان اصلی برنامه آژاکس بود در ۲۳ سپتامبر ۱۹۵۲/۱ مهر ۱۳۳۱، نوشت به شاه به هیچ وجه نمی‌شود امید بست و یادآور شد که راه حلی فوری در کار نیست و باید به برنامه‌ریزی‌های تأمل‌آمیزتر دست یازید (۱۲۳). کودتای نظامی با دشواری‌های دیگری هم روبه‌رو بود. سیا در ۱۴ اکتبر ۱۹۵۲/۲۲ مهر ۱۳۳۱، چنین ارزیابی کرد که کودتای نظامی محتمل

نیست زیرا مصدق مخالفان خود در ارتش را کنار نهاده و هیچ‌یک از نظامیانی که گزارش شده درگیر توطئه علیه او هستند، حیثیت و نفوذ لازم برای جلب حمایت ارتش را ندارند. (۱۳۲)

اگر بنا بود سیا در ایران نقش عمده‌ای داشته باشد می‌بایست توانایی‌های آن ارزیابی می‌شد. چنین ارزیابی‌ای در نیمه اکتبر ۱۹۵۲/اواخر مهر ۱۳۳۱ صورت گرفت. یادآوری شد که سیا می‌تواند بر رهبران سیاسی، نظامی، و مذهبی خاصی اثر گذارد تا سرسختانه علیه حزب توده اعلام موضع کنند. امکان کمک به گروه‌هایی برای حمله رسانه‌ای به حزب توده و انتشار نوشته و کتاب، و همچنین حمله فیزیکی به تظاهرات و تأسیسات آن را دارد، ولی نمی‌تواند بر حکومت ایران در جهت محدود کردن حزب توده و کاهش نفوذ آن اثر گذارد. اگر حزب توده بر حکومت و ارتش ایران غلبه یابد امکانات سیا برای اقدام متقابل محدود است. اگر حزب توده کودتا کند و در پی آن بخش مهمی از ارتش ایران به جنوب کشور برود و رژیم ضد توده‌ای در آن‌جا برقرار شود که با دولت‌های غربی روابطی نزدیک داشته باشد، توانایی سیا بیشتر است (۱۳۸). برنامه‌ریزی و بحث و بررسی در این زمینه‌ها و خطرات حزب توده و این‌که چه باید کرد ادامه یافت. ابراز نگرانی‌ها ابعاد تازه‌ای به خود گرفت. سیا در سندی در ۱۴ نوامبر ۱۹۵۲/۲۳ آبان ۱۳۳۱، چنین ارزیابی کرد که احتمالاً نیروهای کمونیست در ۱۹۵۳/۱۳۳۲ کنترل دولت ایران را به دست نخواهند گرفت ولی وضع بی‌ثبات است. بریتانیا دیگر توانایی ایجاد ثبات در منطقه را ندارد. خطر این است که جهان آزاد ایران را از دست بدهد. «متوقف نکردن روند کنونی در ایران خطری جدی برای امنیت ملی امریکا است» (۱۴۴). در ۲۵ فوریه ۱۹۵۳/۶ اسفند ۱۳۳۱، جان والر (جانشین لی ویت و مسئول جدید امور ایران سیا) گزارش داد که سیا به اندازه کافی سلاح و مواد منفجره ذخیره کرده که برای یک نیروی چریکی ده هزار نفره به مدت شش ماه بسنده باشد و با برخی سران عشایری جنوب ایران کمابیش به توافق رسیده است که پایگاه‌های امنی در جنوب ایران برقرار کند. او به آمادگی‌ها و کارهای مشابهی که انگلیسیان کرده‌اند اشاره کرد و افزود میان عشایر جنوبی مخالف حکومت بسیار فعال بوده‌اند. وی گفت اگر حزب توده بر سرکار آید امریکا و بریتانیا احتمالاً متحد می‌شوند و با مقامات انگلیسی در این باره گفت‌وگو شده است. (۱۶۰)

در ارزیابی مشابه اما خوش‌بینانه‌تری در ۹ ژانویه ۱۹۵۳/۱۹ دی ۱۳۳۱، سیا اعلام کرده بود بعید است حزب توده قدرت براندازی حکومت جبهه ملی را داشته باشد، البته خطر جدی نفوذ حزب توده در جبهه ملی و دستگاه اداری ادامه می‌یابد اما بعید است در سال ۱۹۵۳/۱۳۳۲ از این راه هم حزب توده غالب شود. اما تحولاتی مانند گسست در جبهه ملی به سبب رقابت رهبران آن توانایی‌های حزب توده را بسیار می‌افزاید (۱۵۲). چنین گسستی، که از هدف‌های اصلی مخالفان راستگرا و بهره‌ور از حمایت بریتانیا و دربار بود، بر آسیب‌پذیر جلوه دادن مصدق و ناتوانی جبهه ملی اثری سترگ داشت. ناکامی مصدق در جلوگیری از دخالت‌های ناروا در انتخابات مجلس هفدهم و سپس توفیق شاه و علا، که به گزارش هندرسن مصمم بودند حسن امامی (امام جمعه) رئیس مجلس شود (۷۸)، و پس از آن برگزیده شدن کاشانی به این سمت در پی رویدادهای ۳۰ تیر ۱۳۳۱، و تنش‌های ناشی از تلاش‌های مصدق در افزایش اقتدار نخست‌وزیر، بر دشواری‌های مصدق افزود و نام زاهدی بیشتر بر زبان آمد. سیا در ۱۱ دسامبر ۱۹۵۲/۲۰ آذر ۱۳۳۱، چنین ارزیابی کرد که زاهدی از دیگر مدعیان جانشینی مصدق بهتر است ولی بعید است حامیانی واقعی داشته باشد (۱۵۰). شکاف‌های جبهه ملی و نزدیکی برخی از یاران پیشین مصدق به زاهدی، بر

موقعیت او افزود و نمودار ناکارآمدی روزافزون حکومت مصدق وانمود شد. دامن زدن به این ناکارآمدی و تبلیغ درباره آن، چاره‌جویی‌های خارجی را موجّه جلوه می‌داد.

۳. ره‌توشه‌های تاراج

از میان امریکاییان، در این سندها، چهره‌هایی نمودارتر می‌شوند. یکی از اینان لوی هندرسن سفیر امریکا در آن سال‌هاست. هندرسن در ۱۹۲۲ به کار در وزارت امور خارجه امریکا پرداخت و پیش از برگماشته شدن به سفارت در تهران در سال ۱۹۵۱، چهار سال سفیر امریکا در هند بود. هنری فرنسیس گریدی که پیش از او سفیر امریکا در ایران بود نظریات همدلانه‌ای با مصدق و حقانیت شکوه‌های ایرانیان از بریتانیا داشت. او مصدق را همانند گاندی می‌دانست و هواداری و ستایش از او و سرزنش انگلیسیان را پنهان نکرد.^{۱۰} گریدی دکترای اقتصاد از دانشگاه کلمبیا داشت؛ ده سالی رئیس دانشکده بازرگانی دانشگاه کالیفرنیا در برکلی بود و با این‌که پیش از مأموریت ایران مدتی را به سفارت در هند و یونان گذرانیده بود، دیپلماتی کهنه‌کار، و نماینده متعارف دیوان‌سالاری وزارت امور خارجه امریکا نبود. چنین نماینده‌ای هندرسن بود که از کارورزان و دلبستانان سرسخت سروری امپراتوری امریکا بود و کشاکش ایدئولوژیکی بی‌امان امریکا و شوروی را گزیرناپذیر می‌دانست.^{۱۱} هندرسن هوادار جدی ارزش‌های «دنیای آزاد» به رهبری امریکا بود و با موج کمونیسم‌هراسی گسترده‌ای که در آن روزها در امریکا برپا شده بود همگام بود، با ایرانیانی مانند مصدق همدلی نداشت و، به همین سبب، انتونی ایدن، وزیر امور خارجه و سپس نخست‌وزیر بریتانیا، قدرشناس او بود.

هندرسن، بیست سال پس از کودتا، در گفت‌وگویی که بخش تاریخ شفاهی کتابخانه و موزه هری ترومن با او برگزار کرد، گفت در بیروت بود که خبر گریز شاه را شنید و بسیار ناراحت شد و بی‌درنگ به تهران برگشت. او افزود «وقتی در شامگاه ۲۷ مرداد (۱۸ اوت) با مصدق گفت‌وگو کردم هیچ نمی‌دانستم که برای ساقط کردن او به‌زور دست یازیده خواهد شد.»^{۱۲} این سخن، و تلاش هندرسن که خود را بی‌خبر از اقدامات ضد مصدقی وانمود کند، یکسره ریاکارانه و دروغ است. او از همه چیز آگاه بود و بیرون رفتن از ایران و بازگشت و دیدار با مصدق همه در پیوند با برنامه برافکندن حکومت او صورت گرفت. رهیافت‌های دولت امریکا را نباید به پسندها و خوی سفیر آن کشور فرو کاست؛ اما جای تردید نیست که گزارش‌های هندرسن، از مدت‌ها پیش از ۳۰ تیر ۱۳۳۱، نمودار ناهمدلی سرسختانه او با مصدق بود و در شکل‌دهی سیاست‌های امریکا علیه مصدق تأثیر داشت. هندرسن در ۲۴ مه ۱۹۵۲/۳ خرداد ۱۳۳۱، به وزارت امور خارجه نوشت با توجه به رویکردهای بریتانیا و مصدق، تا مصدق بر سرکار است موضوع نفت فرجام نخواهد یافت (۷۵). او در تلاش‌ها برای روی کار آوردن احمد قوام و کامیابی او درگیر بود و بیش از یک سال پیش از وقوع کودتا از لزوم آن سخن به میان آورد. دامنه درگیری او در جریان ۹ اسفند ۱۳۳۱، که خبر قصد خروج شاه از ایران به آن دامن زد، شگفت‌انگیز است.

هندرسن که از پیش از رخدادها و برنامه‌ها و قصد سفر شاه آگاه بود دو روز پیش‌تر در ۲۶ فوریه ۱۹۵۳/۷ اسفند ۱۳۳۱، بی‌هیچ پرده‌پوشی، به وزارت خارجه نوشت: «وقتی نهاد پادشاهی که ما در گذشته آن را عامل ثبات دانسته‌ایم با خطری سترگ رویاروی باشد بیکار نشستن را دوست ندارم؛ به‌رغم ضعف‌های شاه، شاه و دربار، به عکس ملی‌ها و توده‌ای‌ها، هوادار غربند. از کار



خوشامدگویی هنری فرنسیس گریدی، سفیر امریکا در ایران، به مصدق در باشگاه ملی مطبوعات، واشینگتن، ۱۹۵۱.

افتادن سلطنت به سود مصدق و دشمنان غرب تمام می‌شود. او از این‌که زاهدی به دستگیری تن در داد ابراز نومییدی و تأسف کرد و افزود از کاری که دفاع از شاه را دامن زند نمی‌پرهیزم (۱۶۲). سیا در ۲۷ فوریه ۱۹۵۳/ ۸ اسفند ۱۳۳۱، خروج شاه از ایران را پیروزی بزرگی برای مصدق و فروپاشی کانون قدرت مخالفان او دانست (۱۶۳). نظر هندرسن چیزی دیگر نبود. او در ۲۸ فوریه ۱۹۵۳/ ۹ اسفند ۱۳۳۱، به وزارت امور خارجه نوشت چون خبر سفر شاه دیگر پنهان نبود تلاش کرد مانع آن شود یا آن را به تأخیر اندازد و کوشش‌های خود را برشمرد. شاه در خروج از ایران پافشار بود و هندرسن پیام ملکه الیزابت و ایدن را در تأسف از قصد شاه به او رساند و اصرار کرد حسین علا مانع خروج او شود و خود نیز با شاه گفت‌وگو کرد. شاه گفت در اثر فشار نمی‌روم و مصدق اصرار کرده است نروم مگر این‌که واقعاً در رفتن مُصر باشم ولی می‌خواهد از من و خانواده‌ام آشکارا انتقاد کند. پافشاری و ترفندهای گوناگون هندرسن ادامه یافت و با مصدق نیز دیدار کرد که مانع شود. مصدق گفت دربار کانون مخالفت با حکومت شده است و اطرافیان شاه به کشور زیان می‌رسانند؛ او هندرسن را از دخالت در امور داخلی ایران بر حذر داشت (۱۶۶). شاه در پی این‌گونه تلاش‌ها، و دخالت روحانیانی مانند بهبهانی و کاشانی و اقدام نظامیان بازنشسته و بسیج اوباشی که به خانه مصدق حمله کردند، به ماندن راضی شد. وزارت امور خارجه کارهای هندرسن در تشویق شاه به ماندن را تأیید کرد و ستود. (۱۶۷)

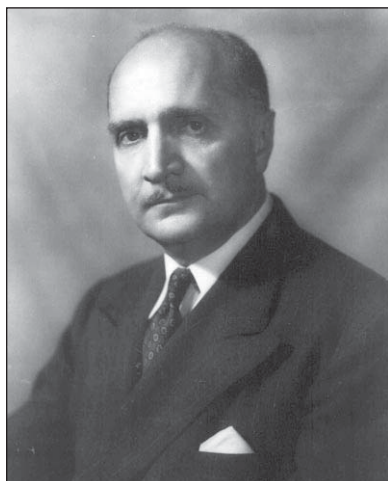
در پی رویداد ۹ اسفند امیدها به نقش شاه یا نهاد سلطنت بیشتر شد. دالس در ۱ مارس ۱۹۵۳/ ۱۰ اسفند ۱۳۳۱، به آیزنهاور نوشت نهاد سلطنت از آن‌چه گمان می‌رفت محبوب‌تر است؛ عناصر مهمی از ارتشیان به شاه وفادارند ولی بهره‌برداری از آنها برای اثرگذاری بر تحولات سیاسی، به شاه بستگی دارد. کاشانی در ترتیب دادن تظاهرات هواداری از شاه نقش مهمی داشته است. او دستگاهی

برای به راه انداختن تظاهرات دارد که مصدق از آن بی بهره است. حمله به مصدق در مجلس نیز رهنمود کاشانی بود. این گزارش، هندرسن را یکی از تواناترین و آزموده ترین دیپلمات های امریکا دانست و «شجاعت و خرد» او را ستود، و افزود رئیس امور خاورمیانه سیا راهی تهران است. سیا با قشقای ها در تماس است؛ پول زیادی در تهران دارد، و می تواند به سرعت پول و سلاح های بیشتری تهیه کند. (۱۶۹)

سیا دو روز بعد، در ۳ مارس ۱۹۵۳/۱۲ اسفند ۱۳۳۱، در یادداشتی یادآور شد، این سازمان در ایران شبکه ای از رابطه های بی شمار مطبوعاتی، سیاسی، و روحانی دارد و خود را در دامن زدن به تبلیغات گسترده ضد توده ای توانا نشان داده است؛^{۱۳} سیا از ابزار حمله مؤثر شخصی علیه هر کسی در ایران، از جمله مصدق بهره ور است؛ می تواند به تظاهرات ضد توده ای دامن زند؛ این سازمان با دستگاه های امنیتی ایران ارتباط رسمی ندارد ولی «چندین نفر از اعضای مهم این دستگاه های امنیتی مأموران مزد ستان این سازمانند.» توانمندترین ایل در ایران آماده است در هواداری ما به عملیات مقاومت برای به ستوه آوردن حزب توده دست یازد. اعتقاد ما بر این است که سیا در ایران گروهی دارد که می تواند در «روحیه زدایی» و دامن زدن به مقاومت های کم دامنه مؤثر باشد. اگر حزب توده غلبه یابد کسانی هستند که بمانند و اطلاعات فراهم کنند. (۱۷۰)

امریکایی ها می کوشیدند قشقایان را برای مقابله با احتمال غلبه حزب توده در ایران آماده کنند و مدتی بود سخن از تحریکات انگلیسیان میان عشایر جنوب و بهره گیری مخالفان از عشایر برای ساقط کردن حکومت مصدق در میان بود. مصدق دلیل مندانه طغیان ابوالقاسم بختیار را با تلاش های بریتانیا در پیوند می دید. در اوایل ژانویه ۱۹۵۳/دی ۱۳۳۱، یکی از سران ایل بختیاری از امریکا درخواست کمک مالی کرد تا «رژیم مستقلی در جنوب ایران» به راه اندازد. اما سیا طغیان عشایر علیه حکومت را به سود حزب توده دانست (۱۷۵). به رغم گسترش دامنه ترفندهای مخالفان، مصدق همچنان می توانست بسیاری از تلاش های آنان را خنثی کند. در سایه ناکامی این گونه تلاش ها، کمک به مصدق برای پیشگیری از بدتر شدن وضع ایران می توانست گزینه ای دیپلماتیک باشد. در ۴ مارس ۱۹۵۳/۱۳ اسفند ۱۳۳۱، وضعیت ایران در نشست شورای امنیت ملی امریکا مورد بحث قرار گرفت. دالس پیامد محتمل رخداد های اخیر ایران را «دیکتاتوری» مصدق دانست و گفت تا مصدق هست خطر چندانی نیست ولی اگر او از بین برود خلأ را کمونیست ها پر می کنند. او گفت اگر چنین شود دنیای آزاد از نفت ایران محروم می شود و سرزمین های دیگر خاورمیانه نیز از کمونیسم در امان نمی مانند. در این نشست از رهیافت های چاره جو یانه گوناگون، از جمله امکان خرید نفت از ایران و گسیل فتآورانی برای به راه انداختن پالایشگاه آبادان سخن به میان آمد اما آیزنهاور گفت نباید به سرمایه گذاری عظیم انگلیسیان در نفت ایران بی توجه باشیم یا میان خود و آنان شکاف اندازیم (۱۷۱). هفت روز بعد در نشست دیگر آن شورا، دالس گفت هر پیشنهادی در این مورد که امریکا نفت از ایران بخرد ضربه بزرگی به بریتانیا خواهد زد. ایدن به دالس گفته بود اگر فتآورانی از سوی امریکا برای بازگشایی پالایشگاه آبادان گسیل شوند او دیگر نمی تواند وزیر امور خارجه بریتانیا بماند. آیزنهاور نیز گفت حتی اگر یک طرفه عمل کنیم بعید است بتوانیم با مصدق به توافق برسیم و این کار بر امتیازات نفتی امریکا در جهان تأثیری بسیار مخرب خواهد داشت. (۱۷۶)

در این میان تلاش برای استفاده از مجلس و روندهای شبه قانونی همچنان ادامه داشت. به گزارش



لاری ولسی هندرسن (۱۸۹۲-۱۹۸۶)

سیا در ۱۶ آوریل ۱۹۵۳/۲۷ فروردین ۱۳۳۲، در پی تماس نماینده‌ای از دربار با کسانی بنا شده بود کاشانی و نمایندگان مخالف مصدق نامه‌ای به شاه بنویسند و کاشانی گفته بود شاید بتواند امضای چهل نفر را بگیرد. نقشه این بود که شاه، بر اساس این نامه و طی فرمانی، مصدق را برکنار و زاهدی را به نخست‌وزیری برگمارد (۱۹۱). نقشه‌هایی از این گونه، و ترکیبی از اقدامات گوناگون، بسیاری از مخالفان مصدق را به خود مشغول کرده بود. مأموران اطلاعاتی امریکا و بریتانیا نیز مدتی بود سرگرم بررسی چندوچون برنامه براندازی حکومت او بودند. شکل‌گیری تدریجی رهیافت امریکا، و آنچه سرانجام صورت پذیرفت، در گزارشی که ویلبر تهیه کرد بازتاب روشن دارد. این گزارش، که پیوست یادداشت ۱۶ آوریل ۱۹۵۳/۲۷ فروردین

۱۳۳۲ والر به روزولت است، نمودار شیوه نگرش دست‌اندرکاران امور ایرانِ سیا است، و حاوی بررسی‌ای تحلیلی از چندوچون و عوامل درگیر در براندازی حکومت مصدق است. بسیاری از نکته‌های حساس این گزارش همچنان محرمانه مانده ولی فشرده آن‌چه منتشر شده چنین است: این بررسی بر این فرض استوار است که منافع و سیاست امریکا مستلزم برکناری مصدق است و امکانات سیا باید به کار پشتیبانی از زاهدی گرفته شود. در سایه پشتیبانی عوامل سیا و یاری مالی، بخت زاهدی بسیار تقویت می‌شود. بدون پشتیبانی فعال و رهبری معنوی شاه، حکومت زاهدی نه می‌تواند مستقر شود و نه دوام آورد. نماینده‌ای از امریکا باید به کار جلب حمایت شاه کمر بندد. اگر زاهدی، به‌رغم پشتیبانی سیا، نتواند بر مصدق غلبه کند، مأموران محلی سیا در ایران آسیب می‌بینند و چه‌بسا نابود می‌شوند. اگر در پی تحولاتی لازم باشد حمایت فعال سیا از زاهدی دریغ شود، باید برنامه‌ای برای لحظه سقوط مصدق در اثر عوامل دیگر، آماده باشد. زاهدی اکنون تنها نامزد فعالی است که بخت کامیابی دارد و برای این کار به پشتیبانی مؤثر شاه نیازمند است و حمایت ارتش از او در گرو این است. اگر زاهدی از قدرت فرو افتد امریکا باید آماده باشد یکی از وزیرانش را برگزیند و به‌جای او بنشاند. زاهدی در دوم آوریل ۱۹۵۳/۱۳ فروردین ۱۳۳۲ گفت حمایت کاشانی، علا و درباریان دیگر، افسران بازنشسته و برخی افسران شاغل، حزب عامیون، شماری از بازاریان از جمله [عبدالحسین] نیکپور، حامیان پیشین قوام، و «اکثریت مردم» را کسب کرده و در ۱۱ آوریل/۲۲ فروردین، گفت دارد با بروجردی و بهبهانی به توافق می‌رسد که شاه را متقاعد به ایستادگی در برابر مصدق کنند. در نیمه نخست آوریل ۱۹۵۳/اواخر فروردین ۱۳۳۲، زاهدی آماده بود از شاه بخواهد او را برگمارد ولی پافشاری نکرد. زاهدی خودرأیی نمی‌کند و بی‌اطمینان از حمایت امریکا، به کودتا یا مانوری قانونی دست نخواهد زد. پیش‌نویس قرارداد نفتی به زاهدی عرضه می‌شود که پس از استقرار در قدرت آن را عملی کند. با توجه به ضرورت پشتیبانی شاه از زاهدی برای توفیق او، نماینده‌ای از امریکا باید به شاه بگوید اگر او گام پیش نهد و حمایت معنوی فراهم کند امریکا از منطقی‌ترین جانشین مصدق حمایت می‌کند و فروماندگی

شاه پیامدی جز فروپاشی پی گیر و سقوط نهایی ایران نخواهد داشت. ویلبر بهترین کس برای تماس با شاه را جرج آلن، سفیر پیشین امریکا در ایران، می دانست. وی بر آن بود که آلن در ماجرای آذربایجان (۱۳۲۴-۱۳۲۵) در برانگیختن شاه به ابراز شهامت نقش داشت. ویلبر نقش حزب ها و گروه ها، به ویژه از نظر توانایی بسیج خیابانی، و همچنین نقش نمایندگان مجلس و بهره گیری از آنها برای مانور قانونی، را نیز بررسی کرد. در مورد کاشانی نوشت قدرت او قدرت یک رهبر مذهبی نیست بلکه قدرت یک دسیسه گر است که می تواند پول زیادی برای پرداخت به او باش منطقه بازار دست و پا کند. تا امروز او باش او به اندازه گروه هایی که مصدق یا حزب توده به راه انداخته اند مؤثر نبوده است. ویلبر به مخالفت فداییان اسلام با مصدق و دشمنی سرسختانه با برخی وزیران او نیز اشاره کرد و افزود روشن نیست نواب صفوی، رهبر این گروه، را چگونه می توان به سوی خاصی متمایل کرد. ویلبر، پس از بررسی عوامل مؤثر دیگر، نوشت عمل براندازی یا کودتا خواهد بود یا مانور سریعی منطبق با ظواهری قانونی که زاهدی را با فرمانی از شاه نخست وزیر می کند. دو عامل در پیروزی چنین کوششی نقش دارد: نخست پادگان ارتش در تهران و سپس او باش تهران. نقش شاه در برانگیختن ارتش مهم است. او باش تهران مرکب از چند عنصرند. تا امروز مصدق بیشترین جمعیت های خیابانی را گرد آورده ولی این کار بیشتر خودجوش بوده است تا برنامه ریزی شده و هدایت شده. اطلاعی درباره این که جمعیت هوادار مصدق چگونه گرد می آیند در دست نیست. همه عوامل سیا در ایران که درگیر در اقدام علیه مصدق می شوند باید کار خود را بر تضعیف توانایی او و حزب توده در فراخوانی او باش، و افزایش شمار و تقویت رهبری او باش طرفدار شاه متمرکز کنند. «اگر شاه و زاهدی بتوانند انبوه بزرگی از او باش را به خیابان بکشانند، و اگر بخش درخوری از نظامیان پادگان تهران از دستورات مصدق سرپیچی کنند، سرنگونی مصدق حتمی خواهد بود.» (۱۹۲)

۴. در سنگرهای ستیز

پس از رویارویی بی پرده هواداران شاه و مصدق در ۹ اسفند ۱۳۳۱، آشکار شدن آسیب پذیری مصدق در برابر بسیج او باش یا تظاهرات مهندسی شده، و آمادگی برخی روحانیان در ابراز پشتیبانی آشکار از شاه، گمان این بود که شاه در رویارویی با مصدق دلیرانه تر رفتار خواهد کرد. اما شاه همچنان از اقدام آشکار پرهیز داشت و برای بیرون رفتن از ایران بی تابی می کرد. او از پیامدهای پیش بینی ناپذیر تلاش های پیگیرانه ضد مصدقی، که دربار مدت ها بود از کانون های اصلی آن شده بود، بیمناک بود. شاه نه می توانست در برابر فشارهای خودی و بیگانه برای اقدام کوبنده علیه مصدق بی اعتنا بماند و نه زیاده روی کند؛ می خواست هم از کنشگری بی باکانه و هم از کنش پذیری یأس انگیز دوری گزیند و این آسان نبود. مدت ها بود شکیبایی و اقدامات پنهان و استفاده از روندهای پارلمانی را بهترین رهیافت برای بقای خود دانسته بود. بیرون رفتن از ایران را مایه هیجان هواداران و دامن زدن به تصور مظلومیت خود و زیاده خواهی مصدق می دانست. بیرون بودن از ایران تماس با مقامات بیگانه را آسان تر و خطراتی را که متوجه او بود کمتر می کرد. درباریان تجربه احمد شاه را یادآور می شدند اما شرایط متفاوت بود و مصدق نه رضاخان بود و نه بر ارتش چیرگی داشت. سیا در ۱۷ آوریل ۱۹۵۳/۲۸ فروردین ۱۳۳۲، گزارش داد شاه با نامزدی زاهدی برای نخست وزیری همدلی دارد ولی راه حل پارلمانی را ترجیح می دهد. نگران تکرار ماجرای احمد قوام است و می خواهد تا

کاهش بیشتر محبوبیت مصدق صبر کند. (۱۹۳)

هندرسن نیز در ۳۰ مه ۱۹۵۳/۹ خرداد ۱۳۳۲، گزارش دیداری طولانی با شاه را داد که برای احتیاط در باغ کاخ شاه برگزار شد. هندرسن پیام ویژه چرچیل را به شاه رساند که انگلیسی‌ها از این‌که او «اختیارات خود» را از دست دهد یا تاج و تخت را، یا بیرون رانده شود، بسیار متأسف خواهند بود. شاه گفت انگلیسی‌ها در گذشته خواهان این بودند که او نقشی تشریفاتی داشته باشد و از پیام چرچیل برمی‌آید که تغییر موضع داده‌اند. شاه پذیرش زاهدی را منوط به این کرد که از راه قانونی و پارلمانی نخست‌وزیر شود نه از راه کودتا؛ حمایت گسترده داشته باشد، نه مانند قوام؛ و آمریکا و بریتانیا هم از او پشتیبانی کنند و آماده کمک‌رسانی مالی و اقتصادی به حکومت او باشند. هندرسن گفت بریتانیا و آمریکا از نخست‌وزیری زاهدی استقبال می‌کنند اما روی کار آمدن او از راه‌های پارلمانی معمولی «بی‌اندازه دشوار» است. او پرسید آیا باز هم باید کوشید مسئله نفت را با مصدق حل کرد و اگر نشد هم باید به مصدق کمک مالی داد؟ شاه گفت هنوز حصول توافق در امر نفت با مصدق را بیشتر به مصلحت می‌داند و حتی پرداخت کمک مالی به مصدق را، به‌رغم پیامدها، تأیید می‌کند. هندرسن گفت توافق با مصدق سودمند است ولی به این نتیجه رسیده است که تا مصدق بر سرکار است مسئله نفت حل نمی‌شود و انگلیسی‌ها نیز به همین نتیجه رسیده‌اند. شاه نومی‌دی خود را پنهان نکرد و به هندرسن گفت در فکر است در نیمه دوم تیر ۱۳۳۲ از ایران برود و ماندن در این شرایط را «تحقیرآمیز» می‌داند، به‌ویژه با توجه به وضع ارتش که او دیگر از امور آن آگاه نیست و افسران به او گزارش نمی‌دهند. هندرسن به او یادآور شد که خروج او نشانه «ضعف و شکست» دانسته خواهد شد. (۲۱۲)

چنین برمی‌آید که شاه نگران بود زاهدی با بندوبست با امریکاییان کودتا کند و تضمینی وجود نداشت که این کار به زیان سلطنت او نباشد. به این سبب پافشاری او بر روند قانونی و بر مجلس، تأکید بر نقش خود بود. اشاره به فواید حل مسئله نفت از سوی مصدق نیز ترفندی برای گریز و پرهیز و نمودار نگرانی او از اقدام نابهنگام زاهدی در تبانی با آمریکا و بی‌توجه به نقش خود او بود. شاه می‌خواست از آمریکا و بریتانیا تضمین‌های روشن بگیرد که بر نقش قاطع او در اداره امور ایران صحه گذارند. گفت‌وگوی اخیر با شاه بر هندرسن اثری منفی گذاشت و این در رهنمودهایی که پیشنهاد کرد بازتاب یافت. یک هفته پس از دیدار با شاه، در ۶ ژوئن ۱۹۵۳/۱۶ خرداد ۱۳۳۲، هندرسن که در پیوند با آغاز عملیات آژاکس به آمریکا رفته بود در نشستی در واشینگتن با کرمیت روزولت، والر، و فرنک ویزنر (معاون امور برنامه‌ریزی سیا)، درباره طرح مقدماتی آن برنامه، که مقامات سیا و ام‌آی‌۶ تهیه کرده بودند به گفت‌وگو پرداخت و جزئیات، در آستانه سفر روزولت به لندن برای هماهنگی با مقامات انگلیسی، به بحث گذاشته شد. بخش‌ها و نام‌هایی پوشیده مانده ولی می‌توان برخی را با قراین روشن کرد. هندرسن درباره فرض همکاری قاطع شاه با طرح براندازی حکومت مصدق ابراز تردید عمیق کرد مگر آن‌که «فشار فوق‌العاده» به کار گرفته شود. وی گفت برای فشار به شاه باید او را تهدید کرد که اگر در برکناری مصدق نقشی فعالانه ایفا نکند دولت‌های آمریکا و بریتانیا در فکر یافتن جانشینی برای او خواهند بود. هندرسن گفت شواهد زیادی درباره «ضعف ذاتی و بی‌میلی شاه» در ایفای نقشی فعال در میان است و هنگام آن رسیده است که یافتن جانشینی برای او را «مورد توجه جدی» قرار دهیم. در این نشست نام برادر ناتنی شاه، شاهپور عبدالرضا، به میان آمد. هندرسن گفت بدون نقش فعال شاه و حتی با وجود آن هم

نمی‌شود به ایفای نقش عمده‌ای که برنامه آژاکس برای ارتش قائل شده است دل بست. هندرسن همچنین توصیه کرد که همکاری برادران امینی (سرتیپ محمود امینی، فرمانده ژاندارمری که در ارتش نفوذ دارد، و ابوالقاسم امینی، کفیل وزارت دربار) نیز جلب شود و افزود، به‌رغم تصور وفاداری اینها به مصدق، اگر دولت امریکا از آنها بخواهد و اگر از نظر سیاسی به سود آنها باشد، کاملاً از مصدق خواهند گسست. در مورد برگماشتن فرستاده‌ای برای فشار آوردن به شاه نام‌های گوناگون، از جمله نام روزولت و جرج آلن به میان آمد، ولی ژنرال [هربرت نورمن] شوارتسکف، رئیس هیأت مستشاری پیشین امریکا در ژاندارمری ایران، شخص مناسب‌تری به نظر رسید، و درباره این‌که زیر چه پوششی سفر کند گفت‌وگو شد. بنا شد اعلام شود تا مصدق بر سرکار است دولت امریکا کمک مالی به ایران نخواهد کرد و به جانشین او کمک خواهد کرد و به شاه نیز فهمانده شود که این جانشین کسی جز زاهدی نخواهد بود. همچنین سخن از این به میان آمد که فداییان اسلام «تشویق شوند» که نمایندگان مجلس شورا را که هنوز هوادار مصدق‌اند تهدید به «اقدام مستقیم» کنند.^{۱۲} اقدامات تبلیغی، روابط با عشایر، و مسئله خنثی‌سازی قشقایی‌ها نیز مطرح شد؛ از ادامه پشتیبانی آنها از مصدق ابراز نگرانی شد و به راه‌هایی برای جلب آنها اشاره شد. (۲۱۶)

هندرسن در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۳/۴ تیر ۱۳۳۲، وضع ایران را برای مدیران بخش برنامه‌ریزی شورای امنیت ملی امریکا برشمرد و گفت مصدق به رهبران سیاسی دیگر در ایران گوش نمی‌دهد و آنها را رنجانده است. او از علا، وزیر دربار، یاد کرد که «یکی از بهترین دوستان ما در ایران است» و شاه را فرا می‌خواند به درخواست‌های مصدق تن در ندهد. اکنون مصدق او را ناگزیر به کناره‌گیری کرده است. هندرسن افزود شاه نه مایل به تسلیم بود نه می‌خواست قدرت خود را بیازماید. در ۹ اسفند ۱۳۳۱ قصد خروج از ایران را داشت. من نخست به شاه و سپس به مصدق تلفن کردم و از او خواستم از فشار آوردن به شاه برای ترک کشور دست بردارد. مصدق من را متهم به دخالت در امور داخلی ایران کرد و کوتاه نیامد. شاه امر را به مجلس وا گذاشت و باخت. وضع اقتصادی داخلی ایران بد نیست ولی موازنه ارزی بحرانی است. هر کمکی از سوی امریکا به ایران بر رابطه ما با انگلیسیان اثر منفی خواهد داشت. بحرانی در راه است ولی نمی‌توان دانست چه رخ می‌دهد چون ایرانیان بخت‌یارند. «در صد سال گذشته، به‌رغم ناشایستگی، به‌نوعی دوام آورده‌اند.» به باور من تا مصدق بر سرکار است امیدی به حل مسئله نفت نیست (۲۲۴). این ترجیع‌بند را هندرسن در هر فرصتی تکرار می‌کرد.

مقامات امریکا و بریتانیا در بلندپایه‌ترین سطح‌ها از عملیات براندازی حکومت مصدق آگاهی کامل داشتند و بر آن صحنه گذاشتند. این عملیات دست‌پخت کارگزاران فروپایه دستگاه‌های جاسوسی دو کشور نبود. چرچیل، نخست‌وزیر بریتانیا، در یکم ژوئیه ۱۹۵۳/۱۰ تیر ۱۳۳۲ و آیزنهاور، رئیس‌جمهوری امریکا، در ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۳/۲۰ تیر ۱۳۳۲ آن را تأیید کردند. طرح و اجرای آژاکس عوامل بسیاری داشت اما نام روزولت (۱۹۱۶-۲۰۰۰)، بیشتر سر زبان‌ها افتاد. روزولت نواده تئودور روزولت، رئیس‌جمهور امریکا، بود. در دانشگاه هاروارد درس خواند و به اداره خدمات استراتژیکی (او.اس.اس.) که در ۱۹۴۲ تشکیل شده بود، و پیشگام سیا بود، پیوست. روزولت در مارس ۱۹۴۴/فروردین ۱۳۲۳، پس از سفر به عربستان راهی ایران شد و با کارگزاران او.اس. اس. دیدار کرد. او در مه ۱۹۴۷/اردیبهشت ۱۳۲۶، سازمان یادشده را ترک کرد و به خبرنگاری پرداخت؛ بار دیگر، در نیمه تیرماه ۱۳۲۶، به نام خود و به‌عنوان خبرنگار روزنامه‌ای امریکایی، به

ایران سفر کرد^{۱۵} و سپس به سیاه که در ۱۹۴۷/۱۳۲۶ تشکیل شده بود پیوست و در نوامبر ۱۹۴۹/آبان ۱۳۲۸، رئیس بخش خاور نزدیک و آفریقای آن سازمان شد. روزولت در سال‌های خدمت در او.اس.اس. و سیا کوشید به نحوی مدافع عرب‌ها و سودمندی جذب آنها باشد. او از رویدادهای فلسطین ناخشنود بود و پشتیبانی آمریکا از صهیونیسم را به زیان منافع آمریکا در خاورمیانه و موجب ناخشنودی سران و مردم عرب می‌دانست؛^{۱۶} احساسات مشابهی نسبت به ایرانیان در او نمی‌یابیم. روزولت، در پی هماهنگی فعال اقدامات دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا و بریتانیا، برای مدیریت این عملیات، در ۱۹ ژوئیه ۱۹۵۳/۲۸ تیر ۱۳۳۲ با نامی مستعار وارد ایران شد و نقش و هویت او پنهان ماند. از جمله هدف‌های او «دل و جرئت دادن به کسانی بود که در واپسین لحظه مردد می‌شوند» (۲۲۸). روزولت بی‌باک و گستاخ بود؛ چرچیل از الگوهای او بود؛ از کسانی بود که هیجان جاسوسی و تلاش‌های پشت‌پرده روان‌نه‌چندان سرزنده آنها را برمی‌انگیزد و نوازش می‌دهد. برانداختن حکومت مصدق دستاوردی «درخشان» در کارنامه او دانسته شد. کامیابی سیا در «رهایی» ایران نیز نمودار بیرون آمدن پیروزمندانه آن سازمان نوپیدا از بوتۀ آزمایش بود و کارایی سازوکارها و رهیافت‌های آن را در پاسداری پنهان از منافع آمریکا در بیرون مرزها به اثبات می‌رساند. شاه و زاهدی دو امید اصلی عملیات آژاکس بودند، ولی نگرانی‌ها درباره رفتار شاه، و امکان بیرون رفتن او از ایران، ادامه داشت. گوردن ماتیس، رایزن سفارت آمریکا، در ۷ ژوئیه ۱۹۵۳/۱۶ تیر ۱۳۳۲ به وزارت امور خارجه خبر داد شاه دوباره در اندیشه سفر است و ابوالقاسم امینی، کفیل وزارت دربار، تلاش می‌کند مانع او شود. به امینی گفته شد سفر شاه در درون و بیرون کشور تعبیرهای ناروایی را دامن می‌زند. امینی گفت زمان آن رسیده که برادرش محمود رئیس ستاد ارتش شود چون ریاحی، رئیس کنونی ستاد، به حزب ایران، وابسته به جبهه ملی، بسیار نزدیک است. امینی همچنین گفت اگر حدود صد میلیون دلار به حکومت مصدق داده شود او شاید مشاوران تندرو را کنار نهد. ماتیس به او گفت تا مسئله نفت حل نشود کمک چندانی در کار نخواهد بود. امینی گفت پس شاید هنگام ساقط کردن مصدق رسیده باشد. ماتیس گفت این از امور داخلی ایران است (این کلیشه دیپلماتیک همچنان دستاویز بود؛ به‌ویژه در گفت‌وگو با کسانی که سفارت به آنها اعتماد کامل نداشت). امینی گفت اگر مسائل ایران حل نشود حزب توده سرانجام چیره می‌شود و باید چاره‌ای اندیشید و در فکر «ارتش‌های جنوب» بود. او از چشم‌انداز همکاری ارتش و عشایر در جنوب سخن گفت که، در بد حادثه، مشروطه پادشاهی را برقرار نگاه دارند (۲۳۵). سفیر بلژیک نیز از دیدار خود با شاه در ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۳/۲۱ تیر ۱۳۳۲، و علاقه او به رفتن خبر داد. اما شاه لحن نامه آیزنهاور به مصدق و همکاری آشکار بریتانیا و آمریکا را مایه دلگرمی می‌دید. (۲۳۷) نگرانی‌های مشتاقان آژاکس محدود به رفتار شاه نبود. دل بستن به چهره اصلی دیگر — زاهدی — نیز بر خوش‌بینی و امیدواری تکیه داشت. زاهدی نه کاردانی و هنر چندانی داشت و نه کارنامه نظامی — سیاسی درخشان؛ دستگیری‌اش از سوی انگلیسیان در خلال جنگ دوم — به سبب همدلی با آلمان هیتلری — او را از آنگ دست‌نشاندهی انگلیس می‌رهانید. نزدیکی اولیه او با جبهه ملی از دستمایه‌های حیثیتی او بود، اما اهل سیاست می‌دانستند که آن نزدیکی ناشی از دشمنی او با رزم‌آرا بود نه همدلی با آرمان‌های آن جبهه. او جوان‌سال و سرزنده نبود و سال‌ها بود که به روماتیسم و نقرس دچار بود؛ افول بخت سید ضیا و قوام به سود او انجامید و پیوندش با نظامیان فعال و بازنشسته و برخی یاران پیشین مصدق بر دستمایه‌های کامیابی او می‌افزود. اما

بخت‌یاری او در گرو پشتیبانی امریکا و بریتانیا بود که بر آن شده بودند شاه را به حمایت از او ناگزیر کنند. با این همه مخالفان او کم نبودند. روزولت در ۸ ژوئیه ۱۹۵۳/۱۷ تیر ۱۳۳۲، گزارش داد که خان‌های اصلی قشقایی، از جمله ناصرخان، زاهدی را جدی نمی‌گیرند و بخت او را ناچیز می‌دانند؛ قصد ادامه پشتیبانی از مصدق را دارند و او را تنها شخصیت سیاسی نیرومند در ایران می‌دانند و می‌گویند: جز گروهی از اشراف ناخشنود، همه مردم پشتیبان مصدق هستند و اکنون امکان براندازی حکومت او نیست. (۲۳۶)

مصدق خود نیز در برابر افزایش آشکار دشمنی بریتانیا و همچنین امریکا — که خروج هندرسن از ایران از نمادهای آن بود، و امیدواری مخالفان را بیشتر دامن می‌زد — نمی‌توانست بی‌کار بماند. مخالفان مصدق می‌گفتند پس از گسست رابطه با بریتانیا اکنون نوبت امریکاست و جز شوروی کشور مهمی نمانده است. مصدق می‌خواست بدی روابط با امریکا را انکار کند و شرایط را عادی جلوه دهد. حکومت مصدق از ویلیام وارن، رئیس اصل چهار [هیأت مستشاری مدیریت کمک‌های فنی امریکا در ایران]، که فرد نیکدلی بود، و از نمایندگان سیاست امریکا در ایران پنداشته می‌شد، بهره می‌جست تا تصور عادی بودن روابط امریکا و ایران را دامن زند. در ۶ اوت ۱۹۵۳/۱۵ مرداد ۱۳۳۲، وارن به ماتیسن نوشت از دیداری که با دو تن از همکاران مصدق، علی‌اکبر اخوی، وزیر اقتصاد ملی، و احمد زنگنه، رئیس [مدیرعامل] سازمان برنامه، داشت دریافت که اینها، و بسیاری از مقامات حکومت، از سردی روزافزون روابط امریکا با ایران نگران و شگفت‌زده‌اند و این را حاصل گزارش‌های نادرست می‌دانند. وارن افزود در صمیمیت این دو که می‌گویند مصدق نکوشیده است توده‌ای‌ها را جذب کند تردیدی ندارد (۲۵۸). چنین تماس‌هایی سبب شده بود روزولت خواهان آن شود که وارن یک ماهی از ایران بیرون برده شود بی‌آن‌که از برنامه براندازی حکومت مصدق بویی ببرد (۲۴۳). اما بیرون بردن او، همان‌گونه که یکی از مقامات سیا به روزولت گفت، بی‌آن‌که چرای آن را بپرسد، یا از چیزی خبردار شود، دشوار بود. (۲۵۳)

مصدق برای خنثی کردن اقدامات مخالفان به کارهای دیگری نیز دست یازید از جمله تلاش برای کاستن از میزان ناخشنودی افسران بازنشسته و دستور به وزارتخانه‌ها که آنها را به کار بگیرند (۲۳۱). در پی شدت گرفتن کشاکش‌ها در مجلس و تمرکز مخالفان بر بهره‌برداری از آن و هزینه کردن پول زیاد برای از میان بردن اکثریت پارلمانی و سرنگون کردن حکومت، مصدق خود را ناگزیر به واکنش دید. پس از استعفای فراکسیون نهضت ملی برنامه بهره‌برداری از مجلس دشوار شد ولی ناممکن نشد. روزولت در ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۳/۲۴ تیر ۱۳۳۲، خواستار شد ترتیبی داده شود که شمار هرچه بیشتری از نمایندگان در مجلس بست بنشینند؛ اعلام کنند مجلس برقرار است و کار آن ادامه می‌یابد؛ نباید گذاشت شاه مجلس را منحل کند. روزولت اصول قانون اساسی را بررسی کرد تا ببیند چه می‌توان کرد. هدف این بود که راه‌هایی یافت شود تا کسانی که استعفا نداده‌اند بتوانند کار خود را ادامه دهند (۲۳۹). آگاهی از چنین ترفندهایی سرانجام سبب دست یازیدن مصدق به همه‌پرسی برای انحلال مجلس شد. کسانی، بی‌خبر از برنامه‌ها، گمان می‌کردند، یا همچنان گمان می‌کنند، همه‌پرسی ناروا بود، یا چاره دیگری در کار بود؛ اما گام مصدق هشیارانه بود.

از کاراندازی مجلس، با توجه به نقشه‌هایی که برای بهره‌وری از آن در میان بود، سبب بازنگری در برخی از جنبه‌های برنامه براندازی شد. اما بست‌نشینی همچنان مدّ نظر بود. استعفای برخی از نمایندگان که در پنهان مخالف مصدق بودند به این سبب بود که مانع همه‌پرسی شوند. اما مصدق



جاسوس امریکایی و طراح اصلی پروژه آژاکس
دونالد ویلبر (۱۹۰۷-۱۹۹۷).

می‌دانست تا مجلس منحل نشود امکان بهره‌برداری از آن هست؛ تا آن هنگام تلاش‌ها برای استفاده از مجلس ادامه یافت. به گزارش روزولت در ۱۷ ژوئیه ۱۹۵۳/۲۶ تیر ۱۳۳۲، کاشانی، که بنا بود با نمایندگان بست‌نشین همراه باشد، بنا شد در خانه بماند تا کارها را از بیرون سازمان دهد و ترتیب «دیدارهای همدردانه» با نمایندگان بست‌نشین را بدهد (۲۴۲). ابوالحسن حائری‌زاده، علی زهری، فضلعلی هدی، مظفر بقایی، عبدالرحمن فرامرزی، احمد فرامرزی، و مهدی میراشرفی از بست‌نشینان بودند. زاهدی نیز بر تلاش‌های خود افزود و در ۱۶ ژوئیه ۱۹۵۳/۲۵ تیر ۱۳۳۲، خبر داد که از پشتیبانی نظامیانی مانند سرهنگ تیمور بختیار، سرهنگ حسن اخوی، سرتیپ [علی‌اکبر] درخشانی [در اصل درخشان]، سرتیپ محمد دقتری، و سرهنگ [نعمت‌الله] نصیری بهره‌مند است. به

گزارش روزولت، زاهدی نمی‌خواست با تمسک به روش‌های فراقانونی «خودکشی سیاسی کند» و همچنان بنا بود شاه در برگماشتن او و برکناری مصدق نقشی اساسی داشته باشد و گارد شاهنشاهی نقشی مهم، از جمله در دستگیر کردن مصدق و اطرافیانش، ایفا کند (۲۴۰). اکنون روشن بود که فشارها به شاه نتیجه مطلوب داده بود و شاه نیز در پی طفره‌روی‌ها و چانه‌زنی‌ها توانسته بود تأیید بی‌کم‌وکاست آمریکا و بریتانیا از غلبه خود بر فرایند حکومت را، پس از مصدق، به دست آورد. طبق گزارش ۱۶ ژوئیه ۱۹۵۳/۲۵ تیر ۱۳۳۲، قرارگاه سیا پیکار فعال به سود زاهدی به‌عنوان جانشین مصدق را تا پس از ۳۰ تیر به تأخیر انداخت و تلاش براین متمرکز شد تا تظاهرات آن روز در هواداری از حکومت مصدق محدود بماند و به نیروهای مخالف مصدق دستور داده شود در اعتراض به شرکت توده‌ای‌ها همزمان با آن تظاهرات در خانه بمانند. یکی از ترفندها این بود که در مطبوعات در اختیار مخالفان، اعلامیه‌هایی گنجانیده شود حاکی از این‌که محل برگزاری تظاهرات گورستان شهدای ۳۰ تیر در ابن‌بابویه شهر ری است و نه در مرکز شهر تهران. امید این بود که شمار مصدقی‌ها کاهش یابد و افول جاذبه مصدق آشکار شود (۲۴۱). در تظاهراتی که به نام حزب توده در بعدازظهر ۳۰ تیر برگزار شد شمار توده‌ای‌ها سه برابر تظاهرات مصدقی‌ها، که صبح برگزار شده بود، ذکر شد و بهانه تبلیغاتی بیشتری درباره دامن و نفوذ حزب توده فراهم شد. با توجه با اقداماتی که برای محدود ماندن دامنه تظاهرات مصدقی‌ها شده بود نمی‌توان از نظر دور داشت که برای افزودن بر شمار آنهایی که توده‌ای وانمود شدند نیز تلاش‌هایی صورت گرفته بود. به گزارش سیا در ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۳/۳۱ تیر ۱۳۳۲، زاهدی در ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۳/۲۹ تیر ۱۳۳۲، در پی توافق با عبدالله معظمی، رئیس مجلس، برای پرهیز از هر ماجرای در جریان تظاهرات ۳۰ تیر و قول این‌که دستگیر نخواهد شد، از مجلس، که در آن بست‌نشین شده بود، بیرون رفت و بنا بود دو روز دیگر برگردد. او به قرارگاه سیا خبر داد که در شب کودتا، مصدق، [سرتیپ تقی] ریاحی، [سرهنگ حسینقلی] اشرفی، [سرتیپ نصرالله] مدبر، [احمد] رضوی، [کاظم] حسینی،

[علی] شایگان، [احمد] زیرک‌زاده، [کریم] سنجابی، خلیل ملکی، [داریوش] فروهر، [سرتیپ محمود] امینی و [سرهنک حسینیقلی] سر رشته را دستگیر می‌کند، به همراه شصت نفر توده‌ای و اگر لازم باشد سیصد نفر دیگر. او همچنین مدعی شد سرهنک [علی؟] دفتری و سروان [ایرج] داورپناه، از افسران نیروی نگهبان مصدق، «در اختیار او» هستند و به دستور او مصدق را دستگیر می‌کنند و به او تحویل خواهند داد. مصدق به بیرون تهران برده خواهد شد؛ و برای ضعف روحیه هوادارانش، شایعه مرگ او پراکنده خواهد شد (۲۴۵). اما وعده‌ها و ادعاهای زاهدی مقامات سیا را چندان متقاعد نمی‌کرد. سیا در ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۳/ یکم مرداد ۱۳۳۲، گزارش داد قرارگاه سیا به زاهدی توصیه کرده است به مجلس برگردد و بست را ادامه دهد. زاهدی گفت دستش بسته می‌شود. او بنا شد فرد مطمئنی را برای تماس با سیا و پیشبرد برنامه‌های نظامی آژاکس معین کند. قرارگاه سیا بر آن بود که زاهدی توانایی رهبری مؤثر ندارد و شاید برای تکمیل برنامه‌ها لازم باشد بر یارانش تکیه شود. باید برای «دامن زدن به بلندپروازی و حفظ روحیه او هر تلاشی صورت گیرد» (۲۴۸). تردیدهایی از این‌گونه در مورد زاهدی ناموجه نبود و کامیابی او در گرو پشتیبانی گسترده آمریکا و بریتانیا بود.

اعلام قصد مصدق در برگزاری همه‌پرسی کارگزاران آژاکس را با چالش تازه‌ای روبه‌رو کرد. در ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۳/ ۷ مرداد ۱۳۳۲، سیا در یک ارزیابی، تصویب‌نامه ۲۵ ژوئیه ۱۹۵۳/ ۳ مرداد ۱۳۳۲ مصدق در مورد همه‌پرسی برای انحلال مجلس را غیرقانونی و مورد حمایت حزب توده اعلام کرد و افزود مجلس بعدی هر وقت سر کار آید چاره دشواری‌های مصدق نخواهد بود و او نخواهد توانست مخالفان محافظه‌کار و دست راستی را برکنار نگاه دارد، ولی حزب توده میدان خواهد یافت. «جاذبه شخصی مصدق و توانایی کمابیش معجزه‌آسای او را در احیای آنچه از دست رفته» نباید نادیده گرفت. از سوی دیگر حزب توده تنها حزب سیاسی در ایران است که هدف و آموزه روشنی برای عرضه دارد. این ارزیابی افزود: مصدق طی مصاحبه‌اش با کنت لائو، خبرنگار نیویورک تایمز، درباره تظاهرات ۳۰ تیر ۱۳۳۲، به طور خصوصی نکته هشداردهنده‌ای بر زبان آورد: «اراده مردم را نمی‌شود سرکوب کرد؛ ببینید در چین چه رخ داد [انقلاب ۱۹۴۹]» (۲۵۴). در سایه رخدادهای تازه، تبلیغات گسترده درباره خطر فزاینده حزب توده اهمیت بیشتری یافت. این سخن بارها به صورت‌های گوناگون تکرار شد که تلاش مصدق در بر سرکار ماندن متضمن گام‌هایی است که «حیثیت و نفوذ آمریکا در ایران را کاهش می‌دهد و خطر غلبه فرجامین کمونیسم را می‌افزاید». (۲۵۹)

مسئله قشقایی‌ها و پشتیبانی آنها از مصدق همچنان یکی از دشواری‌های عمده سیا بود. قشقایی‌ها حاضر نبودند مخالفت با حزب توده را با مخالفت با حکومت مصدق درآمیزند. تلاش سیا بر این بود که اگر حصول همکاری آنها ممکن نشد کارهایی برای خنثی کردن خطر و مخالفت آنها صورت گیرد. والر در یادداشتی در ۳۰ ژوئیه ۱۹۵۳/ ۸ مرداد ۱۳۳۲ جدیت خطری را که قشقایی‌ها، به‌ویژه خسرو قشقایی، و متحدان آنها، امینی‌ها (محمود و ابوالقاسم)، بالقوه متوجه برنامه آژاکس می‌کردند یادآور شد. تلاش برای بهره‌گیری از پیوندهای امینی‌ها و قشقایی‌ها، و در صورت لزوم تعدیل جنبه‌هایی از برنامه برکناری مصدق، نیز مطرح بود. خسرو قشقایی بدگمان از این بود که آمریکا و بریتانیا برای فروافکندن مصدق همدست شده باشند. به اظهار او امینی‌ها و قشقایی‌ها آماده بودند خود طرحی تهیه کنند و با سیا درباره آن گفت‌وگو کنند ولی سرسخخانه

مخالف دخالت انگلیسی‌ها بودند. توصیه روزولت و قرارگاه سیا، جلب همکاری قشقایی‌ها/امینی‌ها و اگر نشد بی‌اثر کردن آنها بود. دیگر آن‌که می‌بایست برنامه آژاکس استوارانه پی‌گیری شود و اگر، به هر سببی، کنار نهاده شود یا شکست بخورد، آن وقت به برنامه‌ریزی با قشقایی‌ها/امینی‌ها توجه شود. همچنین می‌بایست به قشقایی‌ها فهمانده شود که امریکا مصمم است ایران را از مصدق و کمونیسم رها کند بی‌آن‌که از دخالت بریتانیا یا از درگیری امریکا در «توطئه‌ای برای سرنگونی مصدق» سخنی به میان آید. (۲۵۵)^{۱۷}

کسانی مانند کیم روزولت کامیابی خود را در گرو این می‌دیدند که چندان به خطر و هزینه نیندیشند؛ آنها تأمل درباره پیامدها را مانع تصمیم و عمل می‌دانستند. اما برخی مقامات امریکایی دیگر از خطرات ماجرایی که به آن دست زده بودند آگاه‌تر بودند و تأثیرات منفی و مخرب این را که جانشین مصدق دست‌نشانده امریکا دانسته شود جدی‌تر می‌گرفتند. مسئول امور ایران در وزارت امور خارجه در تأکید بر ضرورت پنهان کردن دخالت خارجی نوشت «دست‌نشانده بیگانه» دانسته شدن برای هر غیرکمونیستی که جای مصدق را بگیرد «مرگبار» خواهد بود. دولت امریکا باید همچنان هر اظهارنظری درباره تغییر حکومت در ایران را با تکرار «بی‌میلی سستی ما به دخالت در امور داخلی کشوری آزاد و تمایل ما به همکاری با حکومتی که بر سرکار است»، برگزار کند و از هر سخنی درباره این‌که امر نفت با تغییر حکومت در ایران پیوند دارد پرهیز کند (۲۵۶). به این سبب، و برای پنهان کردن نقش امریکا و بریتانیا، تلاش می‌شد جریان براندازی حکومت مصدق هرچه ممکن است بیشتر جنبه‌ای داخلی، قانونی، دینی، و ایرانی داشته باشد. از کارگزاران دیپلمات سفارت امریکا در تهران، گذشته از هندرسن، تنها روی ملبورن (دبیر اول) و ماتیسن در جریان برنامه براندازی بودند. (۲۶۳)

۵. روزهای فرجامین: «کابوس خون‌سرفته بیداران»

بسیاری جزئیات شکست گام نخست کودتا، و سردرگمی‌های ناشی از آن را، از اسناد دیگر، از جمله نوشته ویلبر می‌دانیم.^{۱۸} در این مجموعه جزئیات بیشتری هست، هرچند بسیاری نکته‌ها همچنان محرمانه مانده است. امریکاییان سرزنش شکست در گام نخست، در ۲۴-۲۵ مرداد ۱۳۳۲، را متوجه همکاران ایرانی خود کردند و عواملی مانند تأخیر در فاصله امضای فرمان شاه و رساندن آن به مصدق را از سبب‌های شکست دانستند. آن‌چه درباره کودتا در ۲۲، ۲۳، و ۲۵ مرداد در روزنامه توده‌ای شی‌جاعت منتشر شد نمودار این بود که جزئیاتی از برنامه به بیرون درز کرده بود. برای کودتاگران ۲۵ مرداد پس‌رفت بزرگی بود ولی نومیذ نشدند. ماتیسن ضمن ستایش از تلاش‌های روزولت و همکارانش در قرارگاه سیا در تهران، شکست را ناشی از ناتوانی‌های دست‌اندرکاران ایرانی و اوضاع و احوال دانست و نوشت هنوز بخت کامیابی هست اگر رادیو بغداد مصرانه بگوید شاه در اثر نیرنگ مصدق و اقدام او علیه قانون اساسی کشور را ترک کرده است، و اگر زاهدی آماده و قادر به اقدام دلیرانه باشد (۲۶۳). قرارگاه سیا از مرکز خواست به شاه خبر داده شود چه کارهایی در هواداری او انجام شده، از جمله: اعلان از طریق مطبوعات جهانی که اقدام شاه در تعیین زاهدی به نخست‌وزیری قانونی بوده؛ حمایت از زاهدی و جلب توجه ایرانیان و جهانیان به فرمان نخست‌وزیری او؛ فشار زیاد به سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد ارتش، برای دستگیری مصدق؛ حفظ امنیت زاهدی؛ تمسک به روحانیان؛ اعلام این به مردم که مصدق

شاه را ناگزیر کرد موقتاً برود؛ زاهدی قصد تمسک به مردم را دارد، فرمانبردار شاه است، و مصمم به بهره‌برداری از ارتش و روحانیان. (۲۶۴)

ماتیسن همچنین به وزارت امور خارجه گزارش داد که صبح آن روز دو خبرنگار امریکایی — دونالد شویند (اسوشیتد پرس)، و کنت لائو (نیویورک تایمز) — به تپه‌های شمال تهران برده شدند تا با زاهدی دیدار کنند. زاهدی نبود ولی فرزندش اردشیر آمد و فرمان شاه و عکس‌هایی از آن را نشان داد. امضای فرمان شاه، به تاریخ ۲۲ مرداد، را مترجم سفارت [علی پاشا صالح] واقعی دانست (۲۶۶). ژنرال رابرت مک کلور، رئیس هیأت مستشاری امریکا در ارتش ایران، نیز، به توصیه سفارت، با ریاحی دیدار کرد برای فشار آوردن بر او و گفتن این‌که اگر شاه مصدق را برکنار کرده و نخست‌وزیر دیگری برگماشته باشد، حکومت مصدق غیرقانونی است (۲۶۷). ماتیسن بازگشت فوری هندرسن به تهران را توصیه کرد. (۲۶۸)

قرارگاه سیا در تهران نیز متن پیامی را فرستاد که شاه می‌بایست به هر وسیله‌ای، به تکرار، با صدای خود [به صورت زنده] و به صورت ضبط شده پخش کند و خواستار شد که به نام چرچیل، [انتونی] ایدن، و [لرد رابرت] سالزبری [کفیل وزارت امور خارجه بریتانیا] به شاه فشار آورده شود که چنین کند. این پیام را انگلیسی‌ها تهیه کرده بودند یا بر آن مُصر بودند، و به گزارش سیا، وزارت امور خارجه امریکا مخالفتی با تلاش انگلیسیان در این مورد نداشت. پیام مورد نظر حاوی حمله شاه به مصدق و ترغیب ارتش به اقدام بود؛ از زبان شاه یادآور می‌شد که با این‌که در مدت نخست‌وزیری مصدق به امید خدمت او به مردم از او حمایت کردم، او سوگند به خدا و قرآن را نادیده گرفت، و قانون اساسی را زیر پا گذاشت؛ وقتی زاهدی را به جای او برگماشتم فرستاده من را دستگیر کرد. در این پیام شاه از افسران می‌خواست، به نام وطن‌دوستی حقیقی، حکومت کسی را که «روان او بیمار است و فصل تازه‌ای را در استبداد رقم زده» پایان دهند. (۲۶۹)

در ۲۶ مرداد ۱۳۳۲/۱۷ اوت ۱۹۵۳، قرارگاه سیا در گزارشی به مرکز نکته‌هایی را درباره جزئیات نظامی شکست روزهای پیش برشمرد، از جمله این‌که در ۲۳ مرداد زاهدی تصمیم گرفت سر تیپ محمد دفتری را از برنامه نهایی عمل آگاه کند. به ارزیابی سیا شاید این بسیار زیانبار بود و ریاحی در ساعت پنج عصر ۲۴ مرداد خبردار شد که هواداران شاه در نیمه‌شب دست به کار می‌شوند و او آماده مقابله بود. به گزارش سیا، افسران هوادار زاهدی بر آن بودند که ماجرا را دفتری لو داد (۲۷۰). سفیر امریکا در عراق در ۲۶ مرداد با شاه در بغداد دیدار کرد. شاه خشمی نسبت به امریکا، و این‌که او را برای اقدام زیر فشار قرار داده بودند، ابراز نکرد. سفیر به او گفت، برای حفظ حیثیت او در ایران، هیچ نباید از این‌که بیگانه‌ای در این رویدادها نقشی داشته سخنی بگوید؛ شاه پذیرفت و گفت از شکست نقشه بسیار در شگفت است. درباریان مورد اعتماد و همچنین امریکاییان از موفقیت نقشه مطمئن بودند. وی افزود وقتی از امریکاییان پرسید اگر نقشه ناکام شد چه کند گفتند بعید است و رفتن به بغداد را توصیه کردند و او چنین کرد. اکنون به اطلاعات و رهنمود نیاز دارد. فکر نمی‌کند چند روزی بیشتر در عراق بماند و به اروپا و سپس امریکا خواهد رفت. سفیر کوشید با گفتن این‌که امیدوارم به‌زودی به ایران برگردد به او روحیه دهد. (۲۷۱)

در این شرایط تفرندهای تبلیغاتی سیا و ام‌آی‌سی، درباره خطر غلبه حزب توده، گسترده‌تر شد، بر بهره‌مندی شاه از پشتیبانی روحانیت، از جمله آیت‌الله بروجردی، و بر حق بودن شاه در برکناری مصدق تأکید زیادی شد تا او به اظهار نظر فعال و مؤثر، و ابراز دلیری و بازگشت، برانگیخته شود.

از روزنامه‌هایی که عکس فرمان شاه را منتشر کردند داد ابوالحسن عمیدی نوری و شاهد مظفر بقایی بودند (پس از ۲۸ مرداد عمیدی نوری به معاونت سیاسی زاهدی برگماشته شد). می‌دانیم که تلاش برای ترغیب آیت‌الله بروجردی — به‌رغم وعده‌هایی مانند احیای عملی اصل نظارت علما بر قانون‌گذاری — که آشکارا با مصدق مخالفت کند، یا علیه کمونیسم فتوا دهد، حاصلی به بار نیاورد ولی روزنامه‌های بسیاری، از جمله داد و شاهد، از هر شایعه‌ای در این باره بهره گرفتند تا نام بروجردی را در مخالفت با مصدق به میان آورند. بروجردی وارد میدان نشد ولی کاشانی و بهبهانی، و شمار دیگری از روحانیان راستگرا، از هیچ تلاشی فروگذار نکردند. اقدامات بهبهانی اغلب پنهان بود ولی کارهای ضد مصدقی کاشانی، بیشتر، آشکار. بهبهانی همه‌پرسی را حرام اعلام نکرد ولی کاشانی کرد.^{۱۹}

قرارگاه سیا، در ۲۶ مرداد، در تلگرامی تند به مرکز اعلام کرد فرمان خلع مصدق و نصب زاهدی معتبر است. مصدق انقلاب کرده است. سفیر اعتبارنامه خود را به شاه داده نه به مصدق که برکنار شده است. وضع اقتصادی بدتر می‌شود؛ حزب توده پیشرفت می‌کند؛ ارتش دستخوش آشفتگی خواهد شد؛ رهبران مذهبی بی‌تابند و به هر کاری دست خواهند زد تا «اسلام و شاه ایران» را پاسداری کنند. این تلگرام، و نشانه‌های دیگر، نمودار این است که روزولت — و بی‌گمان هندرسن — با نگرانی عمده‌ای دست به گریبان بودند: این که وزارت امور خارجه آمریکا به چشم‌انداز موفقیت اقدامات دلسرد شود و روش سازگاران‌های در برابر مصدق در پیش گیرد. زمینه این کار ناچیز بود و بریتانیا به آن تن در نمی‌داد، اما دوام مصدق امکان آن را می‌افزود. روزولت مقامات آمریکا را از وسوسه انعطاف و باور به این که مسیر مصدق تغییرپذیر است بر حذر کرد. او بر ادامه استوارانه سیاست آیزنهاور تأکید کرد و گفت: «از بی‌توجهی به شاه، قانون اساسی، ارتش، و اسلام هیچ سودی حاصل نمی‌شود». سفارش مؤکد او این بود که سیا پافشارانه بر قانون اساسی تأکید کند. او شامگاه آن روز این نکته را با هندرسن که برگشته بود در میان گذاشت (۲۷۳). روزولت مصدق را یاغی می‌دانست و هر نرمشی در برابر او را خطرناک می‌دید.

مقامات امریکایی و انگلیسی از موضع و اظهارات شاه در عراق، و قصد او از سفر به اروپا، ناخشنود بودند. تلاش‌های سفیران این دو کشور و فرستادگانی مانند هبت‌الدین شهرستانی، که از روحانیانی بود که هم با بریتانیا پیوند داشت و هم با دربار، در تقویت روحیه شاه کارآمد نبود. یادداشت سیا در ۲۶ مرداد حاکی از این است که وزارت امور خارجه آمریکا و سیا نگران بودند، برخلاف تصویری که روزولت دامن می‌زد، کارهای استوارانه و کارامدی در هواداری از شاه و برکناری مصدق صورت نگیرد و نمی‌خواستند «بی‌باکانه از آرمانی بربادرفته» هواداری کنند، یا مسئول تحمیل کارها و اظهاراتی به شاه شوند که شاه خود مایل به آنها نبود (۲۷۴). مقامات آمریکا می‌خواستند روزولت شواهدی از وجود مقاومتی گسترده ارائه دهد اما روزولت چنان درگیر ایجاد یا دامن زدن به «مقاومت» مورد نظر بود که فرصت گزارش دادن نداشت و نمی‌خواست دست خود را با کسب تکلیف‌های متعارف ببندد. او و همکارانش سرگرم تلاش بودند و امیدوار؛ نمی‌توانستند رسماً چیزی را تضمین کنند ولی کوتاه آمدن و تردید را بسیار زیانبار می‌دانستند.

پس از ۲۵ مرداد روزولت درباره اقدامات خود گزارشی نداده بود. او بعد در مورد این خودداری گفت «اگر او و افرادی گزارش داده بودند که دارند چه می‌کنند»، مقامات آمریکا «فکر می‌کردند دیوانه‌اند و می‌گفتند بی‌درنگ دست‌بردارند»، پس بر آن شدند که عمل کنند و گزارش ندهند.^{۲۰}

بی‌خبری مقامات آمریکا از کارهای روزولت و شکست گام نخستین، به‌رغم برنامه‌ریزی‌های گسترده و تلاش‌های مشترک نیروهای آمریکا و بریتانیا، سبب شد برخی از مقامات آمریکا برکناری مصدق را از آنچه گمان می‌رفت دشوارتر بدانند و ویران کردن همهٔ پل‌ها را خردمندانه ندانند. سفیر بریتانیا در آمریکا، در ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ گزارش داد که اسمیت (که شش ماهی بود معاون وزارت امور خارجه شده بود و جای خود در ریاست سیا را به الن دالس داده بود) به او گفت: با توجه به تحولات اخیر «لازم است بکوشیم روابط خوبی با مصدق برقرار کنیم... او هر عیبی داشته باشد دوست روس‌ها نیست و کمک به موقع ممکن است او را قادر به جلوگیری از رشد کمونیسم کند» (۲۷۸). چیزی بیش از این موجب دل‌سردی انگلیسیان نمی‌شد. در این فضا نظر وزارت امور خارجهٔ آمریکا این بود که با توجه به وضع، و اگر روزولت و هندرسن توصیهٔ کاملاً متفاوتی نداشته باشند، بهتر است اقدامات علیه مصدق متوقف شود (۲۷۸). به‌رغم درگیری گستردهٔ امریکاییان علیه مصدق، هنوز شکوهٔ احتمالی او از اقدامات آمریکا را ناشی از «بدگمانی ذاتی» او وانمود می‌کردند. سیا در یک ارزیابی در ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ اعلام کرد بدگمانی ذاتی مصدق ممکن است سبب شود تصور کند آمریکا و بریتانیا نقشی در برکناری و اقدام علیه او دارند و این را «توطئه‌ای امپریالیستی» بدانند که آنها به راه انداخته‌اند. او آشکارا قطع رابطه نمی‌کند و آمریکا را برای مقابله با شوروی لازم می‌داند اما هدفش ناگزیر کردن آمریکا به کمک به او با شرایط دلخواه او خواهد بود. (۲۷۵)

روزولت و هندرسن، در بسیاری موارد، و در برابر کسانی در واشینگتن که از دید آنان از دور دستی برآتش داشتند یا بیشتر در بند ملاحظات حفظ ظاهر بودند، همدل به نظر می‌آمدند. برای هندرسن، و به‌ویژه برای روزولت، با توجه به درگیری شخصی و عاطفی که در پیکار براندازی حکومت مصدق پیدا کرده بودند، دست برداشتن از پیگیری ماجرا ممکن یا آسان نبود. این کار، با توجه به شمار کسانی که از جزئیات برنامه خبر داشتند، و ایرانیانی که در آن درگیر بودند، پول‌هایی که هزینه شده بود، و سرمایه‌گذاری‌های دیگری که شده بود، خطرات سهمگینی داشت. باور آنها این بود که زهرکشنده‌ای خورنده شده بود و می‌بایست منتظر پیامد ماند. درنگ هندرسن و پافشاری روزولت به این سبب بود. شکست این کار شکستی شخصی برای روزولت و سیا تلقی می‌شد. همانند آنچه بر مأموران انگلیسی، پس از ناکامی احمد قوام، گذشت، تلخی‌های زیادی به بار می‌آمد. عملیات آژاکس بسیار گسترده‌تر از تلاش‌های پیشین بود و ابعادی متفاوت داشت؛ چگونه می‌شد چنین عملیات پر دامنه‌ای را یکباره متوقف کرد و پیامدهای ناگواری که موجب دردسر و رسوایی نشود بر جا نگذاشت؟ سرنوشت شاه و پادشاهی چه می‌شد؟ تأثیر ماندگاری مصدق بر دوستان و گماشتگان ایرانی آمریکا و بریتانیا بسیار کوبنده بود. مقامات سیا نیز دغدغه‌های خود را داشتند؛ یکی از پرسش‌های اساسی این بود که برای پنهان نگاه داشتن این عملیات و اشخاص مهمی که از جزئیات مطلعند، و پاسداری از چنین کسانی برای استفاده در آینده، چه باید کرد. (۲۷۸)

شاه در ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ از بغداد به رُم رفت. از اظهار نظر خودداری کرد و گفت در چند روز آینده بیانیه‌ای منتشر می‌کند (۲۷۹). موضع شاه، و تردیدهای برخی سران وزارت امور خارجهٔ آمریکا، روزولت و هندرسن را دل‌سرد نکرد. هندرسن که در ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ از سفرش، که بخشی از برنامهٔ براندازی بود، بازگشته بود در عصر ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ با مصدق دیدار کرد و این بخشی از تلاش او برای رسیدن به مقصود بود. او در دیدار با مصدق، ضمن ترفندهای گوناگون برای تضعیف روحیهٔ او و پرسش موکد دربارهٔ برکناری او و انتصاب زاهدی، به مصدق اطمینان داد

که هیچ ایرانی در سفارت امریکا پناه نگرفته و اجازه این کار را نخواهد یافت و اگر وارد شوند به مقامات ایران خبر خواهد داد (۲۸۰). هندرسن دریافت که مصدق بدگمان است که دولت امریکا، یا مقاماتی از آن کشور، درگیر تلاش برای برکناری او بوده‌اند یا از پیش از این تلاش‌ها باخبر بوده و با آنها همدلی داشته‌اند. (۲۸۱)

با رویدادهای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همه‌چیز دگرگون شد. پیش از آغاز عملیات آن روز قرارگاه سیا در تهران خواستار آن شد که مقامات امریکا گام‌هایی در رهنمود و برانگیختن شاه بردارند؛ انگلیسی‌ها از شاه بخواهند با پیامی رادیویی حمایت نظامیان از نخست وزیر قانونی [زاهدی] را خواستار شود. آیزنهاور نخست‌وزیری مصدق را، پس از برکناری‌اش از سوی شاه، فاقد مشروعیت قلمداد کند و روحانیان عراق پافشارانه از بروجرودی بخواهند علیه کمونیسم اعلام جهاد کند (۲۸۵). سیا در همان روز خواستار آن شد که شاه برانگیخته شود تا پیوسته از «قیام خودانگیخته» مردم در حمایت از خود سپاسگزاری کند و تداوم حمایت آنها را خواستار شود. اکنون که حکومت مصدق برافکنده شده بود سیا دیگر دلیلی نمی‌دید ناخشنودی خود از رفتار شاه را ناگفته بگذارد. از دید سیا اگر شاه نگرینخته بود و با ماندن خود از زاهدی حمایت کرده بود کار تغییر حکومت در همان گام نخست به پیروزی می‌انجامید. شکست اولیه تا حد زیادی ناشی از گریز شاه بود که به یکباره رفت و تنها دو تکه کاغذ بر جا گذاشت که اعتبار آنها مسلم نبود (۲۸۴). اما به‌رغم این تلخی‌ها تأکید بر «خودانگیختگی» تظاهرات ادامه یافت. پافشاری بر قیام ملی بودن و «رستاخیز ۲۸ مرداد» از اسطوره‌های تکوینی شهرپاری محمدرضا شاه شد که خود را، در اثر آن روز، پادشاه برگزیده ملت دانست. نشان افتخار «رستاخیز» به دست‌اندرکاران ایرانی آن داده شد: رشیدیان‌ها (اسدالله، سیف‌الله، قدرت‌الله)، میراشرافی، مصطفی مقدم، طبیب حاج‌رضایی، و شماری دیگر.

هندرسن در گزارشی در ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ رویدادهای روز پیش را برشمرد و همدلی خود با کودتاگران را بار دیگر آشکار کرد. اما باور او به ساختگی بودن آن تظاهرات را از برخی اشارت و عبارت‌ها می‌توان دریافت. او نوشت جمعیت هم مصمم به نظر می‌آمد و هم شاداب. تظاهرکنندگان از وحشی‌گری برکنار نبودند ولی تفریحی رفتار می‌کردند. مردم از ائتلاف مصدق و توده‌ای‌ها نگران بودند. هندرسن زبان پرخاشگرانه حسین فاطمی [وزیر امور خارجه و مدیر روزنامه باختر امروز] و برخی روزنامه‌ها در حمله به شاه را مؤثر بر وضع دانست و افزود خصومتی با خارجی‌ها ابراز نشد مگر علیه شوروی؛ شعارهایی علیه امریکا داده نشد (۲۸۳). در عصر ۲۸ مرداد روزولت و هندرسن اضطراراً خواستار شدند برای پشتیبانی از حکومت زاهدی و پرداخت حقوق‌ها بی‌درنگ پنج میلیون دلار به او پرداخت شود (۲۸۶). سیل شادباش‌ها به قرارگاه سیا در تهران سرازیر شد. بیشترین ستایش نصیب روزولت شد. رئیس سیا کامیابی او در انجام مأموریتی از هر نظر درخشان و «پافشاری و شایستگی فوق‌العاده و شهامت» او را در به ثمر رساندن آن به وی تبریک گفت (۲۹۲). ملاحظات و تردیدهای گذشته به یک‌باره فراموش شد. پیروزی همه‌چیز را توجیه می‌کند. آیزنهاور پیام تبریک به شاه فرستاد و چرچیل هم. امریکاییان نخواستند پیامی مشترک به نام آیزنهاور و چرچیل فرستاده شود.

در ۲۸ اوت ۱۹۵۳/۶ شهریور ۱۳۳۲، والر (مسئول امور ایران سیا)، از روزولت و دیگر دست‌اندرکاران عملیات آژاکس به سبب «تهیه زمینه عملی و ایجاد جرقه‌ای که تظاهرات ۲۸ مرداد را شعله‌ور کرد»، ستایش کرد. او در گزارش خود به «ترس» مخالفان از اقدام علیه مصدق اشاره

کرد و نوشت تنها امید ما در جلب حمایت مردمی و فعال از جنبش براندازی حکومت مصدق این بود که «ترس بزرگ‌تری» را دامن‌زنیم، ترس از کمونیسم را و این که ماندن مصدق همان و غلبه کمونیسم همان. در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ خبرهای مربوط به برکناری مصدق و برگماشتن زاهدی به نحوی گسترده پخش شد. در ۲۷ مرداد گزارش‌هایی درباره این فرمان در چند روزنامه منتشر شد ولی اصل فرمان یا عکس آن در دسترس نبود. حسین فاطمی وجود فرمان را انکار کرد ولی انتشار خبرها ادامه یافت و شمار کسانی که عکس آن را دیدند افزایش یافت. والر به «خدمت» فاطمی در فروافکندن مجسمه‌های هردو شاه و سخنان خشن او اشاره کرد و افزود ترس از کمونیسم و خشم از رفتارهای فاطمی در آمیخت و تنها «جرقه‌ای» لازم بود که «آتش گسترده و دامن‌گیری را شعله‌ور کند». چهارشنبه ۲۸ مرداد را قرارگاه سیا «روز عمل» تعیین کرده بود. امید ما این بود که مذهبی‌ها با قدرت وارد صحنه شوند. آن روز عکس (کپی) فرمان شاه و اعلامیه‌هایی در حمایت از او و زاهدی به فراوانی منتشر شد. کامیون‌هایی که ارتش در اختیار نهاده بود انباشته از جمعیت به سوی ایستگاه رادیو به راه افتادند. اوباش اتوبوس‌ها و وسایل رفت‌وآمد همگانی دیگر را در اختیار گرفتند. پس از آن که اوباش کار خود را کردند و نقش آنها کاهش گرفت ارتشی‌ها وارد صحنه شدند. «اگر این جنبه از عملیات به‌دقت برنامه‌ریزی نشده بود اقدام اوباش حاصلی به بار نمی‌آورد.» (۳۰۶)

در همان روز [۶ شهریور ۱۳۳۲] نشستی نیز در مرکز سیا در واشینگتن، با شرکت سران آن سازمان و افراد درگیر در رویدادها، از جمله ریچارد هلمز، رئیس عملیات آن سازمان — که بعدها سفیر در ایران شد — روزولت، والر، و ویلبر، به بررسی رخدادها و شنیدن گزارش روزولت پرداخت. گزارش او جزئیات بیشتری به دست می‌دهد. یکی از مسائل این بود که روزولت از صبح یکشنبه ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ تا بعدازظهر چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گزارش‌های مستمری درباره کارهای خود نداده بود. او گفت مقامات بلندپایه انگلیسی گفتند دلایل را کاملاً درک می‌کنند و افزود یا می‌بایست وقت خود را صرف فرستادن گزارش‌های مفصل کند یا وارد صحنه عمل شود و نمی‌توانست «هردو کار را با هم انجام دهد» و تصمیم گرفت گزینه دوم را برگزیند. ژنرال چارلز کابل (معاون سیا) گفت کاملاً موافقم. روزولت افزود شنبه شب (۲۴ مرداد ۱۳۳۲) رویدادهای مهم گزارش داده شد که برنامه به مشکل برخورد. او جزئیات شکست طرح‌ها، از جمله از کار انداختن شبکه تلفن تهران، را برشمرد و از گسیل ژنرال مک کلور برای دیدار با ریاحی، رئیس ستاد ارتش، یادکرد. ریاحی به مک کلور گفته بود تلاشی برای کودتا شده و از درگیری برخی امریکاییان، و این که عده‌ای، از جمله زاهدی، را در سفارت امریکا پنهان کرده‌اند، خبر دارد. روزولت به مک کلور گفت چنین نیست و کسی را در سفارت پنهان نکرده‌اند. روزولت در ادامه گزارش گفت تلاش خود را بر این متمرکز کردیم که به ارتش و مردم ثابت کنیم که کودتایی علیه مصدق نشده؛ او فرمان قانونی برکناری خود را نادیده گرفته و اوست که کودتا کرده است. روزولت افزود یکی از کارها ترتیب‌دادن مصاحبه مخفی خبرنگاران خارجی با زاهدی بود. زاهدی نبود ولی فرزندش اردشیر اصل فرمان شاه و چند کپی را آورد که کپی‌ها را به خبرنگاران دادیم. او بیانیه‌ای هم از سوی پدرش داد که با هواپیمایی که برای آوردن هندرسن به بیروت رفت به آنجا فرستادیم. اصل فرمان را هم گرفتیم و، پس از عکس‌برداری از آن، در گاو صندوق سفارت گذاشتیم.

روزولت جزئیاتی درباره پخش خبر برگماشتن زاهدی در ایران داد که در دوشنبه (۲۶ مرداد) منتشر شد. او افزود اقدام دیگری که به سود ما تمام شد و مشوق ما بود این بود که توده‌ای‌ها در

تظاهرات یکشنبه (۲۵ مرداد) خود شعار «مرگ بر شاه» سر دادند و ارتش، بی دستور، به آنها حمله کرد. وضع عصر یکشنبه بهتر از صبح بود. آنچه مایه نگرانی بود «امنیت مأموران اصلی یا متحدان ما» در این کار بود. نمی شود زاهدی را «مأمور» ما دانست؛ او متحد ما بود و ما نسبت به او مسئولیت داشتیم. بسیار نگران بودیم که اگر او دستگیر شود همه چیز بر باد می رود. خطر کردیم و افراد اصلی را در خانه های امریکایی ها پنهان کردیم. هم برای امنیت آنها و هم برای دسترسی به آنها. زاهدی در «غار» یا جای دیگری پنهان نبود. «زاهدی از صبح دوشنبه (۲۶ مرداد) به بعد در اختیار ما بود؛ صبح دوشنبه به ما تحویل داده شد. خبر خروج شاه که بعد از ظهر یکشنبه (۲۵ مرداد) رسید مایه شگفتی نشد و ضربه چندان نبود. او رفت و هیچ تماسی نگرفت. نتوانستیم در بغداد پیامی رادیویی به فارسی از او بگیریم. انگلیسی ها هم در این مورد نتوانستند کاری از پیش ببرند. دوشنبه بیشتر به توزیع کپی های فرمان گذشت و بسیار موثر بود، به ویژه میان ارتشی ها. فرمان در هر روزنامه ای که ممکن بود یا حتی به صورت ورق های فوق العاده منتشر شد. روزنامه ها فرمان و مصاحبه دروغین با زاهدی را چاپ کردند. روز بعد هم مصاحبه واقعی و عکس های بیشتری از فرمان و حمله های بیشتری به مصدق را چاپ کردند. نمی دانم چطور این کارها را کردند. صورت حساب مخارج این کارها نرسیده. در این میان تماس های مک کلوهر با ریاحی ادامه یافت. مک کلوهر می گفت بهتر است با ریاحی کنار آییم به امید این که مصدق را برکنار کند. هندرسن عصر دوشنبه (۲۶ مرداد) به تهران آمد. روز دوشنبه شماری تظاهرات در هواداری از مصدق در شهر صورت گرفت و نشان خاصی از احساسات در هواداری از شاه نبود ولی پخش فرمان ها تأثیر خود را کرد و مردم می پرسیدند آیا درست است که شاه فرمان صادر کرده و مصدق دروغ می گوید؟

عصر دوشنبه در یکی از خانه های سفارت «شورای جنگ» داشتیم با شرکت من و زاهدی و... (نام های دیگر محرمانه مانده). شرکت کنندگان را با اتوموبیل و جیب سرپوشیده وارد کردیم و کسی جلوی اتوموبیل هایی را که به سفارت رفت و آمد داشتند نگرفت. مک کلوهر نگران دیدار هندرسن و مصدق بود و این که چه باید گفت اگر پرسیده شود آیا کسی را در سفارت پنهان کرده ایم یا نه. روزولت می گفت اطمینان داده شود که کسی را پنهان نکرده ایم. روزولت در ادامه گزارش افزود سرانجام تصمیم گرفته شد روز چهارشنبه ۲۸ مرداد وارد عمل شویم و «تظاهرات گسترده ای را در آن روز به راه اندازیم پیرامون این مضمون دینی که زمان آن رسیده است که افسران و سربازان وفادار ارتش، و مردم ایران، در پشتیبانی از دین خود و پادشاهی گردهم آیند». همچنین ترتیب بهره مندی از پشتیبانی نیروهای نظامی زیر فرمان سرهنگ تیمور بختیار [سرتیپ بعدی] از کرمانشاه و سرتیپ محمود دولو از اصفهان داده شده بود. روزولت یادآوری کرد که زمینه سازی هایی که از ماه های پیش شده بود و انتشار «کاریکاتورها و مقالات» و غیره تأثیر تدریجی خود را بخشیده بود و «بذر در شوره زار» پاشیده نشده بود و اثر داشت؛ با این همه سه شنبه روز خوبی نبود و ما نمی توانستیم کار چندان از پیش ببریم.

روزولت گفت روحانیان [همکار این نقشه] می خواستند اقدامات و تظاهرات روز جمعه برگزار شود ولی ما گفتیم باید تظاهراتی را همین چهارشنبه به راه اندازیم. او آگاهی از خطرات تعلل را یادآور شد و افزود بیانیه شاه از بغداد [سند شماره ۲۶۹] تأثیر خوبی داشت به این ترتیب... (بقیه محرمانه مانده). سربازان بیرون تهران پس از فیصله کار رسیدند. نیروی زیر فرماندهی بختیار تظاهرات جدی هواداران مصدق در همدان را به سختی سرکوب کرد. نکته های زیادی از گزارش

روزولت دربارهٔ رخداد ۲۸ مرداد همچنان محرمانه مانده است. وی گفت حملهٔ تظاهرکنندگان به دفتر حزب ایران و روزنامهٔ **باختر امروز** سبب تیراندازی نیروهای امنیتی نشد. از حوالی ده صبح که اوباش روانهٔ خانهٔ مصدق شدند امیدواری ما زیادتر شد. نگران بودیم در کارها، به‌خاطر ناهار و چُرت پس از آن، درنگی رخ دهد که چنین نشد. جمعیت به‌سوی ایستگاه رادیو رفت. حوالی ساعت دو و نیم برنامه‌های رادیو قطع شد و در ساعت سه‌ونیم با سخنان هواداران زاهدی آغاز. کسی سخن گفت و گفت زاهدی است که نبود. حوالی ساعت چهار به خانه‌ای که زاهدی در زیرزمین آن پنهان بود رفتیم. زاهدی، با لباس خانگی، با [سرتیپ هدایت الله گیلانشاه] که زیرپیراهنی کهنه و چرکین و شلواری پاره به تن داشت، ناهار می‌خورد. گفتیم لحظهٔ آن رسیده که بیرون بروید و غلبه بر اوضاع را به عهده بگیرید؛ ایستگاه رادیو در اختیار ماست. روزولت چندوچون گسیل کسی را که همراه زاهدی بود [گیلانشاه] برای یافتن تانک یا کامیونی پر از سرباز، و بردن زاهدی به ایستگاه رادیو، شرح داد: تانکی آوردند و سخن از بردن زاهدی به ستاد ارتش در میان آمد، اما در پی مخالفت روزولت، تانک و سرنشینانش راهی ایستگاه رادیو شدند. روزولت با طنز افزود کسی که در این میان اعتباری کسب کرد صاحب آن خانهٔ مخفی‌گاه زاهدی بود [مصطفی مقدم] که گمان کردند وطن‌پرست بزرگی است که توانسته زاهدی را «بی‌اطلاع امریکاییان پنهان کند». به‌گفتهٔ روزولت به همکاری [سرهنگ امیرهوشنگ] نادری، رئیس اطلاعات و آگاهی شهربانی، امید بسته بودند، ولی او به آنها پشت کرد. روزولت مدعی شد به‌رغم آن همه تیراندازی آسیب‌های جانی کم بود. در مورد قشقای‌ها گفت آنها، بالقوه، هم بسیار مفیدند و هم بسیار خطرناک. همهٔ عشایر، غیر از قشقای‌ها، تلگراف تبریک برای زاهدی فرستادند ولی قشقای‌ها در دشمنی با شاه استوار بوده‌اند و باید با آنها به‌سختی مقابله کرد. «شاه اکنون آدم ماست (our boy)» و دشمنی با او تحمل‌پذیر نیست.

روزولت افزود: توده‌ای‌ها می‌خواستند پنج‌شنبه تظاهرات کنند. نیروهای امنیتی فهمیدند و تظاهراتی نشد. وضع حزب توده از همیشه خراب‌تر است. از روزولت پرسیده شد برای درهم شکستن آنها چه اقدامی شده، گفت شاه و زاهدی قول داده‌اند کارهای قاطعانه‌ای خواهد شد. اقدام نادری کار را آهسته کرد ولی او را توانستیم یکی دو روز پس از ۲۸ مرداد دستگیر کنیم. روزولت گفت به شاه گفتیم بهتر است از مصدق شهیدی ساخته نشود ولی گمان می‌کنم شاه می‌خواهد او را محاکمه کند. اگر سیاست امریکا چنین اقتضا کند هندرسن می‌تواند او را بازدارد ولی من به داوری شاه و زاهدی در این مورد بیشتر توجه می‌کنم. آنها وضعیت روانی موجود را می‌دانند و ما از این جا نمی‌دانیم. روزولت گفت به شاه گفتیم ریاحی را اعدام کند. شاه پرسید چرا؟ شاید نمی‌دانست من [شاه] فرمانی صادر کرده‌ام. به شاه گفتیم ریاحی بی‌تردید می‌دانست و به ژنرال مک‌کلور گفته بود حتی اگر بداند که فرمان را شاه صادر کرده مصدق را هوادار مردم می‌داند و خود نیز وفادار به مردم است. روزولت ریاحی را خائن دانست و افزود او برنامهٔ ۲۵ مرداد را به‌هم زد و اگر او نبود هیچ مشکلی پیش نمی‌آمد. روزولت گفت برای حفظ روحیهٔ ارتش کسی که فرمان فرمانده کل قوا را نادیده گرفته، با این که ژنرال مک‌کلور او را انسان خوبی می‌داند، باید مجازات شود. (۳۰۷)^{۲۱}

لحن گزارش روزولت از رجزخوانی‌هایی که ویژهٔ او بود و از فتح‌نامه‌نگاری‌های سرداران رزم‌آور برکنار نیست. به سبب آن‌چه همچنان محرمانه مانده بسیار نکته‌ها را نمی‌دانیم. آن‌چه به نام حزب توده انجام شد در پرده مانده است. از این که اوباش بسیج‌شدهٔ شورشگر به چماق و

چوبدست مجهز بودند سخنی نرفته است. نقش گماشتگان و یاوران بریتانیا و دستگاه اطلاعاتی آن کشور بازتاب ناچیزی یافته است. ابعاد نظامی و بهره‌گیری گسترده از تانک‌ها و سرکوب خشن مقاومتی که بیرون خانه مصدق شد بازتاب نیافته است. اما برکنار از هر گمانی روشن است که ۲۸ مرداد با برنامه‌ریزی دقیق قبلی رخ داد. در سایه زمینه‌سازی‌های گسترده پیشین، کارایی دو عاملی که ویلبر در طرحی اولیه برشمرده بود، یعنی تمهید اوباش و شبکه‌ای از نظامیانی که هوادار شاه باشند، کاملاً روشن شد. دیگر آن که تمام آن‌چه را زاهدی، دیگر سردار آن نبرد، در آن روزهای سرنوشت‌ساز کرد از خانه امن سیا وزیر نظر و هدایت روزولت بود. زاهدی هنگامی دلاورانه از نهانگاه بیرون آمد که پیروزی قطعی شده و لحظه موعود میوه‌چینی فرارسیده بود.

سیا، شش ماه پس از این، در ۸ مارس ۱۹۵۴/۱۷ اسفند ۱۳۳۲، در یادداشتی، فشرده آن‌چه را در ایران انجام داده بود برشمرد. در این سند تأکید شد که مراد از پیکاری که به آن دست یازیده شد «برقراری حکومتی طرفدار غرب در ایران»

به شاه گفتم بهتر است از مصدق شهیدی ساخته نشود ولی گمان می‌کنم شاه می‌خواهد او را محاکمه کند. اگر سیاست امریکا چنین اقتضا کند هندرسن می‌تواند او را بازدارد ولی من به داوری شاه و زاهدی در این مورد بیشتر توجه می‌کنم. آنها وضعیت روانی موجود را می‌دانند و ما از این جا نمی‌دانیم. روزولت گفت به شاه گفتم ریاحی را اعدام کند. شاه پرسید چرا؟ شاید نمی‌دانست من [شاه] فرمانی صادر کرده‌ام. به شاه گفتم ریاحی بی‌تردید می‌دانست و به ژنرال مک‌کلور گفته بود حتی اگر بداند که فرمان را شاه صادر کرده مصدق را هوادار مردم می‌داند و خود نیز وفادار به مردم است.

بود و رئیس‌جمهور، وزیر امور خارجه و رئیس سیا بر آن صحنه گذاشتند. آماج پیکار «مصدق و حکومت او» بود و هدف این بود که آن حکومت «از راه‌های قانونی یا شبه‌قانونی» ساقط شود و «حکومتی طرفدار غرب، تحت رهبری شاه و نخست‌وزیری زاهدی» جای آن را بگیرد. این سند سپس مراحل چهارگانه برنامه را برشمرد: ۱. از طریق فشار مستقیم نمایندگان سیا در ایران اراده شاه تقویت شد که اختیارات قانونی خود را به کار امضای فرمان‌هایی بگیرد که برای برکناری قانونی مصدق ضروری بود. ۲. تلاش‌های دشمنان سیاسی مصدق، از جمله روحانیت قدرتمند، هماهنگ و منسجم شد تا به کار پشتیبانی از اقدامات قانونی شاه برای برکناری مصدق گرفته شود.

۳. پیکار تبلیغاتی گسترده به راه انداخته شد به قصد «دل‌سرد کردن و بی‌اعتقاد کردن مردم ایران به اسطوره وطن‌پرستی مصدق» از راه تأکید بر همکاری او با توده‌ای‌ها و سوءاستفاده او از قانون اساسی. هم‌زمان با این، «پیکاری روانی» علیه مصدق به راه انداخته شد تا به او و به مردم نشان داده شود که تا او بر سرکار است کمک اقتصادی در کار نخواهد بود و امریکا سخت نگران سیاست‌های مصدق است. از نمودارهای این پیکار بیانیه‌های آشکار سران امریکا در این مورد، مقاله‌های روزنامه‌ها و مجله‌های امریکا در انتقاد از مصدق و روش‌هایش، و بیرون رفتن هندرسن از ایران برای نشان دادن این بود که امریکا دیگر به مصدق اعتماد ندارد.

۴. به شیوه‌ای مخفی و مستقل از کارهای دیگر، تشکیلاتی نظامی در درون ارتش ایران پدید آید که بتواند از اقدام قانونی شاه در برکناری مصدق حمایت کند. در روزی که سیا برای عمل تعیین کرده بود (۲۴-۲۵ مرداد ۱۳۳۲)، مصدق در اثر «خبری که

از تشکیلات نظامی مخفی ما درز کرد» از نقشه آگاه شد و بی‌درنگ اقدام به خنثی کردن آن کرد. در فاصله روز مورد نظر و روز پیروزی، پیکار تبلیغاتی گسترده‌ای که «مهندسی و هدایت» آن را سیا به عهده داشت به راه افتاد که مردم را متوجه غیرقانونی بودن حکومت مصدق، در اثر انحلال مجلس و برکناری او از سوی شاه، کند و به یاد آورده شود که «اختیار حکومت کردن بر مردم تنها و یکسره در دست شاه است». ملی‌ها و کمونیست‌ها در آن روزها با تلاش‌هایی برای مطرح کردن حکومت جمهوری،^{۲۲} که معارض خواست مردم بود، ناخواسته ما را یاری کردند. گریز شاه وفاداری مردم نسبت به او را بیشتر کرد. تظاهرات خیابانی آنها در اثر تلاش و یاری‌های پنهان سیا شعله‌ور شد، نیروهای نظامی و امنیتی به تظاهرکنندگان پیوستند، رادیو تهران تسخیر شد، و مصدق ناگزیر به گریز. جزئیات مخارج کودتا پنهان مانده ولی مجموع آن پنج میلیون و سیصد و سی هزار دلار اعلام شد (۳۶۳). باید به این هزینه مبلغ هفتصد هزار لیره استرلینگ را که انگلیسیان صرف کودتا کردند، و یک و نیم میلیون لیره‌ای را که در دوره نخست‌وزیری مصدق صرف بسیج مخالفت علیه او کردند، افزود.^{۲۳}

در سندهایی که در سال ۲۰۱۴ در دسترس قرار گرفت بسیاری از جزئیات عملیات آژاکس همچنان محرمانه مانده ولی نکته‌هایی بر آن‌چه در این‌جا آمده می‌افزاید. بر اساس یکی از این سندها، به تدریج توجه عاملان آژاکس به «تقویت‌شمار و تأثیر نیروهای ضد مصدقی به جای تأکید بر مقابله با اقدامات حامیان مصدق» جلب شد.^{۲۴} صبح ۲۸ مرداد گروه‌های هوادار شاه در منطقه بازار گرد آمدند. «بسیاری از کسانی که گرد آمدند بی‌تردید آنهایی بودند که کاشانی به هریک از آنها دوپست تومان (دو هزار ریال یا حدود ۲۶۶۵ دلار به نرخ دلار ۷۵ ریال) می‌پرداخت که به خیابان بریزند. اما کسانی هم بودند که کارهای حزب توده آنها را برانگیخته بود و در پی رهبر بودند.»^{۲۵} گروه‌های تظاهرکننده در میدان سپه به هم پیوستند و با سربازانی مواجه شدند که برای مقابله با آنها گسیل شده بودند. سربازان به آنها تیراندازی نکردند و این موجب شد تندتر حرکت کنند و فضا حالتی شبیه «جشن و تفریح به خود گرفت». ریاحی به مصدق خبر داد دیگر بر ارتش تسلط ندارد ولی مصدق دستور داد قاطع باشد.^{۲۶} روزولت یکی از دلایل خود در اصرار به برگزاری تظاهرات در ۲۸ مرداد به جای جمعه ۳۰ مرداد را، که خواست روحانیان بود، این ذکر می‌کند که شایع شده بود افسرانی که پس از کودتای ۲۵ مرداد دستگیر شده‌اند در ۲۹ مرداد به دار آویخته می‌شوند.^{۲۷} آن‌چه درباره ریاحی می‌نویسد نیز درخور تأمل است: «در شامگاه ۱۵ اوت (۲۴ مرداد) ساعت‌ها پیش از آغاز کودتا ریاحی کمابیش همه جزئیات آن‌چه را در راه بود می‌دانست. کاری را که او می‌توانست بکند این بود که به نیروهای پلیس و نظامی دستور دهد افسرانی را که گمان می‌رفت در توطئه دخالت دارند دستگیر کند. اگر چنین کرده بود کودتا رخ نمی‌داد. ریاحی شواهدی از دخالت امریکا داشت... ولی نیروهای نظامی و پلیس زیر نظر او اجازه دادند اتوموبیل‌های امریکایی بیایند و بروند بی‌آن‌که کسی آنها را نگه دارد و بگردد».^{۲۸}

بررسی رفتار ریاحی و ارزیابی قابلیت‌های او و این‌که آیا سهل‌انگاری‌های او خواسته بود یا ناخواسته فرصتی دیگر می‌خواهد. برخی نظامیان وفادار به مصدق از خطاها و کوتاهی‌های او یاد کرده‌اند و این‌که در روز ۲۸ مرداد نگذاشت امکانات دفاعی خانه مصدق تقویت شود.^{۲۹} با توجه به زمینه‌سازی‌هایی که از پیش فراهم شده بود، و سردرگمی‌های ناشی از شرایط، نمی‌توان مطمئن بود که کسی با ویژگی‌ها و توانایی‌های ریاحی می‌توانست از امکانات موجود بهره‌ر هوشمندانه‌تری



سرتیپ محمدتقی ریاحی (۱۲۸۹-۱۳۶۷)

برای مقابله با کودتاگران برگیرد. سیا ریاحی را مسئول آگاهی به موقع و خنثی سازی مرحله نخست کودتا (۲۴-۲۵ مرداد) دانسته است اما روایت مصدق با این ناسازگار است. او می نویسد:

پس از نه اسفند که می خواستند مرا در مقابل درب کاخ اختصاصی و بعد در خانه خودم از بین ببرند سرتیپ ریاحی معاون خود را به ریاست ستاد ارتش منصوب نمودم و به او دستور دادم کلیه تانک‌هایی را که در کاخ بیلاقی سعدآباد بود حمل شهر کنند [...] که روزی این قوا را بر علیه من به کار نبرند. شب ۲۴ مرداد بین ساعت ۶ و ۷ شخصی مرا پای تلفن خانه خودم خواست و گفت عده‌ای مأمور شده‌اند که در این شب کودتا کنند و شما را دستگیر نمایند.^{۳۰} دو عراده تانک هم از سعدآباد به شهر می فرستند که در یکی از خیابان‌های نزدیک خانه شما متوقف شود که بلافاصله من سرتیپ ریاحی را که در شمیران اقامت داشت خواستم و دستور تقویت قوای

محافظ خانه خود را به او دادم و راجع به دو عراده تانک هم که گفتند از سعدآباد می آید سؤال کردم آیا برخلاف دستور در سعدآباد تانکی گذاشته‌اید...؟ گفت چهار عراده تانک هنوز در سعدآباد است که به شهر حمل نکرده‌ایم و آن وقت معلوم شد همین رئیس ستاد ارتش که در زمان تصدی من به این مقام رسیده و مورد اعتماد من بود دستور مرا اجرا نکرده...^{۳۱}

امریکا و بریتانیا از مشروطیتی که مصدق به آن پایبند بود بیشترین بهره را بردند تا اساس آن را نابود کنند. آن‌چه آنها و گماشتگان و همدستانانشان کردند در رژیم اقتدارگرا ناممکن بود. ساختارها و نهادهای قانونی، اجرایی، پلیسی، و اطلاعاتی دولت ایران و جوامع مشابه در آن روزگار بسیار محدود و آسیب پذیر بود. دل‌بستگی‌های قانونی مصدق هم کار هواداران براندازی را آسان تر کرد. مخالفان از آزادی‌های گسترده موجود بهره‌ها بردند. پس از ۲۵ مرداد، پیکار رسانه‌ای به سود زاهدی، که مصدق رسماً اعلام کرده بود کودتا کرده است، بی هیچ مانعی شدت گرفت و فرمان نخست‌وزیری او در گستره‌ای وسیع منتشر شد. اقدامات گسترده فرسایشی تنها به امیدواری مخالفان دامن نزده بود؛ روحیه هواداران مصدق و خود او را نیز تضعیف کرده بود. تبلیغات پی گیر درباره درماندگی و ورشکستگی حکومت و اقدامات فرسایشی دامنه‌دار دیگر، روح مقاومت را سست کرده بود. از اطرافیان مصدق کمتر کسی توان و تخیل راهیابی و چاره‌اندیشی و پویایی عملی داشت. به این سبب بود که در پیشگیری از ۲۸ مرداد یا رویارویی با آن کار چندانی از پیش نبردند و از امکانات مادی - ساختاری و ابزار کارآمد نظامی و امنیتی چنین مقاومتی بهره‌مند نبودند.

چنین برمی آید که همدستان و گماشتگان بریتانیا نقشی برجسته‌تر در بسیج اوباش داشتند و اهمیت نقش سیا و گماشتگانش در زمینه سازی نظامی بود. اوباش پوششی فراهم کردند تا شبکه نظامی آژاکس وارد میدان شود و سپس صحنه‌هایی ایجاد کردند تا بخش‌هایی از نیروهای نظامی

و انتظامی که بی طرف بودند، به نظامیان همدست آژاکس پیوندند.^{۳۲} شکوه مصدق از در اختیار نداشتن نیروهای نظامی موجه بود:

من قوه‌ای نداشتم که در ظرف دو روز بتوانم اخلاگران را تعقیب کنم. اگر قوای انتظامی در اختیار من بود چرا روز نه اسفند رئیس ستاد ارتش [سرلشکر محمود بهارمست] دست از کار کشید و تا پنج بعدازظهر که من او را از ستاد ارتش خواستم در کاخ سلطنتی به سر می برد. چرا ساعت یک بعد از نیمه شب ۲۵ مرداد که عده‌ای از سعدآباد با تانک و افراد مسلح برای دستگیری من و همکارانم حرکت نمودند و از همه جا گذشتند فرماندار نظامی تهران ممانعت ننمود و حتی یک گزارش هم در این باب به من نداده بود... پس از چند تغییر و تبدیل سرتیپ افشارطوس را در رأس اداره کل شهربانی گذاردم شاید اصلاحاتی بکند. او را از بین بردند و با آن همه بیانات و اقاری که متهمین به قتل او در نوار ضبط صوت نمودند همگی بدون استثنا در دادگاه نظامی تبرئه شدند و پرونده قتل او که با آن طرز فجیع از بین رفته بود مختوم گردید. دولت با چنین تشکیلاتی در ظرف آن دو روز چه می‌توانست بکند؟^{۳۳}

از نرمش برخی مقامات بلندپایه آمریکا در پی شکست گام نخست کودتا (۲۵ مرداد ۱۳۳۲) می‌توان دریافت که اگر آن مخالفان ایرانی مصدق، که مدعی هواداری از آرمان‌های ملی بودند، اندکی صداقت داشتند، و به هدف‌هایی فراتر از خودپرستی‌ها و آزمندی‌های شخصی اندیشیده بودند، و آن اندازه در تضعیف او نکوشیده بودند، و اگر با کارشکنی‌ها استوارانه‌تر مقابله شده بود، امکان توفیق ایران در حصول هدف‌هایش بسیار بیشتر بود. انگلیسیان و امریکایی‌ها از همان آغاز، در سایه آمادگی شمار زیادی از مخالفان ایرانی مصدق به همدستی با آنان، کار خود را در اقدام علیه او آسان‌تر از آنچه بود تصور کردند. با آن امکانات ساختاری ناچیز و با توجه به دامنه کارشکنی‌هایی که تکیه بر منافع ریشه‌دار داشت و استوار بر پشتیبانی خارجی بود همان پشتکار و مقاومتی هم که صورت گرفت، و نمودارهای آن ناکام کردن مخالفان در بهره‌برداری از مجلس، و خنثی کردن گام نخست کودتا بود، شگفت‌انگیز بود. آن پشتکار و مقاومت، ناشی از پشتیبانی مردم و جاذبه آرمان‌های نهضت ملی و توانایی‌های شخصی مصدق بود.

به‌رغم همه تبلیغات پردامنه، هیچ سندی در مورد این‌که حزب توده قصد یا توان به دست گرفتن قدرت را داشت به دست نیامده است. اگر این خطر جدی بود، پس از شکست گام نخست کودتا، در غیبت اطلاع‌رسانی روزولت از تهران، مقامات وزارت امور خارجه آمریکا نمی‌گفتند باید با مصدق کنار آمد و او هوادار حزب توده نیست. اگر ترکیبی از نیروهای داخلی و خارجی، با وجود برخورداری از امکانات مالی و نظامی گسترده، و مدت‌ها زمینه‌سازی، در برانداختن حکومت مصدق با آن همه دشواری روبه‌رو شدند، چگونه حزب توده می‌توانست به آن آسانی که طراحان آژاکس وانمود می‌کردند، بر حکومت ایران غالب شود؟ هدف از کودتا از میان بردن نهضت ملی و حزب توده و ترتیباتی بود که بالیدن این‌گونه گرایش‌ها را ممکن می‌کرد. دستاویز قرارداد خطر حزب توده، یا نزدیکی مصدق به آن، بهانه‌ای برای بر سرکار آوردن رژیم بود که دلبسته حفظ منافع نفتی، سیاسی، و استراتژیکی غرب در ایران باشد. مصدق و نهضت ملی ابزار این کار نبودند. هیچ ترتیبات سیاسی دلبسته مشروطیت هم نمی‌توانست متعهد به این کار باشد. حکومتی را که آمریکا و بریتانیا می‌پسندیدند و می‌خواستند، حکومتی تحت سلطه شاه یا کسی همانند شاه، و نخست‌وزیرانی مانند زاهدی بود. دریافت این نکته با فهم سبب‌های داخلی سستی مشروطیت در

ایران ناسازگار نیست و برای درک نشیب و فرازهای مشروطه‌خواهی در ایران لازم است.

۶. مرده‌ریگِ مرداد

شاه پس از بازگشت به گونه‌ای رفتار کرد که گویی همه چیز در گرو محبوبیت خود او بود و تاج و تخت را در پی قیامی مردمی باز پس گرفته بود. او از رُم به بهبهانی و بروجردی پیام فرستاده بود و در پرده آنها را نمایندگان ملت و پشتیبان قیام مردم برای بازگشت قدرت سلطنت و ستیز با کمونیسم دانسته بود. تنش با زاهدی از همان آغاز مشهود بود. زاهدی برگماشته او نبود؛ نفوذ زاهدی در میان ارتشیان و اهل سیاست را خوش نمی‌داشت؛ تحمل کسی را که برای خود شأنی و نقشی در اعاده تاج و تخت قائل بود، دشوار می‌دید؛ از این‌که زاهدی در «قیام» نقشی برای خود متصور باشد ناخشنود بود؛ او را ابزاری بیش نمی‌دانست؛ کار او را با برافکندن حکومت مصدق عملاً تمام شده می‌دانست. شاه تلاش‌های امریکا و بریتانیا در احیای سلطنت خود را نمودار روشن پذیرش برداشت خود از مشروطیت می‌دانست؛ غلبه بی‌چون و چرا بر امر حکومت و فروکاست نخست‌وزیر به گماشته و فرمان‌گزار.

شاه به‌سختی نیازمند این بود که به خود بیاوراند که بازگشتش پیامد چیزی جز قیامی مردمی نیست. همه تبلیغات خاندان پهلوی و پیرامونانش بر این متمرکز شد. چه‌کار دیگری می‌توانستند بکنند؟ اما شاه در دل می‌دانست که او را، انگلیسیان، پس از شهریور ۱۳۲۰ «به‌شرط رفتار دلخواه آنها» اجازه جانشینی پدر دادند، و امریکاییان او را ناگزیر به همکاری شتابان با عملیات سرنگونی مصدق کردند، و با عملیات هماهنگ سیا و ام‌آی. ۶ به قدرت بازگردانند. آثار این تجربه‌ها بر روان آسیب‌پذیر او، هم در لحظات ضعف و هم در اوج قدرت، هیچ‌گاه از میان نرفت. هراس فراينده از هماورد و بحران از یک‌سو، و از سوی دیگر، دلیری‌های نابجا و پندار شکست‌ناپذیری، از پیامدهای این حالت روحی بود. در پی آن‌چه رخ داد مشروعیت نهاد سلطنت آسیبی سترگ و جبران‌ناپذیر دید، ولی باور خودفریبانه به «قیام» مردمی، دوراندیشی و چاره‌جویی کارامدی را دامن نزد. یاوران امریکایی و انگلیسی شاه شادمان بودند که در اثر آن‌چه کردند ایران، به پشتوانه سلطه سلطنت و سرکوب پنداربافان آشوب‌گر، بخشی از «دنیای آزاد» باقی‌مانده است؛ مردم ایران زبون‌تر از آن دانسته شدند که خواست‌ها، تصورات، احساسات، و واکنش‌های آنان پروایی برانگیزد. زاهدی که سرلشکر بازنشسته بود سپهبد شد؛ سرتیپ‌ها سرلشکر و سرهنگان سرتیپ شدند. عباس فرزندان که از مأموران سیا بود به وزارت رسید. خوان یغمایی که گسترده شد بسیاری را پروار کرد. رقابت بر سر تقسیم مرده‌ریگ و غنیمت‌های بادآورده از فردای پیروزی آغاز شد. خیل چاکران و کاریابان و دلالان به راه افتادند؛ والا حضرت‌ها برگشتند؛ پیرامونیان آنان که در گوشه‌ای خزیده بودند جان گرفتند و به جبران مافات کمر بستند. حتی علا، که دوباره وزیر دربار شده بود، از این تکاپوها زبان به شکوه باز کرد. شاه کوشید، بی‌توجه به زاهدی و وزارت امور خارجه، با کاردار بریتانیا مستقیماً رابطه داشته باشد — از طریق گماشتگانی مانند ارنست پرون و بهرام شاهرخ. همه دانستند که دربار دوباره کانون قدرت و بنگاه دادوستدهای سیاسی سترگ شده است. شاه خود را به پیوند با کسانی مانند مظفر بقایی، که در ارتش هم، به پشتوانه نظامیانی، نفوذ داشت، دل بسته نشان داد. حبیب‌الله دیهیمی و حسن اخوی از جمله این نظامیان بودند. دیهیمی تا پیروزی کودتا فرمانده پادگان کرمان بود و اخوی تا آن هنگام رئیس اطلاعات ارتش. اینها از

سرهنگانی بودند که پس از کودتا سرتیپ شدند و هردو معاون سرلشکر نادر باتمانقلیچ، رئیس ستاد ارتش. شاه می‌خواست هم بتواند از کسانی مانند بقایی علیه زاهدی بهره گیرد و هم، به این ترتیب، رابطه با «ملی»‌های ضدمصدق را، که در کودتا نقش داشتند، حفظ کند و از آنها برای رویارویی با هواداران نهضت ملی، یا مقابله با افزایش نفوذ زاهدی، یا فشارهای امریکا و بریتانیا، استفاده کند. کسانی مانند بقایی آماده بودند، ولی، همانند خود شاه، به هیچ‌کس و هیچ‌چیز، جز به صورت ابزاری برای پیشبرد هدف‌های خود، نمی‌نگریستند.

یک هفته پس از کودتا، در ۲۶ اوت ۱۹۵۳/۴ شهریور ۱۳۳۲، هندرسن که با شاه دیدار کرده بود، به وزارت امور خارجه امریکا نوشت که شاه از کابینه زاهدی ناخشنود است. هندرسن از شاه خواست از زاهدی پشتیبانی کند و گفت «زاهدی نباید احساس کند ناگزیر است در هر موردی با شاه مشورت کند.» شاه وعده حمایت از زاهدی داد و بازگرداندن او به خدمت فعال نظامی، برکشیدن به سپهبدی، و اهدای عالی‌ترین نشان افتخار به او را یادآور شد. اما هندرسن می‌دانست که شاه ارتش را قلمرو خود می‌داند و نمی‌پذیرد که کسی میان او و ارتش فاصله اندازد. شاه نظریاتی هم درباره اقتصاد داشت که هندرسن را خوش نیامد. شاه گفت خواهان دوستی با نهر و هوادار اقتصاد مختلط است. هندرسن پرسید آیا می‌خواهد به نهر و بگوید ایران هوادار «نیروی سوم» است؟ و افزود خوب نیست ایران بلندپروازی نهر و در این زمینه را دامن زند. هندرسن افزود این به اصطلاح «نیروی سوم» اصلاً نیرو نیست. تصویری است که بر این گزاره باطل تکیه دارد که دنیای آزاد و جهان کمونیستی هر دو به یک اندازه گناه‌کارند و «نیروی سوم» میان اینها جهت نمی‌گیرد، ولی از آن نظامی هواداری می‌کند که ممکن است در موردی خاص برحق باشد. شاه که چنین شنید گفت ایده نیروی سوم را درست نمی‌داند و قصد حمایت از آن را ندارد. نکته دیگری که به میان آمد سرنوشت مصدق بود. شاه، به‌رغم تردیدهایی، خواهان محاکمه او بود. هندرسن مخالفتی نکرد، ولی گفت نگران این است که اگر محاکمه مصدق علنی باشد، او جریان را به محاکمه متهم‌کنندگان خود بدل کند. (۳۰۳)

اما شاه می‌خواست، به گمان خود، تخطی مصدق از قانون اساسی و گناهکار بودن او، در دادگاه ثابت شود؛ بر نقش محوری سلطنت تأکید گردد؛ برداشت مصدق از قانون اساسی رسماً نفی شود؛ و مشروعیتی برای رژیم حاصل آید. پس از پایان محاکمه مصدق، شاه در دیداری با هندرسن در ۲۲ دسامبر ۱۹۵۳/۱ دی ۱۳۳۲، رضایت خود را از محکومیت او به سه سال زندان مجرد ابراز کرد و گفت اگر مدت زندان طولانی‌تر بود به «همدلی مردمی گسترده‌ای» با او می‌انجامید. شاه از حکم سرتیپ ریاحی هم خشنود بود و گفت ریاحی در طول محاکمه رفتاری «موقرانه، مردانه، و سازنده» داشت و به این سبب نمی‌بایست مجازات سنگینی را تحمل کند. شاه همچنین گفت وقتی معلوم شد محکومیت مصدق با بازگشت انگلیسیان به ایران هم‌زمان می‌شود، برای مقابله با تبلیغات درباره احیای سلطه بریتانیا، نامه‌ای به دادگاه فرستاد و اقدامات سال اول نخست‌وزیری مصدق، از جمله ملی کردن نفت، را ستود.^{۳۴} شاه همچنین سفر ریچارد نیکسون، معاون رئیس‌جمهور امریکا (۹ تا ۱۲ دسامبر ۱۹۵۳/۱۸ تا ۲۱ آذر ۱۳۳۲) را «موفقیتی کامل» و مؤثر در تقویت روابط میان ایران و امریکا، و تقویت حکومت ایران دانست (۳۵۳). در آستانه این سفر و در اعتراض به رویدادهایی مانند بازگشایی سفارت بریتانیا، در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ سه دانشجوی دانشگاه تهران [مهدی شریعت رضوی، مصطفی بزرگ‌نیا، احمد قندچی]، که از کانون‌های مقاومت بود، کشته شدند.



شاه از همان آغاز درباره برداشت خود از وظیفه پادشاهی، رابطه با ارتش، و نقش نخست‌وزیر جای ابهامی نگذاشت. به گزارش سیا در ۱۴ سپتامبر ۱۹۵۳/ ۲۳ شهریور ۱۳۳۲، شاه گفت پس از بازگشت آدمی نو است. «پیش از ۲۸ مرداد فرزند رضاشاه بودم و حالا خودم شاهم». وی گفت خطاهایی را که در دوره رزم‌آرا و مصدق کرد و کاری به کارها نداشت و اداره کشور را به آنها وا گذاشت دیگر تکرار نخواهد کرد و دخالت او از این پس مستقیم خواهد بود. ارتش نیز زیر نظر خود او خواهد بود و زاهدی باید از دخالت در این کار خودداری کند. با این همه خود را نگران امنیت زاهدی نشان داد. به او دستور داده بود همیشه یک جلیقه ضد گلوله آمریکایی بپوشد. نگران جان فرزندش اردشیر نیز بود که به حلقه

نزدیکان او راه یافته بود (۳۱۷). برخی آمریکاییان می‌خواستند نخست‌وزیر اختیاراتی بیشتر داشته باشد، اما نقشی که شاه برای خود قائل بود همان بود که آنها با کودتا بر آن صحنه گذاشته بودند. شاه، حتی زمانی هم که به گمان خود قدرتی نداشت، و فقط فرزند رضاشاه بود، سلطه یک نخست‌وزیر نظامی برخوردار از پشتیبانی آمریکا و بریتانیا، یعنی سپهبد رزم‌آرا، را تحمل نکرده بود. رزم‌آرا را به گسستن همه پیوندهایش با ارتش ناگزیر کرده بود و باز هم از کارشکنی علیه او بازمانده بود. در مورد سپهبد زاهدی نیز نمی‌توانست رفتاری دیگر داشته باشد و حساسیت از جهاتی بیشتر هم بود. رفتار سرلشکر باتمانقلیچ، رئیس ستاد ارتش، بازتابی از خواست‌های شاه در مورد چند و چون اداره ارتش بود. روزولت در گزارشی در ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۳/ ۳۰ شهریور ۱۳۳۲، نوشت باتمانقلیچ توجهی به زاهدی و سرلشکر عبدالله هدایت وزیر دفاع ملی [جنگ] ندارد و امور را مستقیماً با شاه حل و فصل می‌کند. شاه پافشارانه ارتش را قلمرو خود می‌داند. زاهدی از باتمانقلیچ خشمگین است و باتمانقلیچ و دو معاونش، دیهیمی و اخوی، به تحریک علیه زاهدی سرگرم‌اند و مخفیانه نیز می‌کوشند سرلشکر حسن ارفع (هوادار بریتانیا) را جایگزین باتمانقلیچ کنند. (۳۲۲) با توجه به حمایتی که شماری از روحانیان از براندازی حکومت مصدق کردند شاه و زاهدی هر دو می‌کوشیدند آنها را خشنود نگه دارند. زاهدی تن در دادن به دخالت‌های آنها در انتصابات حکومتی را دشوار می‌یافت (۳۲۲)، اما با توجه به حمایت یادشده و مقتضیات روز، در مواردی کوتاه می‌آمد. به گزارش سفارت آمریکا در لندن (۲۴ اوت ۱۹۵۳/ ۲ شهریور ۱۳۳۲)، مقامات انگلیسی درباره زاهدی محتاط بودند و او را «فرصت طلب» می‌دانستند. یکی از سبب‌های این برداشت پیوندهای زاهدی با کسانی مانند کاشانی بود (۳۰۰). زاهدی می‌کوشید کاشانی و بهبهانی را نرنجانند. به گزارش سیا، که بر گفته یکی از نزدیکان زاهدی مبتنی بود، او در ۴ مهر ۱۳۳۲ ده هزار تومان، و در ۱۱ مهر پنج هزار تومان به بهبهانی داد که حسن نیت و همکاری خود را با حکومت زاهدی ادامه دهد. بهبهانی خواستار آن بود که فرزندش وزیر اقتصاد ملی شود. دیگران نیز در برابر خدمت‌های خود چشمداشت‌هایی داشتند. در ۲۸ شهریور کاظم سیاح [از نزدیکان رشیدیان‌ها و

سید ضیا] به دستور سید ضیا، از طریق واسطه‌ای از زاهدی خواست علی سهیلی [نخست‌وزیر پیشین و سفیر ایران در لندن] وزیر امور خارجه شود. زاهدی عبدالله انتظام را به شاه توصیه کرد تا مانع از آن شود که انگلیسیان سهیلی را به شاه «بفروشند». (۳۳۰)

نرمش زاهدی نسبت به کاشانی و بهبهانی موجب ناخشنودی کسانی مانند دکتر حسن امامی (امام جمعه) شده بود که از هواداران دیرین بریتانیا بود. به گزارش سیا در ۱۴ اکتبر ۱۹۵۳/۲۲ مهر ۱۳۳۲، امامی گفت می‌خواهد برای هواداری از زاهدی، و مقابله با کاشانی و بهبهانی، حزبی مذهبی به راه اندازد. او بر زاهدی خرده می‌گرفت که چرا مصدق، ریاحی، و سران توده‌ای دستگیر شده را اعدام نکرده است (۳۳۰). امام‌جمعه همچنین به دبیر دوم سفارت امریکا گفت فکر نمی‌کند زاهدی هیچ‌وقت اهمیت حل مسئله نفت را دریابد. او، به جای از میان بردن تبلیغات ملی، آنها را دامن می‌زند تا افکار عمومی را جلب کند. (۳۳۲، پیوست ۱)

بقایای یکی از نخستین «ملی»‌هایی بود که پس از تیر ۱۳۳۱ به تدریج از صف هواداران مصدق جدا شده و سرانجام به زاهدی پیوسته بود. به گزارش سیا، او در ۳ اردیبهشت ۱۳۳۲/۲۳ آوریل ۱۹۵۳ برای مقابله با مصدق به زاهدی پیوسته بود (۳۳۰). این هم‌زمان با قتل سرتیپ محمود افشارطوس، رئیس شهربانی کل کشور در حکومت مصدق، بود که ضربه کوبنده‌ای بر توان حکومت وارد کرد، و دست داشتن بقایای در آن قتل گمانی بر نمی‌تابد. اما رابطه بقایای و زاهدی دستخوش دشواری‌هایی بود که از یک‌سو ناشی از ترفندهای بقایای و اطرافیان در ارتش بود، و از سوی دیگر ناشی از رابطه ویژه شاه با بقایای. هندرسن در ۱۷ اکتبر ۱۹۵۳/۲۵ مهر ۱۳۳۲ گزارش داد که در دیداری با شاه، نفوذ فزاینده بقایای در ارتش را به او یادآور شد. شاه گفت بد نیست کسانی با حکومت مخالفت کنند، و بهتر این‌که اینها وفاداران به تاج و تخت باشند. هندرسن شکوه کرد که زاهدی نباید ناگزیر شود با ستاد ارتشی دست به گریبان بماند که سیاسی است و متقداً او. واکنش شاه، از دید هندرسن، گران‌سرانه بود (۳۳۲). تلاش‌های زاهدی راه به جایی نمی‌برد. باتمانقلیچ در تماسی با امریکاییان گفت روابطش با زاهدی خوب است، ولی زاهدی خواسته است دیهیمی را، که افسر بسیار خوبی است، برکنار کند، هرچند تا ناگزیر نشود چنین نمی‌کند. دیهیمی راه نجات ایران را چیزی جز ائتلاف زاهدی و بقایای نمی‌دانست (۳۳۲، پیوست ۱). طبق گزارشی دیگر در ۱۴ اکتبر ۱۹۵۳/۲۲ مهر ۱۳۳۲، باتمانقلیچ و دو معاونش، اخوی و دیهیمی، درگیر در مبارزه قدرت علیه زاهدی، سرلشکر [علیقلی] گلپیرا، فرمانده ژاندارمری، و سرتیپ فرهاد دادستان، فرماندار نظامی تهران بودند. این گزارش می‌افزاید: باید به یاد آورد که باتمانقلیچ در شب ۲۴ و ۲۵ مرداد بزدلی نشان داد و سرتیپ اخوی هم از آن شب تا چند روز بعد خود را به بیماری زد و در رویدادهای ۲۴ تا ۲۸ مرداد دخالت نداشت. دیهیمی هم، که در آن هنگام سرهنگ و فرمانده پادگان کرمان بود، در رویدادها شرکت نداشت. (۳۳۲، پیوست ۲) ۳۵

کشاکش‌ها درباره نقش و نفوذ بقایای ادامه یافت. دیهیمی در ۲ اکتبر ۱۹۵۳/۱۰ مهر ۱۳۳۲، به یکی از مأموران امریکا گفت پنج سالی از مقامات دستگاه اطلاعات شخصی شاه، دشمن رزم‌آرا و سپس جبهه ملی بود. وقتی جبهه ملی آن قدر قوی شد که شاه را تهدید کند، از شاه خواست بگذارد، با جلب و جدا کردن بقایای، شکافی در آن جبهه ایجاد کند. شاه اجازه داد و او بقایای را جدا کرد. این گزارش می‌افزاید منابع امریکایی گفته‌اند بقایای سال‌ها دیهیمی را از نزدیک‌ترین یاران خود می‌دانست ولی دانسته نیست اخوی چقدر در گروه بقایای درگیر است. اخوی در ۲ اکتبر ۱۹۵۳/

۱۰ مهر ۱۳۳۲ گفت حدود یک سال پیش برای مقابله با مصدق به بقایی پیوسته و پیوند ادامه یافته است. رابطه دیهیمی با بقایی از رابطه اخوی با بقایی بسیار نزدیک‌تر است (۳۳۲، پیوست ۲). رابطه بقایی و دیهیمی داستان تازه‌ای نبود، اما این که دیهیمی اعتبار پراکندن جبهه ملی را به خود منتسب کند گزاف‌گویانه بود. بقایی مدعی غلبه بر دیهیمی بود و دیهیمی مدعی نفوذ بر بقایی. اما بقایی، بدون جلب نظر شاه، نمی‌توانست چنین موقعیتی کسب کند. اعتراض‌های زاهدی، و حتی تهدیدی ضمنی به استعفا، اثری نداشت. دستور شاه به باتمانقلیچ که امور ارتش را مستقیماً به او ارجاع کند و نه از طریق زاهدی یا سرلشکر هدایت (۳۳۲، پیوست ۱)، سبب می‌شد نفوذ باتمانقلیچ، و در نتیجه دو معاونش، افزوده شود، به زیان زاهدی و هدایت، و به سود شاه و بقایی.

هندرسن در ۲۰ اکتبر ۱۹۵۳/۲۸ مهر ۱۳۳۲ به وزارت امور خارجه نوشت، باتمانقلیچ تحت تأثیر دیهیمی و اخوی است که وفادار بقایی‌اند و هر دو مقام فعلی خود را مدیون شاهند. باتمانقلیچ حسن نیت دارد، ولی از نظر سیاسی کودکی بیش نیست. او هراسان است و نمی‌داند اگر بقایی و دوستانش علیه او بشورند چه بر سرش خواهد آمد. هندرسن افزود باتمانقلیچ از ملاقات یکی از سفارتیان با بقایی خشنود بود و گفت بقایی شاید یکی از برجسته‌ترین افراد در ایران باشد و لازم است سفارت با او همکاری کند. هندرسن گفت به او گفتم اگر بقایی همچنان سخن از اقتصاد بی‌نفت براند و مخالف حل مسئله نفت باشد فردی بس خطرناک است. همکاری با چنین کسی خدمت به ایران نیست و اقتصاد بی‌نفت ویرانی ایران است. گزارش هندرسن می‌افزاید، او در دیدار ۱۴ اکتبر ۱۹۵۳/۲۲ مهر ۱۳۳۲ خود با شاه، خطر بقایی را به او یادآور شد. شاه گفت مخالفت کسی که وفادار رژیم است بهتر از مخالفت دشمنان رژیم است. هندرسن افزود «منظور شاه از رژیم خود اوست» و روشن است که در شرایطی که بقایی دارد زاهدی را تضعیف می‌کند شاه می‌کوشد بقایی را تحبیب کند. شاه سخن از این به میان آورد که شاید بقایی را برای تماس با دانشجویان ایرانی به اروپا و امریکا بفرستد. هندرسن گفت «سوسیالیسم» مورد نظر بقایی چیز خوبی برای تسری به دانشجویان نیست. شاه گفت سوسیالیسم برای ایران خوب است و آینده ایران در گرو پیوند سوسیالیسم و سرمایه‌داری است. (۳۳۵)

بی‌گمان افزایش نفوذ و ترفندهای بقایی و امکان تضعیف زاهدی نگرانی‌های مقامات امریکایی را دامن زده بود. امریکاییان در گذشته از بقایی و حزیش حمایت کرده بودند (۳۵۰)، و حالا پشتیبانی انگلیسیان از او را مطرح کردند. سیا در گزارشی در ۱۴ اکتبر ۱۹۵۳/۲۲ مهر ۱۳۳۲، نوشت: «انگلیسیان در گذشته از بقایی حمایت مالی کرده‌اند و حالا، از طریق حسن عرب، که به بقایی بسیار نزدیک است به او پول می‌پردازند». یک «ناظر امریکایی آگاه» در ۱۲ ژانویه ۱۹۵۳/۲۲ دی ۱۳۳۱، گفته بود حسن عرب از سرده‌های دون‌پایه چاقوکشان است که انگلیسی‌ها از او حمایت مالی می‌کنند و رهبر یک گروه کوچک بی‌اهمیت است. (۳۳۰)

اما نگرانی درباره نفوذ بقایی موجب دیدارهایی میان مقامات امریکایی و او شد. به گزارش سفارت امریکا، در ۱۶ اکتبر ۱۹۵۳/۲۴ مهر ۱۳۳۲، به درخواست باتمانقلیچ، کسی از سفارت یا سیا [نام مشخص نیست]، با بقایی دیدار کرد. باتمانقلیچ پیوسته می‌گفت ایران دو فرد برجسته دارد: زاهدی و بقایی. در این دیدار بقایی از حضور شماری از وزیران رزم‌آرا در کابینه زاهدی شکوه کرد و گفت توده‌های ضعیف دستگیر شده‌اند نه کسانی که پول و نفوذ دارند. او گفت وقتی دیدیم مصدق دارد مخفیانه به حزب توده کمک می‌کند به کوشش برای برکناری او و روی کار

آوردن زاهدی کمر بستیم. او از بازگشایی سنا انتقاد کرد و گفت مشورتی در این باره با او نشد. بقایای حرف‌هایی نیز درباره اقتصاد بی‌نفت زد و گفت نامش با حکومت زاهدی گره خورده ولی هر وقت لازم باشد از آن انتقاد خواهد کرد و ابراز نگرانی کرد که «دسته زاهدی» حکومت را خراب کنند. و سرانجام به شیوه مألوف خود گفت نه همراه حکومت زاهدی است و نه همراه مخالفان آن (۳۳۵، پیوست). مأموری که این گفت‌وگو را برگزار کرده بود نوشت: اگر تعقیب ماجرای قتل افشارطوس ادامه یابد آینده سیاسی بقایی به سرعت پایان می‌گیرد. سر تیپ دادستان، فرماندار نظامی در ۱۸ اکتبر ۱۹۵۳/۲۶ مهر ۱۳۳۲، گفت مدرک قاطع دارد که بقایی مستقیماً در قتل افشارطوس دست داشته است. این به معنای آن است که بقایی و افراد او، برای در امان ماندن، باید ریاست ستاد ارتش، شهربانی، و حکومت نظامی را در اختیار داشته باشند یا آنها را خنثی کنند. دست زاهدی فعلاً بسته است زیرا تصمیم گرفته افسرانی را که در ماجرای قتل افشارطوس درگیر بوده‌اند آزاد کند. پس فعلاً بقایی بدون نگرانی انتقاد از او را ادامه می‌دهد. دیهیمی و اخوی هر پنجشنبه شب برای دیدار سرلشکر ارفع به خانه او می‌روند. ممکن است «دست انگلیسی‌ها به احتمال زیاد در این ماجرا در کار باشد». شاه از نفوذ کسانی مانند بقایی کاملاً آگاه است اما اکنون دانسته نیست که آیا شاه می‌خواهد بقایی رهبر مخالفان زاهدی باشد یا نه؟ (۳۳۵، پیوست)

باید به یاد آورد که زاهدی نمی‌توانست بگذارد قاتلان نظامی و غیرنظامی افشارطوس — از جمله بقایی — محکوم و مجازات شوند؛ باران و نزدیکان خود او در آن کار درگیر بودند و با از میان بردن افشارطوس گام سترگی را در هموار کردن راه به قدرت رسیدن او برداشته بودند. بقایی نیز در این مورد نگرانی نداشت و ستاره بخت خود را بلند می‌دید. توجه امریکاییان به او اهمیتش را در چشم مریدان می‌افزود. در شامگاه ۲۳ اکتبر ۱۹۵۳/۱ آبان ۱۳۳۲، هندرسن و دبیران دوم و سوم سفارت با بقایی دیداری سه‌ساعته داشتند. مسئله نفت از موضوعاتی بود که درباره آنها گفت‌وگو شد. بقایی دیدگاه‌های خود را برشمرد؛ از کارنامه زاهدی و برخی همکاران او، و فساد برخی اطرافیان، شکوه کرد و گفت در وضع بدی است: نه می‌تواند از حکومت زاهدی حمایت کند، و نه مخالفت؛ و نه می‌تواند بی‌اعتنا بماند. هواداری از زاهدی مخالف اصول اوست؛ مخالفت متضمن اعتراف به خطا در یآوری اوست؛ بی‌اعتنایی نیز سبب می‌شود یارانش بگویند چرا خطاها را می‌بیند و خاموش است. او گفت از چهار هزار نفری که به اتهام توده‌ای بودن زندانی شده‌اند ۳۰ درصد کاملاً بی‌گناهند. گفت ایران به جای آن که طرح «شرم‌آور» تقسیم پنجاه‌پنجاه مورد نظر انگلیسی‌ها را بپذیرد بهتر است نفت را فراموش کند و به منابع دیگر خود بپردازد. هندرسن نکته‌هایی را در مورد نفت و ضرورت هماهنگی وضع ایران با منطقه یادآور شد و بقایی گفت زاهدی فکر می‌کند می‌شود با تقلب در انتخابات، مجلسی روی کار آورد که قرارداد نفتی را که زاهدی پیشنهاد می‌کند بپذیرد و این خطای بزرگی است. (۳۴۱، پیوست)

مدتی بعد در ۴ دسامبر ۱۹۵۳/۱۳ آذر ۱۳۳۲، دیدار مفصل دیگری میان هندرسن و دبیر اول سفارت و بقایی برگزار شد. بقایی ایران را «کشوری بیمار» خواند و از نومیدی ایرانیان و ضرورت مبارزه با آن سخن راند. گفت مصدق در سال اول نخست‌وزیری نماینده «اراده یا جنبش ملی» و «نماد احیای ملی» بود، ولی پس از سی تیر با حزب توده درآمیخت و سرانجام در چند روز آخر حکومت «خیانت» کرد. بقایی مدعی شد که بعدها باخبر شد که چهار تن از سران حزب توده، در ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۲/۲۹ تیر ۱۳۳۱، با مصدق دیدار داشتند و از حکومت جمهوری تحت



مظفر بقایی در دیدار با آیت‌الله کاشانی

ریاست خود او حمایت کردند. مصدق رد نکرد، ولی گفت شرایط برای چنین کاری هنوز فراهم نیست. از آن زمان او متقاعد شد که مصدق با توده‌ای‌ها به تفاهم رسیده است. بقایی گفت مخالف برقراری رابطه ایران با بریتانیاست مگر به شرایطی. در مورد نفت نیز گفت وگو شد و هندرسن به او یادآوری کرد که انگلیسی‌ها ملی کردن نفت را تنها به معنایی محدود پذیرفته بودند. بقایی خطر قوت گرفتن حزب توده را یادآور شد و گفت متأسف است که امریکا دوباره دارد در ایران به خطا می‌رود و تلویحاً و با تأسف گفت ممکن است امریکا را نیز مانند بریتانیا آماج انتقاد کند. هندرسن در گزارش خود اشاره کرد بقایی خود را سیاستگر فیلسوف‌منشی می‌داند که ناگزیر است برای هدف‌هایی عالی به بازی‌های سیاسی تن در دهد. (۳۵۲، پیوست)

نام بقایی نزد امریکاییان بیش از مخالفان دیگر مصدق مطرح بود. سبب اصلی این امر رابطه او با دو نظامی‌یادشده (دیپیمی و اخوی)، پیوند او با شاه، و تلاش‌های شخصی خود او بود. بقایی گمان می‌کرد در اثر آنچه در مخالفت با مصدق و یآوری شاه و زاهدی کرده است، خواهد توانست نقش فعالی در جامعه سیاسی برای خود رقم زند و در سایه تمسک به آرمان نفت ملی‌شده، جایگاه خود را استوار کند. اگر او امیدی در امر نفت در دل داشت، یا دستخوش خیال‌پردازی بود یا در انکار به سر می‌برد. در دسامبر ۱۹۵۳/ آذر ۱۳۳۲، به گزارش والر، روابط شاه و زاهدی بهتر شد و درباره صورت نامزدهای مطلوب مجلس هجدهم به توافق رسیدند. زاهدی اعلام کرد اگر کاشانی و بقایی تحریکات را ادامه دهند آنها را دستگیر می‌کند (۳۵۴). به گزارش سیا (۶ ژانویه ۱۹۵۴/ ۱۶ دی ۱۳۳۲)، شاه در ۱۶ دسامبر ۱۹۵۳/ ۲۵ آذر ۱۳۳۲، بقایی را به حضور پذیرفت. زاهدی باخبر شد و پیامی به شاه فرستاد که مخالف این‌گونه دیدارهاست. زاهدی به بقایی هشدار داد و او را به دستگیری و زندان تهدید کرد. بقایی قول داد تا شش ماه ساکت بماند و گفت گمان نمی‌کرد زاهدی این‌قدر فاسد و بی‌وفا باشد. (۳۵۶)

در آستانه انتخابات مجلس هجدهم، قرارگاه سیا نوشت، در بیشتر جاها نامزدهای مورد نظر حکومت برنده می‌شوند و افزود این قرارگاه در تعیین صورت نامزدان مورد نظر حکومت «نقشی بسیار فعال» داشته است (۳۵۴). کاشانی، مکی، و بقایی در شمار نامزدهای تأییدشده شاه و زاهدی نبودند (۳۵۷). پس از کودتا بیشتر مخالفان مصدق پاداش‌هایی درخور گرفتند، اما سهم برخی «ملی‌های پیشین از آنچه خود می‌پنداشتند کمتر بود. در پی تصویب قرارداد نفت برخی از آنهایی که به مصدق پشت کردند و همراه زاهدی شدند سرشکسته‌تر شدند. بقایی در حاشیه سیاست باقی ماند و نتوانست گذشته خود را بیالاید؛ او در سایه زدوبندها، دشمنی با هواداران مصدق، نرمش‌ها و پشتیبانی مشروط شاه، گه‌گاه انتقادهای تندی از رژیم کرد تا تداوم دلآوری خود را به یاران شیفته‌اش بیاوراند. بقایی دلیر بود و از نگرشی استراتژیستی در سیاست بهره‌مند، ولی دسیسه‌گری و ماکیاولیسم بی‌پروای او، به‌رغم معلمی اخلاق دانشگاه، و برداشت مبالغه‌آمیزی که از وزن و توانمندی سیاسی خود داشت، به او اعتماد به نفسی ناموجه داد و به تکروری، و گاه پیکارهایی پرهیاهو و چه‌بسا دون‌کیشوتی واداشت. کین‌توزی وفاداران کاشانی و بقایی نسبت به مصدق هیچ‌گاه فروکش نکرد. حسن آیت و محمود کاشانی در این راه گام‌های بلند برداشتند.

سیا در گزارش ماه اوت ۱۹۵۳/مرداد ۱۳۳۲ خود درباره ایران نوشت، سقوط مصدق «راه ثبات داخلی و پیوندهای نزدیک‌تر با امریکا را هموار کرده است و محیط مناسبی برای عملیات سیا در کشور فراهم کرده و در نتیجه تغییر حکومت در ایران، شمار افراد مرتبط با سیا در محافل مهم سیاسی و نظامی، بسیار افزایش یافته است.» (۳۰۸). با این‌که پس از ۲۸ مرداد زمینه نفوذ امریکا از همیشه فراهم‌تر بود اما احتیاط بی‌جا نبود. دبیر اول سفارت در ۳۰ نوامبر ۱۹۵۳/۹ آذر ۱۳۳۲، به مسئول ایران در وزارت امور خارجه نوشت هر کوششی برای ایجاد سازمانی تحت هدایت امریکا، هر قدر هم غیرمستقیم باشد، کشف می‌شود و مورد بدگمانی قرار می‌گیرد و گفت باید مشکلاتی را که با شاه داشتیم به یادآوریم، وقتی از حزب زحمتکشان بقایی، و سپس از نیروی سوم [خلیل] ملکی، به سبب ضدکمونیست بودن آنها حمایت می‌کردیم. شاه باخبر شد که هنگامی که آنها نسبت به او موضعی انتقادی داشتند، ما از آنها پشتیبانی می‌کنیم و گمان کرد که امریکا از مصدق علیه او حمایت می‌کند (۳۵۰). مسئول امور ایران در وزارت امور خارجه نیز در ۶ نوامبر ۱۹۵۳/۱۵ آبان ۱۳۳۲، نوشته بود مسئله نقش امریکا در امور داخلی ایران با والر و ویلبر (هر دو از مسئولان امور ایران سیا) موضوع بحث بوده است. در مورد این‌که مجلس قبلی احیا شود یا مجلسی جدید بر سر کار آید سخنی نگفته‌ایم و به هندرسن واگذار کرده‌ایم. در مورد ارتش وجود سازمانی از افسران جوان‌تر که به رهنمودهای ما نظر داشته باشد لازم است. در مورد کارگزاران حکومت تلاش گسترده برای کنترل وزیران سودمند نیست. انگلیسیان ظاهراً بر این‌گونه کارها تأکید زیادی داشتند، ولی در طی چهار سال گذشته کامیابی زیادی حاصل نشد. در مورد مجلس خوب است از انتخاب برخی افراد حمایت کنیم. ما پشتیبان اصلی حکومت زاهدی دانسته شده‌ایم و من از روزی می‌ترسم که این حکومت، که سخت نامحبوب شده، یا در اثر شکست‌هایش فرو افتد، یا شاه یا مخالفان دیگر آن را از میان ببرند. بعید نیست زاهدی جای خود را به سهیلی دهد و سپس بقایی جای او را بگیرد و پس از او کسی مانند [حسین] مکی سر کار آید. (۳۴۵)

این بدبینی بی‌جا بود و بازتاب درستی از پیامدهای نفوذ امریکا، و پسندهای دربار یا نقش آن در کارها نبود. روزگار سهیلی و مکی و بقایی سپری شده بود. حمایت از زاهدی تا عادی شدن

اوضاع ادامه یافت. امریکا این کار را با پشتیبانی مالی از او پی گرفت. در سپتامبر ۱۹۵۳/ شهریور ۱۳۳۲، ۴۵ میلیون دلار کمک اضطراری به حکومت زاهدی داد که گمان می‌رفت تا تیر سال بعد (ژوئن ۱۹۵۴) کفایت خواهد کرد. ایران تا سپتامبر ۱۹۵۳، ۴۶ میلیون دلار کمک نظامی گرفته بود و ۵۸ میلیون دلار هم در برنامه بود (۳۵۵). به گزارشی دیگر، به‌رغم توافق‌ها، زاهدی و شاه در فوریه ۱۹۵۴/ بهمن ۱۳۳۲، بر سر انتخابات مجلس کشمکش کردند و زاهدی به تندی از «تلون کودکانه» شاه در انتصابات رسمی شکوه کرد.^{۳۶} روابط شاه و زاهدی نشیب و فرازهای زیادی داشت. شاه از این‌که زاهدی توانسته بود شمار درخور توجهی از هواداران خود را به مجلس هجدهم راه دهد ناخشنود بود و به دستاویز فساد مالی او و شماری از وزیران و پیرامونیانش، خواهان کناره‌گیری او بود. اما فساد مالی، بهره‌جویی‌های گوناگون از خوان نعمتی که گسترده شده بود، و سهمی که دست‌اندرکاران برای خود قائل بودند، با سرشت وضع سیاسی موجود درآمیخته بود.

کارآمدی زاهدی رفته‌رفته فروکش کرد. پس از استقرار سلطه سیاسی - نظامی رژیم پس از کودتا، پراکندن و سرکوب مخالفان، و برقراری مجلسی آماده تصویب قرارداد نفت، دیگر کار چندانی برای او نمانده بود. او، تلخ‌کام از رفتار شاه، گزیری جز کناره‌گیری نداشت [فروردین ۱۳۳۴] و عملاً به تبعید از ایران بیرون رفت؛ اما فرزندش اردشیر در مهر ۱۳۳۶ داماد شاه شد. دوام حکومت زاهدی، بیش از هر چیز، ناشی از فشار سفارت امریکا و سیا، و شرایط ویژه کشور بود. شاه نقشه‌هایی دیگر داشت و اگر پی‌گیری آنها با منافع امریکا تضادی نداشت، کار او پیش می‌رفت. به گزارش سیا، در ۸ ژوئن ۱۹۵۴/ ۱۸ خرداد ۱۳۳۳ منوچهر اقبال از اشرف پهلوی درخواست کرد از جانشینی علا، وزیر دربار، به جای زاهدی و سپس خود او به جای علا، پشتیبانی کند. اشرف نپذیرفت و علا را ناتوان دانست (۳۷۰). اما بخت اقبال در سایه توجه ملوکانه بلند بود و سرانجام همان‌گونه شد که اقبال خواسته بود.

در آستانه کودتا یکی از چالش‌های زاهدی و پشتیبانان امریکایی او سرکشی سران قشقایی بود. سیا در ۲۰ اوت ۱۹۵۳/ ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ نوشت برادران قشقایی که با خاندان امینی در پیوند بوده‌اند به مصدق وفادار مانده‌اند و هنوز می‌توان آنها را معارض شاه دانست با این‌که فعلاً نشانی از این نیست که بخواهند امنیت ایران را تهدید کنند (۲۹۱). قشقایی‌ها که چیزی نمانده بود به طغیان دست یازند، سرانجام با تلخی و اکراه آن‌چه را رخ داده بود پذیرفتند. در ۹ سپتامبر ۱۹۵۳/ ۱۸ شهریور ۱۳۳۲ گزارش داده شد خسرو قشقایی همچنان مصدق را بسیار گرامی می‌دارد و او را از بزرگ‌ترین رهبران ایران می‌داند (۳۱۵).^{۳۷} سرانجام طبق گزارش ماه دسامبر ۱۹۵۳ سیا، ناصرخان و خسرو خان برای رفع اختلاف با حکومت به تهران آمدند و با زاهدی دیدار کردند. پیامی نیز به شاه فرستادند، ولی پاسخی دریافت نکردند. گزارش شد سران فروپایه‌تر قشقایی اعلام وفاداری به شاه کرده‌اند و او می‌خواهد ناصر و خسرو را از کشور براند (۳۵۴). به گزارش سیا، زاهدی و کابینه او در ۱۰ ژوئن ۱۹۵۴/ ۲۰ خرداد ۱۳۳۳، موافقت کردند به خسرو قشقایی دو میلیون ریال (حدود ۲۵ هزار دلار) بدهند تا ایران را ترک کند. شاه دستور خروج او را داده بود، ولی او خودداری کرد و گفت پول زندگی در خارج را ندارد و اگر ناگزیر به خروج شود خواهد جنگید. زاهدی بر آن بود که پرداخت پول کم‌هزینه‌تر از گسیل نیرو به پایگاه قشقایی‌ها در فیروزآباد است. (۳۶۹)^{۳۸}

مسئله نفت نیز سرانجام «حل» شد. از سندی از سیا درمی‌یابیم که دست‌کم شماری از کارگزاران آن سازمان از رفتار انگلیسیان در ناچیزانگاری ایرانیان و پیامدهای ویرانگر آن آگاه بودند:

انگلیسیان به نفت ارزان و سود سرشار شرکت نفت خو گرفته بودند و آن شرکت را برای منافع ملی خود حیاتی می‌دانستند. ایرانیان را به چیزی نمی‌گرفتند و آنها را ناکارآمد و فاسد و خودخواه می‌دانستند. تردیدی نیست که داوری انگلیسیان درباره ایرانیان سخت نادرست بود؛ متقاعد بودند که [ایرانیان] وقتی جیبشان خالی شد اراده‌شان فرومی‌ریزد و قراردادی به سود هردو طرف بسته می‌شود.

از دید سیا از دست دادن درآمد نفت ایرانیان را «به زانو در نیاورد»، ولی در برابر شوروی آسیب‌پذیر کرد و این به عملیات آژاکس انجامید.^{۳۹} پیش از آغاز آژاکس مقامات انگلیسی «اطمینان‌هایی» در مورد ضرورت توافق هر چه زودتر در امر نفت و آمادگی برای این کار به روزولت دادند که به شاه و زاهدی اعلام کرد (۳۵۱). در ۲ ژانویه ۱۹۵۴/۱۲ دی ۱۳۳۲، شورای امنیت ملی امریکا در بیانیه‌ای یادآور شد مصالحه در امر نفت باید به گونه‌ای باشد که «الگوی کنونی دادوستد بین‌المللی نفت بر هم نخورد» و «روالی که معارض سرمایه‌گذاری‌های امریکا در بیرون کشور» باشد برقرار نشود. هر توافقی در امر نفت باید «گستره‌ای از عوامل پیچیده اقتصادی و سیاسی مربوط به منافع ایران، بریتانیا، و امریکا را در نظر بگیرد» (۳۵۵). اشاره به منافع ایران در این جا بیشتر برای حفظ ظاهر بود. ملی کردن نفت در اثر قرارداد کنسرسیوم که در اوت ۱۹۵۴/مرداد ۱۳۳۳ به امضا رسید و در ۲۹ مهر ۱۳۳۳ (با ۱۱۳ رأی موافق، پنج مخالف، و یک ممتنع) در مجلس هجدهم تصویب شد و در ۶ آبان به تصویب سنا رسید، بی‌اثر شد.^{۴۰} تصویب آن ناشی از «فشارهای شدید» شاه و زاهدی بود که موجب شد مخالفت با آن هم ناچیز بماند. هفتاد میلیون دلار کمک اضطراری امریکا به زاهدی او را قادر به پرداخت هزینه‌ها کرده بود و امید می‌رفت قرارداد نفت وضع اقتصادی کشور را بهتر کند. (۳۷۵)

به اعتراف شورای امنیت ملی امریکا در ۲ ژانویه ۱۹۵۴/۱۲ دی ۱۳۳۲، «سقوط مصدق و کوشش‌های بعدی برای بی‌اعتبار کردن او و هواداران نزدیکش، باور عمومی در ایران را دگرگون نکرده است که ملی کردن صنعت نفت برای ایران گامی مهم و ضروری به پیش بود» (۳۵۵). بی‌گمان دوستداران بریتانیا نظری دیگر داشتند و در پی ناگزیری آن کشور به تقسیم نفت ایران با امریکا در نظر خود راسخ‌تر شدند. هندرسن در ۱۷ اکتبر ۱۹۵۳/۲۵ مهر ۱۳۳۲ نوشته بود مصطفی فاتیح که «شهرت دارد مأمور بسیار وفادار انگلیسی‌ها» است در گذشته منتقد سرسخت امریکایی‌ها بوده و از ایرانیانی است که بارها گفته است بدون تشویق امریکا نفت ایران ملی نمی‌شد (۳۳۲). ایرانیان و انگلیسیان بسیاری همانند فاتیح می‌اندیشیدند.

پس از مرداد ۱۳۳۲ مبارزه با حزب توده همچنان در اولویت بود. دبیر دوم سفارت امریکا در یادداشتی در ۱۹ اکتبر ۱۹۵۳/۲۷ مهر ۱۳۳۲، راه‌های گوناگون مبارزه با کمونیسم را برشمرد و ایجاد سازمان اطلاعاتی متمرکزی را برای این منظور توصیه کرد. وی افزود این مبارزه باید سرسختانه باشد ولی نه به شکلی که همدلی با قربانیان را دامن زند. وی همچنین ترجمه فارسی آثار کسانی مانند مکس ایستمن [روشنفکری که در جوانی سوسیالیست بود و سپس سرسختانه ضد کمونیست شد]، برتراند راسل، بندتو کروچه، و آرتور کستلر را پیشنهاد کرد (۳۳۳). چنین کارهایی بخشی از پیکار فرهنگی امریکا بود که در سرزمین‌های دیگر هم به آن دست یازیده شد.^{۴۱} به گزارش سیا (۱۵ ژوئن ۱۹۵۴/۲۵ خرداد ۱۳۳۳)، در دوره زاهدی از زمینه‌سازی و کارهای لازم برای «اقدام سیاسی و پیکار روانی» برای مقابله با توده‌ای‌ها و برقراری «ثبات سیاسی» کاسته نشد. برنامه این کار که به گزارش سیا از سال ۱۹۵۱/۱۳۳۰ آغاز شده بود در اوت/مرداد آن سال رسمیت یافت و شورای

امنیت ملی امریکا در ۲ ژانویه ۱۹۵۴/۱۲ دی ۱۳۳۲ طرحی را تصویب کرد که، به پشتوانه اقدامات پنهان، احساسات ملی در ایران در «مسیرهای سازنده» افتد و توان و خواست مردم ایران در مقاومت در برابر فشار کمونیسم تقویت شود. از اوت ۱۹۵۱ تا اوت ۱۹۵۳/مرداد ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲، از جمله اقدامات این برنامه پرداخت یارانه به مطبوعات، تولید و پخش مطالب تبلیغی، نفوذ در رهبران مذهبی، نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا، و دیگر مقامات حکومت بود؛ آماج اصلی حزب توده بود. به گزارش سیا، با روی کار آمدن زاهدی، سیا در موقعیت استراتژیکی بسیار بهتری قرار گرفت؛ «مأموران و منابع» بیشتری را به خدمت گرفت و با شاه و حکومت رابطه‌ای نزدیک برقرار کرد. زمینه اقدام کارآمد علیه حزب توده بسیار گسترده‌تر شد و شاه و زاهدی در این کار «همدستان مشتاق سیا» شدند. سیا هدف برنامه‌های خود را فراهم آوردن زمینه برای ادامه اقدام سیاسی و پیکار روانی به منظور برقراری حکومتی باثبات و مرفعی و برکشیدن ناسیونالیسمی ترقی‌خواه و معارض کمونیسم ذکر کرد. جزئیات این کارها و هزینه‌ها پنهان مانده است (۳۶۸). کارگزاران سیاسی - اطلاعاتی امریکا به کمونیسم نگاهی آسیب‌شناختی داشتند و سبب‌های اجتماعی - اقتصادی جاذبه آن را درک نمی‌کردند. بسیاری از آنها ریشه‌های جاذبه آرمان‌های آزادی‌خواهانه ملی را هم در نمی‌یافتند. چیزی که در حکومت «مرفعی» مورد نظر آنان دغدغه‌ای بر نمی‌انگیخت آزادی‌های سیاسی و مدنی بود.

به اعتراف دبیر دوم سفارت امریکا از همان آغاز روی کار آمدن زاهدی حسرت نسبت به روزگار نخست‌وزیری مصدق آغاز شد. وی در ۲۶ سپتامبر ۱۹۵۳/۴ مهر ۱۳۳۲ نوشت: تمایل بر این بوده است که حکومت مصدق تجربه‌ای سرفرازانه، اگرچه ناکام، دانسته شود. مردم سرگرم اسطوره‌سازی از مصدق شده‌اند و سرزنش‌ها را متوجه مشاورانش کرده‌اند. لازم است مصدق و مشاورانش هر چه زودتر محاکمه و محکوم شوند؛ تأخیر زیانبار است. زاهدی نتوانسته است خود را وارث دلبستگی‌های ملی وانمود کند، ولی خود را نگهبان قانون اساسی و پادشاهی و قهرمان نظم و ثبات نشان داده است. مردم می‌دانند که زاهدی به نفوذ یک کشور بزرگ بیگانه بر ایران تن در داده است. این گزارش با لحنی توجیهی افزود: بیشتر آنها که مخالف نفوذ خارجی اند امریکا را حامی بهتری از بریتانیا یا شوروی می‌دانند. (۳۲۵)

به‌رغم همه امکانات گسترده تبلیغ و تجسس و سرکوبی که در اختیار حکومت زاهدی بود ریشه‌کنی مقاومت‌ها دشوار بود. وجود نهضت مقاومت ملی، که پشتیبانان مصدق از چند روز پس از کودتا زمینه آن را فراهم کرده بودند، در نیمه دوم مهر ۱۳۳۲ محسوس‌تر شد. زمینه مقاومت، به‌ویژه میان دانشجویان و بازاریان، رژیم و حامیان را نگران می‌کرد. دو هفته پیش‌تر نیز حزب توده روزنامه مردم (شماره ویژه سالگرد بنیادگذاری حزب) و مجله‌ای به نام مصور را که سخت ضدامریکایی بود منتشر کرد. توده‌ای‌ها در تبلیغات خود خواهان رهایی مصدق بودند و او را نخست‌وزیر قانونی اعلام می‌کردند. رژیم، گذشته از ابزار متعارف رویارویی با مخالفان، امکانات دیگری نیز در اختیار داشت. دبیر دوم سفارت امریکا در گزارشی در ۵ نوامبر ۱۹۵۳/۱۴ آبان ۱۳۳۲، نوشت نشانه‌هایی حاکی از این است که در هفته‌های اخیر، شاه و حکومت، حزب‌های شبه‌نظامی راستگرا را تشویق کرده‌اند که در صورت تظاهرات خیابانی بیشتر با توده‌ای‌ها مقابله کنند. از جمله اینها سومکا [حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران] و آریا و انجمن ۲۸ مرداند. این سازمان‌ها، به‌ویژه سومکا که سابقه بیشتری دارد، به گروه‌های فالانژ یا فاشیستی می‌مانند. سومکا قدرت و نظم خود را در جریان مراسمی ورزشی نشان داد. حدود پانصد نفر از اعضایش با پرچم‌هایی با

نقش صلیب شکسته با نظم کامل رژه رفتند. این سازمان‌ها اعضای خود را بر اساس احساسات ضدتوده‌ای برمی‌گزینند و مخارج مکفی خود را از شاه و حکومت دریافت می‌کنند (۳۴۴). در کنار این گونه آمادگی‌ها، بهره‌گیری از اوباش و چاقوکشان حرفه‌ای برای حمله به مخالفان، و برای به‌ستوه آوردن و آزار رساندن به آنها، از روش‌های عمده دستگاه امنیتی شد. سیا نیز از ترفندهای مألوف خود برای بدنام کردن هواداران مصدق غافل نبود. وقتی اللهیار صالح، سفیر حکومت مصدق در آمریکا، به‌رغم پافشاری زاهدی، حاضر نشد در مقام خود باقی بماند، سیا نگران شد که در صورت بازگشت صالح به ایران، هواداران مصدق یا حتی توده‌ای‌ها از «حیثیت شخصی چشمگیر او» به سود خود و به زیان شاه و زاهدی بهره‌برداری کنند. سیا حتی «پیکار سیاه» یعنی اقدامات تبلیغی و دروغ پراکنی برای بدنام کردن یا اعتبارزدایی از صالح را مورد توجه قرارداد، ولی هنری بایرود، معاون وزیر امور خارجه آمریکا، توصیه به احتیاط کرد. (۳۰۹)

به‌رغم تصورات دامن‌زده‌شده، که آمریکا با حمایت از شاه و زاهدی حکومتی «مترقی» بر سرکار آورده است، سیا در یک ارزیابی در ۷ دسامبر ۱۹۵۴/۱۶ آذر ۱۳۳۳، نوشت پس از برکناری حکومت مصدق، قدرت سیاسی در ایران به شاه و هیأت حاکم محافظه‌کار سنتی اعاده شد — کسانی که پیش از ملی کردن نفت بر سیاست ایران غلبه داشتند. مرکزیت نقش شاه نیز در ساختار قدرت دولت تحکیم شده است. از ویژگی‌های دیگر وضعیت سیاسی، به‌کارگیری گسترده ابزار اقتدارگرایانه — حکومت نظامی، سانسور، پیگرد و سرکوب مخالفان — برای غلبه بر مخالفت‌ها بوده است. نفوذ آمریکا، که بسیاری از ایرانیان آن را مسئول سقوط مصدق و پشتیبان مالی زاهدی می‌دانند، افزایش چشمگیر داشته است. نفوذ سیاسی و اقتصادی انگلستان نیز اعاده شده است. (۳۷۵)

اما پس از ۲۸ مرداد، سرشت هیئت حاکم ایران با سال‌های پیش از ملی شدن نفت تفاوت‌های عمده داشت و نظامیان و وابستگان دربار نقشی گسترده‌تر یافتند؛ مجلس و مطبوعات و جامعه مدنی نیز کمابیش بی‌اثر شدند و راه پیدایش و بالاش کسان و گروه‌هایی که گمان می‌رفت توان بسیج سیاسی افکار عمومی را دارند بسته شد.^{۴۲} دامنه نفوذ بریتانیا به پیش از روزگار ملی شدن نفت بازنگشت. بی‌گمان نفوذ سیاسی، اطلاعاتی، اقتصادی، و فرهنگی آمریکا از همیشه بیشتر شد. حکومت زاهدی حالت رژیم اشغالگری را به خود گرفت که به نمایندگی دو امپراتوری نیرومند، جنبش استقلال‌طلبانه‌ای را سرکوب کرده است. مصدق نوشت دولت‌های آمریکا و بریتانیا «به‌عنوان جلوگیری از تسلط کمونیسم، خود این کشور را مسخر کرده‌اند و از آزادی و استقلال جز اسم چیزی برای ایران باقی نگذاشته‌اند...»^{۴۳}.

۷. درنگی در کوی بیداران

حکومت مصدق آزمون مهمی در بازساخت دشواری‌های دموکراسی در ایران بوده است؛ تأمل درباره آن، و آرمان‌هایی که برکشید و دامن زد همچنان به کار امروز و فردای ایران می‌آید. نهضت ملی شکست خورد، ولی سر فرود نیاورد. آرمان‌های آن از یک‌سو با اندیشه‌ها و آرزوهای مدرن در پیوند بود و از سوی دیگر ریشه در دل‌بستگی‌های اخلاقی — مدنی فرهنگ سنتی ایران داشت. به این سبب است که براندازی حکومتی که بر این آرمان‌ها تکیه داشت تأثیری بر تاریخ ایران داشته است که همچنان از هر جهت محسوس است. چندی‌چون براندازی آن حکومت، یا ژرفانگری در رویداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، برای فهم سرشت و سرنوشت مشروطیت ایران ضروری است. دو

امپراتوری مدرن غربی با قدرتی عظیم و کوبنده از یک سو، و از سوی دیگر، کشوری جهان‌سومی و آسیب‌پذیر، که به پشتوانه جنبشی ملی به رؤیای خودسامانی و آزادی دل‌بسته بود، درگیر در کشاکشی شدند که فرجام آن آشکار بود. هدف اصلی این بود که سلطنت بر مشروطیت سایه افکن شود و از میراث آزادیخواهی در ایران چیزی جز آرایه‌ای سطحی نماند. آماج کودتا بیش از هر چیزی روح دموکراتیک مشروطیت ایران بود که با منافع و نفوذ امریکا و بریتانیا ناسازگار بود. پیش‌تر به سندی اشاره کردیم که نابودی اسطوره وطن‌پرستی مصدق را از هدف‌های عملیات آژاکس دانست (۳۶۳). این کار همچنان به شیوه‌های گوناگون ادامه یافت. سر تیپ حسین آزموده، که آئین ایران خوانده شد، در جریان محاکمه مصدق از هیچ ناسزاگویی به او باز نماند. روزنامه بقایی (شاهد) مصدق را با هیتلر مقایسه کرده بود و شاه نیز، که پشتیبان گروه هیتلرستای سومکا بود، در مأموریت برای وطن همین سخن را تکرار کرد. کارگزاران سیا تنها اخگری برای شعله‌ور کردن تظاهرات ۲۸ مرداد فراهم نکردند؛ هیمة و زمینه را هم آنها و همکارانشان فراهم آوردند؛ نه تنها با بسیج هراس‌ها، دامن زدن به دشمنی‌ها، زهرآگین کردن فضا، و پیکارروانی گسترده درباره نزدیکی غلبه کمونیسم، بلکه با فشار اقتصادی و جلوگیری از فروش نفت ایران. از اسنادی که در این مجموعه بررسی کردیم به روشنی برمی‌آید که ذهنیت و رهیافت‌هایی که به عملیات آژاکس دامن زد ریشه‌هایی ژرف‌تری از نگرانی درباره حزب توده یا مسئله نفت داشت: انگیزه اصلی خطرناک دانستن تحقق مشروطیت در ایران بود.

در پی ۲۸ مرداد، رواج دست‌پروردگی، دست‌نشان‌دگی، باج‌دهی، مزداندیشی، و خموشانه‌ستانی، حوزه عمومی زندگی را که، در سایه آزادی‌های شکننده و توجه به اخلاق سیاسی و شرف در گستره سیاست، تکانی مثبت خورده بود، دوباره به سوی تباهی کشانید.^{۴۴} فرهنگ دست‌آموزی، مریدپروری، حقیقت‌گریزی، و فرصت‌طلبی‌های بزک‌کرده گسترده‌تر شد. بنگاه‌های سیاسی کارگشایی دوباره گشوده شدند؛ بازار توصیه‌نویسی، پارتی‌بازی، دلالی سیاسی، و شغل تراشی رونق گرفت؛ بیکاران سیاسی میدان یافتند؛ چاپارهای چرب‌زبان و تکاوران تملق به تکاپو درآمدند؛ کرشمه گران‌سرانه وابستگان دربار با کرنش غلامان خانه‌زاد درآمیخت؛ و سروری سرهنگان و گزمگان افول آزادی را شتاب بخشید. هنگامه هرزگی‌ها و نمایش‌های چاپلوسی و بندگی، آوردگاه سیاست را از آزادگان آزرماندیش تهی کرد. سفلگانی که در سایه سیا، یا غلامی دربار، به سالاری رسیدند، و پیراهن نعمت پوشیدند، شادخواران عافیت دروغینی شدند که شرم و سرفرازی را برنمی‌تافت و بی‌زاری فراگیری را دامن زد.

فرهنگ سیاسی ایران نیز زهرآگین‌تر شد. آسیب‌پذیری ملی و مدنی که ریشه در خودسری‌های سرامدان داشت و در زورگفتن‌های بیگانه — دخالت‌ها، فشارها، کودتای ۱۲۹۹، اشغال کشور، برکناری و تبعید رضاشاه، درگیری‌های تبلیغاتی دیرنده و فرساینده هواداران بریتانیا و شوروی — در پی ۲۸ مرداد بیشتر شد. زمینه‌های خودسامانی، خودباوری، روح دلاورانه، و روحیه سرفرازانة فروکش کرد. با الهام از هانا آرنت می‌توان گفت روزگاری چیره شد که همه‌چیز دستخوش دگرگونی بود و فهم‌ناپذیر جلوه می‌کرد؛ هرکسی، هم‌زمان، هیچ‌چیز و همه‌چیز را باورکردنی می‌شمرد؛ هر کاری ممکن پنداشته می‌شد و هیچ‌چیز حقیقی دانسته نمی‌شد. تلخی سخره‌گرانه با شکست‌ها و پیروزی‌های باورنکردنی پیوند دارد. جامعه سیاسی — روشنفکری ایران از سایه شکست سیاسی — فرهنگی کوبنده و سرگشتگی و دهشتی که رهاورد ۲۸ مرداد بود رها نشد. کامیابان سرمست در پناه

سرنیزه‌ها، دیوارهای بلند، خودفریبی‌ها، و سوداندیشی‌های تنگ‌نظرانه، مشروطیت نیمه‌جان ایران را در سرداب سلطنت و در اغمای غفلت یا فراموشی، رها کردند و همچنان خیره‌سرازه از «قانون اساسی» دم زدند. میراث‌خواران کودتا هنگامی که سلطنت، در پی طوفانی سهمگین در سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۷ در آستانه نابودی قرار گرفت، برای نجات خود، سراغ کسانی رفتند که شکستشان را هر ۲۸ مردادی جشن گرفته بودند و در فروکوفتن و به فراموشی سپردنشان درنگی نکرده بودند. **نگارخانه**

پی‌نوشت‌ها

۱. فخرالدین عظیمی، «کاوشی در کودتا: زمینه سیاسی، کنشگران، پیامدها»، اندیشه پویا، مرداد و شهریور ۱۳۹۲، صص. ۱۵۵-۱۶۳.
- همچنین نگاه کنید به: فخرالدین عظیمی، حاکمیت ملی و دشمنان آن، پژوهشی در کارنامه مخالفان بومی و بیگانه مصدق، چاپ دوم (تهران: نشر نگاره آفتاب و نشر نامک، ۱۳۸۹).
2. Donald N. Wilber, *Clandestine Service History: Overthrow of Premier Mossadeq of Iran, November 1952-August 1953* (Central Intelligence Agency, 1954).
۳. یکی از کارمندان پیشین وزارت امور خارجه ایران، در ۱۳۸۹، در نوشته‌ای کوشید رویدادهای ۲۵ و ۲۸ مرداد را یکسره جدا کند، و بر نقش قاطع روحانیت به رهبری آیت‌الله بروجردی در ۲۸ مرداد تأکید ورزد: Darioush Bayandor, *Iran and the CIA: The Fall of Mosaddeq Revisited* (Palgrave/ Macmillan, 2010).
- این نگارنده آن نوشته و سخنان مشابه دیگر را در مجله مطالعات ایرانی بررسی و نقد کرد: Fakhreddin Azimi, "The Overthrow of the Government of Mosaddeq Reconsidered", *Iranian Studies*, Vol.45: No.5, September 2012, pp. 693-712.
- بخش‌های دسته‌گریخته‌ای از این مقاله به شکلی آشفته و پرغلط در مجله فرهنگ امروز منتشر شد و اعتراض کتبی من را دامن زد. مسئولان آن مجله، به‌رغم وعده، نوشته اعتراضی من را چاپ نکردند.
۴. از جمله این: [Claude H. Corrigan] *The Battle for Iran*, 1953.
5. James C. Van Hook (ed.), *Foreign Relations of the United States, 1952-1954, Iran, 1951-1954*, (United States Government Publishing Office, Washington, 2017).
6. Carl N. Raether & Charles S. Sampson (eds.), *Foreign Relations of the United States, 1952-54, Vol. X, Iran, 1951-1954* (United States Government Printing Office, 1989).
۷. محمدعلی موحد، خواب آشفته نفت، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، جلد اول (تهران: نشر کارنامه، ۱۳۷۸)، ص. ۵۹.
8. Fakhreddin Azimi, *Iran, the Crisis of Democracy: from the Exile of Reza Shah to the Fall of Musaddiq* (London & New York, 1989, second edition, 2009). Part V.
- ترجمه‌ای هم از این کتاب به فارسی موجود است زیر عنوان بحران دموکراسی در ایران که، به‌رغم تلاش‌هایی که در تصحیح آن کردم، آن‌گونه که می‌خواستم نشد. همچنین نگاه کنید به فخرالدین عظیمی: حاکمیت ملی و دشمنان آن... .
۹. بنگرید به: Raether & Sampson, *Foreign Relations...*
10. Henry F. Grady, "What Went Wrong in Iran?" *Saturday Evening Post*, January 5, 1952, pp. 30, 56-58.
11. H.W. Brand, *Inside the Cold War: Loy Henderson and the Rise of the American Empire*,

- 1918-1961 (Oxford University Press, 1991).
12. Oral History, Interview with Loy W. Henderson by Richard D. McKenzie, Washington, DC, June 14, 1973, Harry S. Truman Library, Independence, Missouri.
۱۳. برای بررسی نمودهایی از کارزار تبلیغاتی و جنگ روانی که در فاصله نه چندان پس از آغاز نخست‌وزیری مصدق به راه انداخته شد نگاه کنید به: محمدحسین خسروپناه، «خطر کمونیسم یا جنگ روانی در آغاز نهضت ملی شدن صنعت نفت»، نگاه‌نو، شماره ۱۱۳، بهار ۱۳۹۶، صص. ۱۳۵-۱۵۲.
۱۴. رویکرد فداییان اسلام نسبت به حکومت مصدق دانسته است. اعلامیه آن گروه که شش روز پس از ۲۸ مرداد منتشر شد «بزرگ‌ترین جنایت مصدق» را «تقویت عمال شوروی در ایران» دانست و نوشت «تنها روح ایمان و علاقه خلل‌ناپذیر مردم این سرزمین و افسران و سربازان پاک‌زاد و مسلمان ما به ناموس و دیانت بود که به یاری خدا او [مصدق] و عمال رذل بیگانه را شکست داده و خواهد داد.» متن در کیهان ۳ شهریور ۱۳۳۲ و اطلاعات ۴ شهریور ۱۳۳۲. در مورد رابطه فداییان و حکومت زاهدی سخن کم نبوده است. از تازه‌ترین مطالب در این زمینه اشارات حسین شاه‌حسینی است: بهروز طیرانی (به کوشش)، هفتادسال پایداری: خاطرات حسین شاه‌حسینی (تهران: انتشارات چاپخش، ۱۳۹۴) صص. ۲۳۰-۲۳۱.
۱۵. روزنامه جبهه در ۱۶ تیر ۱۳۲۶. این روزنامه نوشت: «کرمیت روزولت نوۀ رئیس‌جمهور فقید امریکا به سمت خبرنگار ساتردی ایونینگ پست وارد تهران شد.» پس از مرداد ۱۳۳۲ نخستین گزارش‌ها درباره کودتا و نقش امریکا در همین روزنامه منتشر شد و باید گمان کرد خود روزولت در این کار دست داشت.
16. Hugh Wilford, *America's Great Game: The CIA's Secret Arabists and the Shaping of the Modern Middle East*, (New York: Basic Books, 2013)
۱۷. خاطرات ناصر خان قشقایی، سناتور انتصابی شیراز در دوره اول مجلس سنا و از هواداران مصدق، اشاراتی به تماس‌ها و فشارهای کارگزاران امریکایی دارد: سال‌های بحران، خاطرات روزانه محمدناصر صولت قشقایی، از فروردین ۱۳۲۹ تا آذر ۱۳۳۲، به تصحیح نصرالله حدادی (تهران: رسا، ۱۳۶۶) صص. ۴۰۰-۴۵۶.
18. Clandestine Service History.
۱۹. درباره نقش آیت‌الله بهبهانی در پخش خبرهای کاذب مورد خطر و نقشه‌های حزب توده سخن‌های فراوانی هست. آیت‌الله حسینعلی منتظری نیز داستانی درباره درگیری ابوالقاسم پاینده (که خود نجف‌آبادی بود؛ پیشینه طلبگی داشت؛ از مأموران دستگاه سانسور رضاشاهی بود؛ مدیر مجله عامه‌پسند و بی‌پروای صبا، و مترجمی زبردست بود؛ و نماینده نجف‌آباد در مجلس شورای ملی دوره بیست‌ویکم، ۱۳۴۲-۱۳۴۶ شد)، نقل کرده است: پاینده پیش از سقوط مصدق مأمور شده بود که «چون آخوندها را می‌شناسد یک متن را به اسم کمونیست‌ها تنظیم کند و [برای آنها] بفرستد و با این کار آنان را مرعوب کند». خاطرات آیت‌الله منتظری، صص. ۱۶۰-۱۶۱.
20. *The Battle for Iran* (1953), 2014 Release, p. 72
۲۱. با توجه به نظر شاه درباره ریاحی، شاید داوری حسین فردوست درباره ریاحی موجه باشد: «ریاحی در دوران مصدق، محمدرضا را فرمانده کل قوا می‌دانست و قلباً از رویه مصدق نسبت به فرم اداره ارتش راضی نبود. او علاقه داشت ارتش را شاه اداره کند.» ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۰)، جلد اول، ص. ۱۷۴.
۲۲. برای بررسی مستندی درباره آن‌چه پس از ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ در هواداری از جمهوری رخ داد نگاه کنید به: Siavush Randjbar-Daemi, «Down with the Monarchy: Iran's Republican Moment of August 1953» *Iranian Studies*, vol. 50, no. 2, 2017, pp. 293-313.
۲۳. گفت‌وگوی فخرالدین عظیمی با نورمن داری‌شر (مأمور ام‌آی‌۶ که در برنامه‌ریزی و اجرای کودتا دخالت مستقیم داشت)، لندن، آوریل ۱۹۸۴؛ این پول‌ها با معیارهای آن روزها هنگفت بود. همچنین نگاه کنید به عظیمی، حاکمیت ملی و دشمنان آن....

24. *The Battle for Iran*, p.37. 5. *The Battle for Iran*, pp. 65-66.
26. *The Battle for Iran*, p. 67. 27. *The Battle for Iran*, p.62.
28. *The Battle for Iran*, p.79.

۲۹. حسینی‌قلی سر رشته، *خاطرات من: یادداشت‌های دوره ۱۳۱۰-۱۳۳۴* (تهران: کتیبه، ۱۳۶۷)، صص. ۱۱۸-۱۳۵.
 ۳۰. به گفته نصرت‌الله خازنی (از کارگزاران دفتر نخست‌وزیری مصدق)، این شخص حسین آشتیانی بود (گفت‌وگوی فخرالدین عظیمی با خازنی، تیر ۱۳۷۹). حسین آشتیانی، نوۀ میرزا حسن آشتیانی، برادر دکتر جواد آشتیانی، و همسر خواهر نیما یوشیج بود.

۳۱. محمد مصدق، *خاطرات و تألمات مصدق* (تهران: سخن، ۱۳۶۵)، صص. ۳۷۹-۳۸۰.
 ۳۲. غارتگران منزل مصدق و خانواده او در سایه پشتیبانی نظامیان توفیق یافتند. مصدق در دادگاه گفت: «افسران طرفدار شاه خانه مسکونی مرا به قصد از بین بردن من بمباران کردند... غارتگران را در صف مقدم قرار داده و خود در عقب آنها حرکت نمودند.» عینک مصدق را که به ینما رفته بود یکی از نظامیان به او داد. مصدق در محکمه نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر (تهران: انتشارات دوستان، ۱۳۶۹)، ص. ۱۳۸. فرزند او، غلامحسین مصدق، نیز که به فرمانداری نظامی فراخوانده شده بود فرش منزل خود را در اتاق سرتیپ دادستان، فرماندار نظامی تهران، یافت. در کنار پدرم. *خاطرات دکتر غلامحسین مصدق* (تهران: رسا، ۱۳۶۹) ص. ۱۲۱.

۳۳. محمد مصدق، *خاطرات و تألمات*، صص. ۲۷۱-۲۷۲.
 ۳۴. این به صورت ابلاغیه‌ای به امضای حسین علا، وزیر دربار، منتشر شد.
 ۳۵. سرهنگ حسینی‌قلی سر رشته که مأمور دستگیری شماری از کودتاگران بود نوشته است: «به منزل سرهنگ حسن اخوی رفتیم و مشاهده کردیم روی تخت خوابیده است. سرهنگ اخوی گفت: از دیشب به مرض اسهال دچار شده‌ام و قادر به حرکت نیستم. از همان جا به ستاد ارتش تلفن کردم و کسب تکلیف نمودم. سرتیپ ریاحی گفت او را تحت‌الحفظ در بیمارستان شماره یک ارتش بستری کنید. طبق دستور عمل کردیم و او را به بیمارستان بردیم. تا پایان روز ۲۵ مرداد عده زیادی از جمله نعمت‌الله نصیری و باتمانقلیچ در زندان بودند. این دو از کثرت ترس قادر به غذا خوردن نبودند و نصیری مرتب می‌گفت خودش [شاه] فرار کرد و ما را گیر انداخت.» حسینی‌قلی سر رشته، پیشین، ص. ۱۱۲.

36. *The Battle for Iran*, (1953) 2011 Release, Section III.

۳۷. خسرو قشقایی نماینده فیروزآباد در مجلس‌های پانزدهم، شانزدهم، و هفدهم، از هواداران دیرین مصدق بود. او صبح ۲۸ مرداد از مصدق درخواست کرده بود با او به جنوب برود.

۳۸. داستان قشقایی‌ها و مخالفت آنها با وضعی که پس از ۲۸ مرداد پیش آمد به این ختم نشد و نمودارهایی پیرامنه داشت.

39. *The Battle for Iran*, p. 75.

۴۰. برای بررسی زمینه و چندوچون قرارداد نفت نگاه کنید به: محمدعلی موحد، *خواب آشفته نفت*، از کودتای ۲۸ مرداد تا سقوط زاهدی (تهران: نشر کارنامه، ۱۳۸۳)، ص. ۲۷۱ به بعد.

۴۱. نگاه کنید به:

Frances S. Saunders, *The Cultural Cold War: The CIA and the World of Arts and Letters* (The New Press, 2001); Peter Coleman, *The Liberal Conspiracy: The Congress for Cultural Freedom and the Struggle for Mind of Postwar Europe* (The Free Press: New York, 1989); Deborah Kisatsky, *The United States and the European Right, 1945-1955* (The Ohio State University Press, 2005)

۴۲. این نکته حتی بر کارگزاران اطلاعاتی رژیم هم آشکار بود: «متأسفانه شاه پس از تجربه مصدق نمی‌خواست هیچ فرد یا سازمانی مورد توجه مردم قرار گیرد و حتی حزبی که خودش آن را بنا نهاده بود وجیه‌المله شود.» عرفان قانعی فرد، *در دامگاه حادثه*، گفت‌وگو با پرویز ثابتی، (لس‌آنجلس: شرکت کتاب، ۱۳۹۰)، ص. ۶۱۳.

۴۳. محمد مصدق، *خاطرات و تألمات*، ص. ۳۵۶.

۴۴. یکی از دانشگاهیان نوشته است: «کودتای ۲۸ مرداد صحنه تازه‌ای پیش آورد. درآمد نفت افزایش یافت و خرید «روشنفکر» معامله رایجی شد. دولت‌های بعد از کودتا — طی بیست‌وپنج سال — بی‌فرهنگ‌ترین دولت‌هایی بودند که در تاریخ ایران بر سرکار آمده بودند. نه ایرانی بودند، نه فرنگی، و جز این که کشور را برای انفجار آماده کنند هنر دیگری نداشتند.» محمدعلی اسلامی ندوشن، *کارنامه چهل ساله* (تهران: انتشارات یزدان، ۱۳۸۰) ص. ۳۳۵.